

سپهر

شماره ۷۰، اسفند ۱۳۷۸



- * یک بار دیگر آری به آزادی و نه به آمریت!
- * دو گفتمان و دو فرهنگ در برابر یکدیگر
- * علل شکست رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم
- * مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی
- * جدال سنت و تجدد یا ستیز ایدئولوژی‌ها؟
- * حزب توده ایران در گذرگاه زمان

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محیی

همکاران این شماره:

فرهاد آزاد، ابراهیم ابراهیمی،
بابک امیرخسروی، بیژن برهمندی،
مانی پژمان، محسن حیدریان،
ساسان رجالی فر، بهار زنده رودی،
علی شاکری، س. نورسته،
ایرج هاشمی زاده.

مصاحبه ای با دکتر ابراهیم یزدی

طرح ها و کاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما :

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت :

<http://www.rahe-azadi.de>

در شماره ۷۰ راه آزادی می خوانید:

- * یک بار دیگر آری به آزادی و نه به آمریت (صفحه ۳)
- * انتخابات ایران، تقابل میان دو شیوه زمامداری (صفحه ۴)
- * دو گفتمان و دو فرهنگ در برابر یکدیگر (صفحه ۶)
- * چرا مردم را به شرکت در انتخابات فراخواندیم؟ (صفحه ۷)
- * علل شکست رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم (صفحه ۸)
- * انتخابات مجلس ششم و گامهای نویدبخش (صفحه ۱۰)
- * مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی (صفحه ۱۱)
- * از لابلای مطبوعات ایران (صفحه ۱۲)
- * جدال سنت و تجدد یا ستیز ایدئولوژیها؟ (صفحه ۱۶)
- * حزب توده ایران در گذرگاه زمان (صفحه ۱۸)
- * ایران در پایان یک قرن بیم و امید (صفحه ۲۲)
- * وقتی باز به آن سالها می نگرم ... (صفحه ۲۵)
- * خشونت سیاسی - بخش ششم (صفحه ۲۸)
- * فراخوان سه سازمان برای شرکت در انتخابات (صفحه ۳۱)

قابل توجه خوانندگان گرامی!

جهت تماس با نشریه راه آزادی، خواهشمندیم از این پس
از آدرس زیر استفاده نمایید:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادبخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

یک بار دیگر آری به آزادی و نه به آمریت!

سیاست را معمولاً شکل سازمان یافته مبارزه، برای کسب قدرت تعریف کرده اند. اگر چنین تعریفی را بپذیریم، باید اضافه کنیم که انتخابات آزاد، شکل سازمان یافته اعمال اراده مردم، برای تفویض قدرت به نیروهای سیاسی است. در کشورهای پیشرفته و دموکراتیک جهان، انتخاب کنندگان به پای صندوقهای رای می روند و با انتخاب نمایندگان خود، برای مدت معین و محدودی آنان را بر آریکه قدرت و تصمیم گیری می نشانند. اما این منتخبین ناگزیرند، نظریات و اراده انتخاب کنندگان را همواره در نظر داشته باشند، در غیر اینصورت در دور بعدی انتخابات برکنار می شوند و ناچارند قدرت را به صاحبان اصلی آن یعنی مردم بازگردانند. لذا در جوامع دموکراتیک، دامنه تاثیرگذاری شهروندان در تعیین سیاست، بسیار فراتر از روز تصمیم گیری است. مردم نه فقط قدرت را در میان نمایندگان مختلف خود تقسیم می کنند، بلکه به آنان مشروعیت نیز می بخشند. به عبارت دیگر، این انتخابات آزاد است که به حاکمیت سیاسی مشروعیت می دهد.

در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۷۸، انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی در میهن ما برگزار شد. این انتخابات در قیاس با انتخابات آزاد در کشورهای پیشرفته جهان، از تفاوت‌های چشمگیری برخوردار بود. در این انتخابات، بخش قابل توجهی از نیروهای فعال سیاسی بیرون از مدار حاکمیت، که انحصارطلبان به آنان نیروهای «غیرخودی» اطلاق می کنند، به دلیل گرایشهای بینشی و عقیدتی خود، کوچکترین شانسی برای شرکت در این رقابت سیاسی را نیافتند و لاجرم بخش بزرگی از شهروندان ایرانی، از حق مسلم خود برای یک گزینش کاملاً آزاد محروم گشتند. این امر، سیمای انتخابات را به عنوان یک انتخابات آزاد به شدت خدشه دار ساخت.

در عین حال از مدتها پیش، برای اکثر ناظران سیاسی روشن بود که جناح اقتدارگرا و مخالف توسعه سیاسی، در این انتخابات شکست خواهد خورد و اکثریت کرسیهای مجلس را از دست خواهد داد. تمام تلاشهای این جناح در ماههای اخیر متوجه آن بود که با استفاده از همه ابزارهای قانونی و غیرقانونی، از ابعاد این شکست بکاهد. از همین رو جناح اقتدارگرا با استفاده از نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه تنها از شرکت نیروهای ملی - مذهبی در کارزار انتخابات جلوگیری به عمل آورد، بلکه همچنین به حذف چهره های پیگیر و شاخص جنبش اصلاح طلبی درون حاکمیت نیز مبادرت ورزید، تا شاید از این راه بتواند از تلخی شکستی که در راه است بکاهد. علیرغم همه تشبیهات جناح تصامیت خواه حکومتی، انتخابات مجلس ششم در فضای سیاسی

پرشور و بی سابقه ای برگزار گردید و در برخی زمینه ها رکوردهای تازه ای بر جای گذاشت. بنابر گزارشات واصله، بیش از ۸۰ درصد از دارندگان حق رای، آرای خود را به صندوقها ریختند. این رقم حتی در مقایسه با میزان شرکت مردم در انتخابات کشورهای پیشرفته نیز شگفت آور است. همانگونه که انتظار می رفت، اقتدارگرایان در این انتخابات شکست خفت باری خوردند و مردم ایران یکبار دیگر به توسعه سیاسی و اصلاحات اجتماعی پاسخ مثبت و به آمریت و خودکامگی پاسخ منفی دادند. طبق آخرین اخبار و تخمین ها، اصلاح طلبان در تهران و شهرستانها موفق به کسب اکثریت بزرگ آرا شده اند و نزدیک به ۸۰ درصد از کرسیهای مجلس ششم در اختیار اصلاح طلبان و نیروهای مستقل و تنها ۲۰ درصد در اختیار اقتدارگرایان قرار دارد. برای تهران بزرگ، از ۳۰ نماینده، ۲۹ نفر اول به نیروهای دوم خرداد تعلق دارند و هاشمی رفسنجانی نفر سی ام شده است! او که از دگرگونیهای پس از دوم خرداد در صحنه سیاسی ایران غافل مانده و در محاسبات سیاسی خود دچار خطای وحشتناکی شده بود، عملاً به عنوان منجی جناح راست پا به کارزار انتخابات گذاشت و با شکست دردناکی روبرو شد. او علیرغم راهیابی به مجلس، بدون شک تا مدتها نخواهد توانست این شکست را از نظر روحی هضم و از زیر بار آن کمر راست کند.

آمار و ارقام، نشان دهنده این واقعیت است که مردم ایران از بلوغ و شعور سیاسی بالایی برخوردارند. آنان به توان تاثیرگذاری خود بر سیاست باور دارند و دوران توده های بی شکل و سیاهی لشگرهای «امت» وار برای همیشه سپری شده است. مردم یکبار دیگر بی اعتمادی خود را به کسانی که آنها را صغیر می دانند و برایشان شخصیت و قدرت تصمیم گیری قائل نیستند، نشان دادند. آنان برای در هم شکستن اقتدار کاذب کسانی که مشروعیت خود را از آسمان می گیرند، با وسواس، دقت و قدرت تفکیک بالا، حساب این نیروها را از طرفداران اصلاحات و گشایش فضای سیاسی جدا کردند. دقت آنان در گزینشهای اخیر، ناظران سیاسی ایران و جهان را مبهور ساخت و به تحسین واداشت.

شکست گسترده مردم در انتخابات، حاکی از آن بود که آنان علیرغم خرابکاریها و شانناژهای تام گرایان، صبوری و امید خود را نسبت به اصلاحات - که طی دو سال اخیر برای آنان تسهیلات ملموسی به همراه نداشته است - از دست نداده اند و به این زودبها نمی توان آنان را از میدان به در کرد. آنان به طور همزمان اصلاح طلبان را بر اکثریت کرسیهای مجلس نشانند و در واقع به آنها گفتند که این گوی و این میدان! جنبش اصلاح طلبی

مردم به حدی پیشرفت کرده است که بسیاری از سیاستمداران و نخبگان، ناچارند حرکت خود را با آن تنظیم کنند تا از قافله عقب نمانند. برگزیدگان مجلس ششم و اصلاح طلبان امروز نیز اگر بخواهند به محافظه کاران فردا تبدیل نشوند و به میثاقی که با مردم بسته اند وفادار بمانند، ناگزیرند اراده آنان را در نظر داشته باشند و گرنه سرنوشتی مشابه مجلس پنجم و مخالفان توسعه سیاسی خواهند یافت.

با تسلط اصلاح طلبان بر مجلس، پس از قوه مجریه اینک قوه مقننه نیز از حیطه اختیار اقتدارگرایان خارج می شود. مردم از مجلس جدید انتظار دارند که با رفع موانع قانونی، راه دولت خاتمی را برای پیشبرد امر توسعه سیاسی و اصلاحات هموار سازد. با انتخاب مجلس جدید، کفه قوا در میان نیروهای حکومتی، به نفع جناح اصلاح طلب سنگین تر خواهد شد. اما این هنوز پایان کار نیست. اقتدارگرایان کماکان از موقعیت های کلیدی به ویژه در قوه قضاییه و در میان نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی برخوردارند و به سختی مقاومت خواهند کرد. تناقض موجود در قانون اساسی میان قطب جمهوریت و ولایت و مسأله حضور «رهبر» در جناح مخالف اصلاحات، بر پیچیدگی مبارزات آتی خواهد افزود و کار اصلاح طلبان را از آنچه که هست، دشوارتر خواهد ساخت.

انتخابات مجلس ششم، صف بندی میان نیروهای اجتماعی را روشن تر خواهد ساخت و احتمالاً از بطن گروههای سیاسی که با برنامه های کم و بیش روشن در این کارزار شرکت داشتند، احزاب و سازمانهای سیاسی جدیدی متولد خواهند شد. بی تردید یکی از پیامدهای این انتخابات، تقویت بیش از پیش گرایشات معتدل و عقلانی در میان نیروهای راست سنتی خواهد بود، که با تجربه آموزی از شکستهای پی در پی، به بازی قانون و رقابت مسالمت آمیز سیاسی، تمایل نشان خواهند داد. آری این انتخابات مبارزه قدرت را در بالا داغ تر و حساس تر و فرآیند سازمان یابی سیاسی در میهن ما را ژرف تر خواهد ساخت. نیروهای سیاسی دمکرات و لاتیک که در این انتخابات محکوم بودند تنها به عنوان ناظر شرکت داشته باشند، ضمن در نظر گرفتن فعل و انفعالات مربوط به قدرت در بالا، باید عزم خود را برای سازماندهی نهادهای جامعه مدنی در پایین و روشننگری برای بالاتر بردن سطح آگاهی و فرهنگ سیاسی مردم و مآلاً تعمیق آنچه که در کشورهای پیشرفته جهان «دموکراسی خارج از پارلمان» نام گرفته است، جزم کنند. آنان تنها از این راه است که می توانند مرزهای کاذب تقسیم بندی شهروندان به «خودی و غیرخودی» را درهم شکنند و به تحقق واقعی شعار «ایران برای همه ایرانیان» امیدوار باشند.

انتخابات ایران، تقابل میان دو شیوه زمامداری

در آستانه بیست و یکمین سالگرد انقلاب بهمن، برگزاری انتخابات پرشور و کم سابقه ای که موزه شیرین اقتدار مردمی را در خاطره ها زنده کند، هم دلپذیر و هم معنی دار است.

این بار، گرچه شاید توافق عمومی ولی ناگفته مردم برای حضور به این گسترده‌گی در پای صندوق های رای، برای بسیاری از ناظران قابل پیش بینی نبود، با اینحال نتیجه انتخابات، هیچ کس را شگفت زده نکرد! هم مردم می دانستند که قرار است ناخشنودی و بی اعتمادی خود را نسبت به حاکمان مستبد اعلام کنند، و هم مستبدان، خودباخته و آسیب‌ه سر، چنین جواب تلخی را انتظار می کشیدند! شاید بتوان تنها نکته غیرقابل پیش بینی این انتخابات را، واکنش بی تزلزل مردم تهران نسبت به سیاست های میانه بازانه رفسنجانی و نیز کارگزاران محسوب کرد، که نه فقط درس های آموزنده ای برای مردان سیاست در ایران به همراه دارد، بلکه، بی شک درصاف آرائی نیروها در آینده سیاسی ایران و نیز استراتژی سیاسی نیروهای مختلف تأثیرات مهمی برجای خواهد گذارد.

انتخابات در دو اردوی رقیب

بررسی فعل و انفعالات درونی دو جبهه محافظه کاران و اصلاح طلبان نشانه های آشکاری از چگونگی و میزان اختلافات و ناهماهنگی درونی آنان را به نمایش می گذارد. در جبهه محافظه کاران، اگر نخواهیم از تشتت، بی برنامه‌گی و اطمینان به شکست خوردن صحبت کنیم، می توان لاقبل از دو استراتژی کاملا متفاوت نام برد. استراتژی نخست را می توان به هسته «معمول» تر محافظه کاران نسبت داد، که با امید بستن به پیروزی رفسنجانی، در آخرین فرصت های پیش از انتخابات، به سازماندهی عجولانه نیروهای خود دست زدند. آنها ابتدا به کمک یاران نزدیک رفسنجانی، در جناح محافظه کار، به تاسیس حزب اعتدال و توسعه پرداختند که با شعارهای مبهم و میانه روانه ای پا به میدان گذاشت. شعارهای این حزب عبارت بود از: اعتدال سیاسی، توسعه پایدار، عدالت اجتماعی، اقتدار ملی و سرانجام وفاق ملی. اگر بتوان بنیان گذاری این حزب را با پدرخواندگی رفسنجانی و رهبری چند شخصیت معروف جناح محافظه کار، گامی در جهت عقلانی کردن بخشی از نیروهای محافظه کار به حساب آورد، بدون شک تاسیس عجولانه چندین حزب و سازمان ریز و درشت دیگر با شعارهای مبهم و فریبکارانه، چیزی جز محصول اندیشه های غلیل و توطئه گری نیست که سرآسیمه به دست و پا افتاده اند. جمعیت ایشارگران انقلاب اسلامی با شعار (امنیت - عدالت - رونق اقتصادی)، حزب تدن اسلامی با شعار (توسعه همه جانبه، دفاع از ارزش ها، مدیریت پویا و نشاط ملی (!))، چکاد

آزاداندیشان با شعار (آزادی، عدالت، امنیت، توسعه) و چندین گروه جعلی دیگر از این دست در واقع محصولات اندیشه های بیماری هستند که در عرصه رقابت، حرفی برای عرضه کردن ندارند و اینگونه با دغلکاری و عوام فریبی، به گدائی رای مردم آمده اند. جالب است که سازمانهای رسمی و همیشگی منتسب به محافظه کاران - جامعه روحانیت مبارز، هیئت های مولفه و غیره ... - که در انتخابات گذشته تحت عنوان مشترک «تشکل های همسو» به صحنه رقابت انتخاباتی می آمدند، این بار نام خود را هم عوض کردند و تحت عنوان جدید «ائتلاف خط امام و رهبری» وارد میدان شدند. این ذوب شدگان در رهبری که تا همین دیروز شعاری جز اسلام ناب محمدی، ولایت مطلقه، حفظ ارزش ها و غیره ... نداشتند، اینبار با شعار مکش مرگ مای «تفاهم - حل مشکلات مردم» به شکار آرای مردم آمدند! البته نکته ای که در انتخابات مجلس ششم چشم گیر است، اینکه هیچ گروه و سازمانی در هردو اردو، به شعارهای ایدئولوژیک متوسل نشده و در بین شعارهای گروه های مختلف، «اسلام» به قول خیمینی «منسی» شده است!

با این حال، شواهد نشان می دهد، که اگر در اردوی محافظه کاران، برسر دغلکاری، شعار دزدی، گروه سازی، جعل و عوام فریبی تفاهم کمابیش عمومی وجود داشته است، اما برسر پذیرش استراتژی شرکت قانونی در انتخابات، نیروهایی از درون این جبهه کاملا مخالف بوده اند و تا آنجا که دستشان رسیده در این روند خرابکاری کرده اند.

در این باره نشریه «عصرما» در مقاله ای به نام «پروژه رویتر و امنیتی کردن فضای سیاسی و مطبوعاتی» به مجموعه ای از سخنرانیها، موضع گیری ها و مقالات اشاره کرده و فاش می کند که هم زمان با آنها، «اقدامات اطلاعاتی و امنیتی گسترده ای علیه مطبوعات و دست اندرکاران مطبوعاتی» به مرحله اجرا درآمده است که «ساماندهی ماموریت های مستمر تعقیب و مراقبت، از جمله این اقدامات است». این مقاله با یادآوری سخنان سردار رحیم صفوی مبنی بر اینکه جاسوسان انگلیسی و امریکائی «در بالاترین سطوح سیاست گذاری» حضور دارند، خاطرنشان کرده است که یک روز پس از این اظهارات، حبیب الله عسگرآلادی طی سخنانی نسبت به وجود «خط تخریب در انتخابات» هشدار داده و متذکر شده که «کد گذاری بعضی از پیام های خط تخریب در لایه لای برخی از مقالات هفته گذشته دیده می شود». نامبرده از وجود یک «جنگ روانی» پرده برمی دارد که نیروهای کارآمد را به «سکوت و انزوا» می کشاند و «عناصر مرعوب و ضعیف» را تبلیغ می کند و سرانجام حساب هردو را «با خسونت ۲۸ مردادی» می رسد و «مزدوران خود را

مسلط» می سازد. این مقاله سپس به تحلیلی از نشریه کیهان اشاره می کند که در آن از یک «تهاجم ضد امنیتی و برانداز در پوشش زرهی مطبوعات» پرده برداشته شده که گویا «دقیقا به تغییر ماهوی انقلاب و نظام اسلامی می اندیشد». اما «منافقانه عنوان اصلاح طلبی را یدک می کشد». نشریه عصرما همچنین سخنرانی مصباح یزدی را در جمع سپاه پاسداران به قصد افشای ورود رئیس سابق سازمان سیا یا چمدانی از پول به ایران (!) به عنوان یکی از این سلسله موضع گیری ها به قصد ایجاد جو امنیتی علیه مطبوعات برمی شمارد و نتیجه می گیرد که این تحریکات و تحرکات را باید «آتش تهیه ای» نامید که می خواهد بحرانی تازه در آستانه انتخابات بیافریند.

تنها چند روز پس از انتشار این مقاله، ماجرای «استاد تصاح» به یک غائله در سطح کشور تبدیل می شود و با تحصن تعدادی طلبه در مسجد اعظم قم، تمام امکانات برای بحران سازی به کار می افتند. این تحصن که به وسیله طلاب مدرسه حقانی و معصومیه (به ریاست مصباح یزدی) سازماندهی شده بود، بلافاصله از حوزه های علمیه در شهرهای بزرگ دیگر کمک می گیرد و در حالیکه صداوسیما و رادیو پیام لحظه به لحظه اوج گیری تحصن را گزارش می کردند، کوشش بسیاری انجام گرفت تا به یاری مرتجع ترین آخوندهائی که مرتب در صحنه مسجد حضور یافته و نطق های تحریک آمیز می کردند، حادثه مزبور به یک بحران ملی تبدیل گردد.

تنها پس از شکست این غائله است که محافظه کاران دسته جمعی به مبارزه انتخاباتی می پیوندند و از جمله با نام های «جمعیت ایران فردا» و «چکاد آزاداندیشان» و «ائتلاف مستقل دوم خرداد» و با عکس های مصدق و دکتر شریعتی و غیره ... به عوام فریبی می پردازند.

درعین حال، باید یادآوری کرد که شرکت ناامیدانه محافظه کاران در انتخابات به معنای دست کشیدن آنها از مقاومت نباید تلقی گردد، چراکه از هم اکنون دارودسته ای به نام «جبهه مقاومت انقلاب اسلامی» در تدارک شرایطی است که پس از پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات، بتوان مجلس را منحل کرد و یا هریک از نمایندگان را اخراج یا مجازات نمود.

نشریه «جبهه»، ضمن دفاع از طرحی که بتوان به وسیله یک تشکیلات وابسته به شورای نگهبان، مجلس را منحل کرد، نوشته است «مجلس ششم را مجلس ختم لیبرال ها خواهیم کرد». این نشریه که به شدت از «معمول» شدن کسانی در میان محافظه کاران خشمگین است، از «نقش انفعالی» جناح راست گله می کند و معتقد است که «بخش های عمده ای از آن به دنبال راهی برای وصلت و هم صدائی کم هزینه با محافل لیبرال و تجدید نظرطلب هستند». این نشریه هشدار

می دهد که «علت‌می از ظهور یک رویکرد جدید ساطع شده که حاکی از نوعی توافق نسبی و اعلام شده در میان بخش‌های لیبرال جناح راست و دوم خرداد بر سر فاصله گرفتن و حتی برخورد با جریان حزب الله که در ادبیات سیاسی آنها به «تندروها» و «افراطیون» توصیف می‌شوند، پدیدار شده است.» نشریه جبهه، حزب الله را به اندیشیدن درباره «تدابیر لازم» فرا می‌خواند.

جبهه دوم خرداد،

رقابت‌ها و سهم طلبی!

هرچه که موضوع ائتلاف‌ها، حزب‌سازی‌ها، تهیه لیست‌های مشترک و غیره، در جبهه محافظه کاران، بی‌سروردا و پشت‌پرده انجام گرفت، در جبهه دوم خرداد به ویژه پس از ورود رفسنجانی به صحنه، صحنه مناقشات و رقابت‌ها سرورصدای فراوانی برپا کرد و به مجادلات لفظی و قلمی فراوانی انجامید.

ماجرای ورود رفسنجانی به صحنه انتخابات و مخالفت ۱۵ گروه از ۱۸ گروه دوم خردادی برای گذاردن نام وی در لیست مشترک، و بحث‌های فراوانی که برای مخالفت یا موافقت در این زمینه انجام شد، عملاً انرژی زیادی از نیروهای دوم خرداد را به خود اختصاص داد.

این مباحثات که علی‌الظاهر حول محور شخصیت رفسنجانی و شیوه‌های زمامداری و عملکرد نامبرده در سکان رهبری رژیم انجام می‌گرفت و نشریات دوم خردادی با شدت و ضعف متفاوت در آن شرکت می‌کردند، از آنجا که کارگزاران را به موضع دفاعی کشانید و مجبورشان کرد که از گذشته رژیم به دفاع برخیزند، عملاً مردم را به داوری منفی نسبت به آنان واداشت و نتایج شگفت‌انگیز آنرا مردم تهران، نه فقط نشاندهنده اعلام بی‌اعتمادی مردم نسبت به رفسنجانی و حزب کارگزاران، بلکه به ویژه محکوم کردن شیوه‌های زمامداری مستبدانه رژیم در تمام سالهای گذشته است.

اهمیت معنا کردن آنرا مردم از این دیدگاه، در آن است که یکی از دستاوردهای مبارزه انتخاباتی اخیر را، در تعمیم شناخت مردم و بالارفتن توقع آنها از جنبش دوم خرداد، به معرض نمایش می‌گذارد. در واقع باید به یاد آورد که محبوبیت بسیاری از شخصیت‌های وابسته به کارگزاران، از جمله فاتحه‌هاشمی به ویژه در میان زنان و جوانان، نقد نامبرده از افراط‌کاری‌های محافظه کاران و دفاع وی از برخی آزادی‌های شهروندی - مثلاً دوچرخه سواری و غیره - بود.

بی‌آنکه بخواهم ارزش دفاع از این آزادی‌ها را کم اهمیت قلمداد کنم و یا حتی نقش برجسته فاتحه‌هاشمی را در پیشبرد برخی از وظایف جنبش دوم خرداد نادیده بگیرم، باینحال آمرختنی است که مردم، محبوبیت آشکار و مسلم نامبرده را، با موضع‌گیری‌های اخیرش در دفاع از برخی سباحت‌های زمامداری پدرش، به داوری مجدد گذاشتند و تلخی خاطره تاریخی‌اشان از آن روزهای سرد گذشته را، با رای منفی خود، به وی - و یارانش - یادآوری کردند.

البته موضوع رقابت‌ها و منازعات درون جبهه دوم خرداد، تنها به رفسنجانی و خانواده وی محدود نبود. گروه‌های متعلق به جنبش دوم خرداد، درباره سقف اصلاحات هم باهم تفاوت دیدگاه‌های مهمی دارند، که در موضع‌گیری‌هایشان آشکار می‌شد. در حالیکه همه گروه‌های منتسب به دوم خرداد، خود را هوادار اصلاحات و برنامه‌های اعلام شده خاتمی معرفی می‌کنند، اما تردیدی نیست که چه در برخورد به گذشته انقلاب و چه درباره میزان و چگونگی اصلاحات، می‌توان آنان را به رادیکال، میانه‌رو یا محافظه کار تقسیم کرد. در دوران انتخابات، جبهه مشارکت، از جمله سازمان‌هایی بود که شدیداً مورد حمله کارگزاران قرار داشت و آنان مشارکتی‌ها را «تندرو» و تخریب‌کننده ارزیابی می‌کردند. در این زمینه محمدهاشمی، بارها در سخنرانی‌های انتخاباتی، مشارکتی‌ها را به «تندروی»، «تمامیت‌خواهی»، «افراطی‌گری» و غیره متهم کرد و اطمینان داد که «هیچ آینده روشنی برای جبهه مشارکت پیش‌بینی نمی‌کند». اختلاف بر سر مفاهیم تندروی و افراط، البته در درون صفوف کارگزاران هم وجود داشت و بر ملا شدن یکی از این موارد اختلاف، درباره سیاست‌های فرهنگی مهاجرانی، که محمدهاشمی کوشید تا کارگزاران را در این باره «بی‌تقصیر» معرفی کند، از جلوه‌های بحرانی است که دسته‌بندی‌های درونی کارگزاران را تاتید می‌کند. مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در این فاصله به یاری نشریه عصر ما، می‌کوشیدند میان سنت‌گرایان دوم خردادی (روحانیون مبارز) و بخش‌های مدرن‌تر و رادیکال‌تر این جبهه سازشی فراهم سازند. به نظر می‌رسد که نتایج انتخابات، در عمل به تقویت مواضع آن نیروهای یاری رسانده است که «تندرو» و افراطی نامیده می‌شدند.

کارآیی‌ها و ناتوانی‌های مجلس ششم در روزهای آینده

اینطور که از نتایج انتخابات برمی‌آید، نیروهای دوم خردادی از یک اکثریت قابل اطمینان در مجلس برخوردار شده‌اند. از هم‌اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که یکی از اولین مشاجرات مجلس جدید، بحث درباره ریاست آن باشد. در حالیکه در جبهه دوم خرداد از رضا خاتمی، کربسی و بهزاد نبوی نام برده می‌شود، محافظه کاران کماکان بر ضرورت ریاست رفسنجانی پسی می‌فشارند و ضابطه ریاست را تجربه و توان مدیریت می‌نامند نه میزان رای مردم. با اینحال، گرچه موضوع ریاست مجلس، کم‌اهمیت نیست، اما کارآیی مجلس در قبال حوادث آتی کشور را که مهم‌تر است باید در گرو صف آرایی‌های احتمالی درون آن و میزان تفاهم یا درگیری میان آنها ارزیابی کرد.

هنوز نمی‌توان درباره وزن و به خصوص احتمال تغییر مواضع کسانی که به نام «مستقل» وارد مجلس شده‌اند، یا در دور دوم وارد خواهند شد، اظهار نظر کرد. زمان نشان خواهد داد که نیروهای معروف به مستقل، در کوران حوادث سیاسی آینده به کدام سمت خواهند پیچید.

پیش‌بینی موقعیت فراکسیون کارگزاران نیز، با توجه به موقعیت پیچیده‌ای که دارند، کار ساده‌ای نیست. آنها گرچه در مجلس پنجم، عضو کمابیش وفادار اقلیت دوم خردادی باقی ماندند و تنها در موارد معدودی با محافظه کاران هم‌رای می‌شدند، اما تفاوت مجلس جدید در آن است که می‌خواهد به تحقق شعارهایی بپردازد، که بسیاری از آنها به مذاق کارگزاران خوش نیست. آیا درسی که رفسنجانی و یارانش از آرا مردم خواهند گرفت، آنان را به همسویی بیشتر با جنبش مردم خواهد کشانید، یا برعکس، وحشت از زیاده‌خواهی‌های مردمی، آنان را به محافظه کاران نزدیک خواهد کرد؟

لیست طویل وعده‌های انتخاباتی اکثریت جدید مجلس، که از جمله بازنگری قانون مطبوعات و قانون احزاب و نیز تغییر ترکیب فعلی کمیسیون احزاب است، باید با اقداماتی در جهت روشن کردن تکلیف دادگاه ویژه روحانیت، تصویب قوانین درباره گردش آزاد اطلاعات و اخبار، تضمین امنیت زندگی خصوصی و اجتماعی شهروندان، تضمین آزادی‌های قانونی برای تشکیل حزب، گروه، سندیکا و نیز تظاهرات و میتینگ‌های سیاسی، حذف نیروهای فشار حزب الهی و غیره ... ادامه یابد. تعویض کابینه و همسو کردن برخی از وزارتخانه‌ها با راستای اصلاحات و نیز تعرض جدیدی برای فعال کردن سیاست خارجی در جهت تنش زدایی و عادی‌سازی روابط بین‌المللی نیز بخشی از همان لیست طویل باید محسوب شوند.

برداشتن گام‌هایی در این راستا، مسلماً اصلاحات را به مرحله‌ای می‌رساند که با منافع گروه‌های صاحب امتیاز جامعه اصطکاک آشکار خواهد یافت. آن گروه‌های اجتماعی که سیاست‌های آمرانه محافظه کاران تاکنون سپر بلای امتیازات تبعیض آمیزشان در عرصه‌های قدرت سیاسی، بهره‌وری مالی، منزلت اجتماعی، کسب انحصاری اطلاعات و برخورداری از امنیت بوده است، در تمام دورانی که از آغاز حرکت جنبش دوم خرداد می‌گذرد، با چنگ و دندان از این امتیازات حفاظت کرده و آنها را در انحصار خود نگه داشته‌اند. حساسیت مرحله جدید حرکت با پیروزی اصلاح طلبان در مجلس، از آنجا ناشی می‌شود که سرانجام روز موعود برای شکستن این دیوارهای انحصار و توزیع مجدد امتیازات فرارسیده است.

گرچه گفته می‌شود که محافظه کارانی که به مجلس راه یافته‌اند، هیچ کدامشان از چهره‌های سرشناس تندرو و افراطی نیستند، اما آیا می‌توان امید بست که آنان از نقش خود به عنوان سپریلا خودداری کنند و به قواعد بازی پارلمانی و داوری انتخاباتی مردم تسلیم شوند؟ حتی اگر جواب چنین سوالی هم مثبت باشد، آنگاه اصلاح طلبان باید مراکز غیبی مقاومت این اقلیت صاحب امتیاز را، البته خارج از پارلمان - و در مراکز هنوز پراهمیت قدرت جستجو کنند. باید دانست که چشم اسفندیار اصلاح طلبان، باورشان به نظام ولایت فقیه و حکومت دینی است. صاحبان امتیاز، با جلادان خنجرهای زهرآلود خود، امید بسیاری به این منفذ کوچک بسته‌اند!

در حاشیه انتخابات مجلس ششم دو گفتمان و دو فرهنگ در برابر یکدیگر!

دورنمای گفتمان اصلاح

پرسی که امروز همه جا به میان می آید، به امکانات واقعی پیشبرد اصلاحات در ایران، محدودیت های ساختاری و قانونی، سازوکارهای موجود برای تغییر شرایط و چندوچون تحول فرهنگ سیاسی جدید برای فراتر رفتن از مرزهای کنونی برمی گردد. همگان از خود می پرسند آیا اصلاح طلبان قادر خواهند بود با حضور رهبری محافظه کار و نیروی های نظامی و قوه قضایی تحت نظارت وی کار مهمی در جهت اصلاح وضعیت کنونی انجام دهند و یا محدودیت هایی که در فرهنگ و ذهنیت سیاسی خود این نیروها دیده می شود، تا چه حد نقش بازدارنده را در تحولات آتی ایفا خواهند کرد؟

با نگاهی به تجربه سال های گذشته به نظر نمی رسد پیش بینی سست و سویی تحولات آتی و واکنش های یازیزگران سیاسی گوناگون حاضر در صحنه کار آسانی باشد. فرهنگ جدید سیاسی ایران خصلت جنبشی دارد و نیروهای آن از اصلاح طلبان درون و یا نزدیک به حاکمیت فراتر می روند. این فرهنگ حالت نهادگرای خود را حفظ کرده است و در نتیجه نوآور و بدعت گزار است و در کنش متقابل با مردم و یا در جریان رویدادها و به ویژه در برخورد با نهادهای سنتی بسیار تاثیرپذیر است.

هریک از تجربه ها و رویدادهای برجسته سالهای پیش به رشد و بازترشدن این فرهنگ کمک کرده اند. محاکمه نوری یا کدیور و کرباسچی، بستن روزنامه ها و دادگاه مطبوعات، حوادث مربوط به کوی دانشگاه، قتل های دگراندیشان، حمله به همایش ها و تظاهرات سیاسی، استیضاح وزرا، رویکردهای شورای نگهبان، حوادث مشابه درکنار پیامدهای منفی و دردناک، همگی این فرهنگ و این جنبش را مورد پرورش قرار داده اند و دورنماها و مسائل جدیدی در برابر آن گذاشته اند. شاید این طنز تاریخ باشد که محافظه کاران، قشری ها و تندروهای خشونت طلب از طریق رفتارها و برخوردهای خود در تکامل و جهش این جنبش به پیش نقش مهمی ایفا کردند.

همزیستی این دو فرهنگ در فضای سیاسی ایران امروز، به یک داده برگشت ناپذیر تبدیل شده است و رابطه و تعادل آنها تا حدودی سست و سویی حوادث آینده را تعیین خواهد کرد. در زایش و رشد فرهنگ نوین سیاسی ایران، روشنفکران دینی نقش مهمی ایفا کرده اند و بخش های دیگر روشنفکری به خاطر محدودیت ها و سرکوب نتوانستند حضوری چشمگیر و موثر داشته باشند. هرچند انباشت فرهنگی کنونی ما در حوزه سیاست و اندیشه، نتیجه کار و تلاش همه نخبگان فرهنگی و سیاسی یک قرن ایران است. شرایط کنونی ایران دورنماهای جدیدی برای کار مشترک روشنفکران دینی و لائیک به وجود آورده اند. فرهنگ جدید سیاسی ایران در آینده با کار و تلاش همه روشنفکران ایران و نیروهای زنده جامعه، راه خود را به جلو خواهد گشود.

فرهنگ سنتی زوال یافته

فرهنگ جدید سیاسی ایران در برابر فرهنگ سنتی و نهادی شده حاکم به میدان آمده است. فرهنگ سنتی و رسمی به تعبیر درست اکبر گنجی و عباس عسکری "پدرسالانه" و "آمرانه" است، خواستار حضور توده وار و بسی شکل مردم است. برای خود حق ابدی حاکمیت و رهبری قائل است و روی خوشی به مخالفان خود نشان نمی دهد. مردم، این فرهنگ را که به جامعه و زمان و ذهنیت دیگری تعلق دارد، نمی پذیرند و حتی از آن متنفرند و با هر چیزی که نشانی از این شیوه عمل و اندیشه داشته باشد، لجبازانه به مخالفت برمی خیزند. آنچه که مردم با رای خود برسر صاحبان و حامیان این فرهنگ و درک سنتی آوردند، از این روانشناسی و رویه خاص در افکار عمومی حکایت می کند.

شورای نگهبان با همدستی اکثریت محافظه کار مجلس پنجم همه تلاش خود را برای محدود کردن حق انتخاب مردم به کار بستند: آنها سن رای دهندگان را بالا بردند تا اصلاح طلبان از آرای جوانان محروم بمانند، استفاده از تصاویر بزرگ و رنگی را ممنوع کردند تا مردم از طریق "چهره ها" دچار "اشتباه" نشوند، تا ساعت های بیشتر از انتخابات هم دست از خط زدن و حذف نامزدهای اصلاح طلب و غیرخودی برنداشتند، کارزار تبلیغاتی را به چند روز کاهش دادند... اما همه این سیاست ها و دخالت های بی جا و آمرانه نتوانستند برای محافظه کاران راه فراری از شکست بزرگ و تاریخی بیابند. مردم به شکل حیرت آوری اشکال خودجوش ارتباط و خبرسانی را در شهرها و روستاها یافتند و در فرصت بسیار کم کارزار انتخاباتی، هوشمندانه به سراغ کسانی رفتند که از پروژه اصلاحات دفاع می کردند و رای خود را به سود آنها به صندوق ها ریختند.

چهره های اصلی نیروهای قشری، حتی کسانی مانند هاشمی رفسنجانی - در درک روانشناسی و خواست کنونی مردم و فرهنگ جدید آنها ناتوان ماندند و بهای سنگین این عقب ماندگی را در انتخابات پرداختند. آنها با همان گفتمان قدیمی خسته کننده و آمرانه به مقابله با پروژه اصلاح برخاستند و از اینکه روشنفکران دینی و نخبگان توظهور و نوگرا را "دشمن" و "عامل آمریکا" و "وابسته" بنامند، ابایی به خود راه ندادند و در رویای بازیابی روزهای "خوش" گذشته از مردم خواستند تا با رای خود "مشت محکمی بر دهان آمریکا و دشمنان داخلی انقلاب" بزنند. غافل از آنکه بازناهای بخش های بزرگی از مردم به کلی عوض شده اند و یا تحول یافته اند و این گفتمان فقط در تشر کوچکی از وابستگان به جناح های سنتی و محافظه کار گوش شنوا پیدا می کند و برای اکثریت مردم این حرف ها سبوی خشونت، زورگویی، استبداد و عقب ماندگی می دهند.

رویدادهای مربوط به تدارک و نیز کارزار تبلیغاتی انتخابات مجلس ششم، به تحکیم و نهادی شدن فرهنگ سیاسی ای منجر شد که از چند سال پیش به این سو، عناصر اصلی آن درحال شدن، شکل گرفتن و جاافتادن بودند. این فرهنگ جدید، فرهنگ مدارا، حرکت به سوی پذیرش غیرخودی، مشارکت مردمی، به رسمیت شناختن حق شهروندی برای همه افراد جامعه، احترام به آزادی های فردی و جمعی و حقوق بشر است. فرهنگ جدید سیاسی ایران طی سالها حالتی نهادگزار داشت. در جریان شدن و تحول و رشد خود پوست انداخت، تغییر شکل داد و از فرز رویدادهای تلخ و شیرین این ایام، بر تجربه و انباشت فرهنگی خود افزود.

اما با این همه نباید فرهنگ جدید سیاسی ایران را پدیده ای تمام شده و ثابت قلمداد کرد. این فرهنگ هنوز ایرادها و کمبودهای فراوان در پذیرش حقوق کامل شهروندان، برابری حقوق زن و مرد، رابطه دین با سیاست و قدرت سیاسی دارد. اما به نظر می رسد نهادی شدن روندهای کنونی، امکان گسترش و طرح مسائل نوین را به خوبی فراهم می کنند و دورنماهای جدیدی در برابر جنبش کنونی قرار می دهند.

آنچه که در برخورد با تجربه چند سال گذشته دارای اهمیت فراوان است، نقشی است که مردم و نخبگان سیاسی و حوادث در جریان کنش متقابل بسیار فعال در شکل گیری و جاافتادن این فرهنگ جدید ایفا می کنند. انتخابات مجلس ششم و چندوچون مشارکت و رای دادن مردم با وجود همه محدودیت هایی که از سوی شورای نگهبان و مجلس پنجم به آن تحمیل شده، نمونه روشنی از این رابطه زنده و پرمعناست. شاید به این خاطر است که در برخورد با رویداد ۲۹ بهمن نباید فقط به مقایسه اعداد و آمار با گذشته بسنده کرد و رای مردم و نحوه شرکت آنها را در پرتو زمینه و فضای خاص کنونی ایران مورد تحلیل قرار داد.

اگر مردم در جریان انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ علیه انحصارطلبی و زورگویی آشکار صاحبان قدرت رای دادند و فردی "خارج از گود" را تا بالاترین مقام اجرایی کشور بالا بردند، در انتخابات اخیر پروژه اصلاح و ضرورت دگرگونی های اساسی، دغدغه اصلی افکار عمومی را تشکیل می داد. بدین ترتیب است که ۸۰ درصد از نمایندگان مجلس در جریان انتخابات اخیر تغییر یافته اند و اصلی ترین چهره های نیروهای قشری و محافظه کار با شکست فاحشی روبرو شدند. انتخاب مردم و مشارکت گسترده آنها فرهنگ سیاسی جدید ایران و نخبگانی که نمایندگان این جنبش را تشکیل می دهند را در برابر چالش اساسی و دشوار قرار می دهد. چگونه باید به خواست در مطالبات گوناگون مردم توجه کرد و مجلس و قوه اجرایی دارای چه حدی از قدرت هستند؟

چرا مردم را به شرکت در انتخابات فراخواندیم؟

نزدیک به دو سال پس از رویداد دوم خرداد، انتخابات مجلس ششم، بدون حضور اپوزیسیون لاتیکی و نیز اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان اپوزیسیون ملی - مذهبی و حتی بسیاری از چهره های رادیکال و پیگیر اصلاح طلب وابسته به گروه های درون نظام برگزار شد. سازمانها و شخصیت های اپوزیسیون اصلاح طلب و از جمله حزب ما، مردم را به شرکت در انتخابات فراخواندند. این دعوت، پرسشهایی را برانگیخت. از جمله اینکه در شرایطی که احزاب و سازمانهای اپوزیسیون لاتیکی، نه تنها حق شرکت در انتخابات را ندارند، بلکه حتی اعضای آن حق حیات فیزیکی در ایران را نیز ندارند، چرا و چگونه می توان مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کرد و آیا بهتر نبود ما نیز مانند بخشهای رادیکال اپوزیسیون، انتخابات را تحریم می کردیم؟ نوشته کوتاه زیر، تلاشی است برای پاسخ به پرسشهایی از این دست.

پیش از هر چیز باید تصریح کرد که از نظر ما، این انتخابات با انتخابات آزاد در یک نظام دموکراسی پارلمانی - که ما برای آن تلاش می کنیم - هنوز فاصله زیادی دارد. اما آنچه که منجر به اتخاذ دو گونه تاکتیک در این انتخابات از طرف نیروهای اصلاح طلب اپوزیسیون و نیروهای جبهه براندازی می شود، فقط موضوع ارزیابی از دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن این انتخابات نیست، بلکه بیش از آن، تحلیل و ریشه یابی علل شکل نگرفتن دموکراسی در ایران و یافتن راهکارهایی برای تحقق مردمسالاری در میهن ما نیز هست. به عبارت دیگر کلیه نیروهایی که عقب افتادگی و گرایش اقتدارگرایانه و ارتجاعی را فقط در میان نیروهای حاکمیت می بینند، طبیعی است که راه چاره را نیز در سرنگونی این حکومت و به دست گرفتن قدرت بدانند. در واقع می توان گفت، این نیروها کماکان به شعار «دیو چو بیرون رود، فرشته درآید» معتقد و وفادارند.

در مقابل جبهه هواداران سرنگونی رژیم، نیروهای اصلاح طلب قرار دارند که از تجربه انقلاب ایران بسیار آموخته اند و بر این باورند که علل عقب ماندگی و امکان رشد استبداد و زورمداری را نه فقط در حاکمیت، بلکه همچنین باید در جامعه و فرهنگ و تاریخ مردم کشورمان جستجو کرد. این نیروها، تنها راه برون رفت از اوضاع دشوار کنونی را، در کار طولانی و پسر صبر آموزش سیاسی مردم و تقویت تدریجی فرهنگ دموکراتیک در میان آنان می دانند. نباید فراموش کرد که قوانین سیاسی امروزی کشورهای پیشرفته جهان و از جمله قوانین انتخاباتی این کشورها، نتیجه بیش از ۱۵۰ سال مبارزه و تغییر و تحول دانشی است.

ایرانیان نیز برای دوره کوتاه پس از انقلاب مشروطه، تجربه انتخابات آزاد را شروع کردند و بنا

بر تحقیقات آقای خسرو شاکری تاریخ شناس ایرانی، در اولین انتخابات در شهر تبریز، رجل سرشناس این شهر، فقط با ۲۲۰ رأی انتخاب شد و به غیر از دو سه نفر دیگر که حدود صد و اندی رأی آوردند، بقیه نامزدها فقط یک رأی آوردند و آنهم رأیی بود که خودشان به خودشان داده بودند! همانطور که می دانیم، این دوره کوتاه با کودتای رضاخان و آغاز دیکتاتوری او پایان یافت و تازه پس از شهریور ۲۰، شکل گیری سیاسی و مبارزه انتخاباتی دوباره آی آغاز گشت که این دوره نسبتاً کوتاه نیز با کودتای ۲۸ مرداد خاتمه یافت.

پس از انقلاب بهمن ۵۷ نیز، خمینی که توانسته بود با بسیج توده های میلیونی مردم به قدرت برسد، برخلاف رژیم شاه که دیکتاتوری خود را صرفاً با تکیه بر نهادهای سرکوب و نخبگان تابع خود و بدون حضور مردم حفظ می کرد، با خواست حضور توده های مردم در صحنه، از آنان چون ابزاری برای تأیید رهبری خود و مشروعیت بخشیدن به نظام استفاده می کرد. در واقع او انتخابات را که یکی از راههای اصلی مشارکت گروه های مختلف مردم در تعیین سرنوشت سیاسی است، به نایبی برای دفاع از مشروعیت نظام و رهبری تبدیل کرده بود. اما همزمان با حفظ توده انبوهی که ذره ای (اتمی) و بی شکل شده است و با شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و نیز سرکوب کلیه احزاب و سازمانهای اپوزیسیون و همه دگراندیشان، از هرگونه تشکل و سازمانیابی همین مردم جلوگیری می کرد.

با مرگ رهبر فرهمند (کارسماتیک) انقلاب و پایان دوران انقلابی و جنگ، دوره هیجانات توده ها و امکان بسیج میلیونی آنها در جهت تثبیت حکومت نیز، به سرعت رو به افول گذاشت. مواضع و گرایشات گوناگون، ابتدا در گروه بندیهای روحانیت حاکم متجلی شد. با آغاز این دوره، مردم ناراضی خود را در اشکال اعتراضی توده ای ولی سازمان نیافته مانند تظاهرات مشهد و اسلام شهر و غیره و یا در جشنهایی از نوع پیروزی تیم فوتبال ایران برای راهیابی به مسابقات جام جهانی و بعدها و از همه مهمتر، در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۷۶ به منصف ظهور رساندند.

اگر چه نیروهای تمامیت خواه و راست سنتی، تلاش کردند تا حضور گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری را، پشتیبانی آنان از کل نظام جا بزنند، ولی کیست که فرق این حضور در صحنه را با حضور وسیع مردم در خیابانها در زمان حیات خمینی نداند؟ واقعیت اینست که مردم، علیرغم میل رهبر نظام خامنه ای و در مقابل تبلیغات شبانه روزی رادیو - تلویزیون و سایر رسانه های دولتی که همگی در اختیار جناح تمامیت خواه بود، به پای صندوقها رفتند و با گزینش خاتمی، ضمن اینکه تمایل و اشتیاق خود را به گشایش

فضای سیاسی بر زبان آوردند، در عین حال به نیروهای تام گرا و انحصار طلب پاسخ منفی دادند. در این مقطع، شاهد رشد بیشتر حساسیت سیاسی و هوشیاری مردم و انتخاب آگاهانه آنان هستیم.

پس از دوم خرداد، اگر چه امر تشکل گرایی و سازمان یابی مردم، به دلیل موانعی که تام گرایان ایجاد می کنند با کندی به پیش می رود، اما روند رشد فرهنگ سیاسی مردم، گریز آنها از اشکال آمرانه حکومتی و تعمیق قدرت تشخیص آنان، شتاب خیره کننده ای به خود گرفته است. بدون شک فضای مطبوعاتی کشور و حضور نشریات رنگارنگ اصلاح طلب و آزادخواه و زحمات شبانه روزی روزنامه نگاران متعهد و شجاع که در زیر ساطور خون چکان انحصار طلبان، به حقیقت بیش از منافع فردی خود پایبندند، در ژرفش این روند و رشد سطح آگاهی مردم نقش اصلی را به عهده دارد. در واقع مطبوعات مستقل و متعهد، در شرایط نبود احزاب و تشکلهای واقعی مردمی، کار سازماندهی و هدایت مردم را به عهده گرفته اند.

بیهوده نیست که در انتخابات شوراهای شهر، علیرغم همه تبلیغات و تضییقات جناح انحصارطلب حاکمیت، لیست نمایندگان وابسته به نیروهای ملی - مذهبی که در سالهای اخیر همواره زیر فشار و مورد بی مهری بوده اند، پس از لیست نیروهای دوم خردادی، بیشترین آرا را از آن خود کرد و این نیروها علیرغم امکانات ناسچیز تبلیغاتی، از اقتدارگرایان پیش افتادند. این امر جز در سایه روشنگری مطبوعات و مآلا رشد آگاهی مردم و قدرت تفکیک و تشخیص آنان ممکن نبود. در این مقطع، مردم ایران در این زمینه باز هم یک گام به پیش آمده اند.

روزنامه های اصلاح طلب، در کارزار انتخابات مجلس ششم نیز نقش مشابهی ایفا کردند. اگر افشاگریهای شجاعانه روزنامه نگاران مانند اکبر گنجی با مقالاتی چون «عالیجناب سرخپوش» و «ماfiای پلرخوانده»، و یا نویسندگان متعهدی چون عباس عبدی و عمادالدین باقی نبود، بدون تردید اشخاصی چون هاشمی رفسنجانی و فلاحیان و غیره که از امکانات تبلیغاتی بالایی برای فریب مردم برخوردار بودند، با چنین شکست مفتضحانه ای در انتخابات مجلس ششم روبرو نمی شدند.

لذا در پرتو همین افشاگریها و بحث های اساسی است که نه تنها صف بندی اصلی میان جبهه مردمسالاری و توسعه سیاسی در مقابل جبهه آمریت و انحصارطلبی روشن تر از پیش شد، بلکه همچنین صف بندیهای تازه ای که حاکی از تمایز گرایشات گوناگون در درون هر دو جبهه بود، متجلی گشت. در جبهه نیروهای اصلاح طلب، به ویژه میان حزب مشارکت و حزب کارگزاران سازندگی، بحث های زیادی در گرفت که در تعمیق شناخت مردم نسبت به هر دو جریان نقش بسزایی داشت. همچنین علیرغم تلاش همه جانبه نیروهای

علل شکست هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم

روی چند نکته انگشت گذاشت که در رابطه با موضوع بحث ما قابل توجه است:

۱- مشارکت گسترده مردم، فراتر از خوشبینانه ترین ارزیابی ها بود. حضور نزدیک به ۸۰ درصد از دارندگان حق رای در پای صندوق ها، در هیچ دوره ای از انتخابات پنجگانه قبلی سابقه نداشت و حتی از سطح مشارکت در آخرین انتخابات ریاست جمهوری نیز بالاتر بود. این امر نشان داد که تبلیغات دوسال ونیم جناح راست که «نان و آب» مساله مردم است نه آزادی، توسعه اقتصادی و «سازندگی» اولویت دارد نه توسعه سیاسی، اکثریت قاطع مردم را از دولت محمد خاتمی و اصلاح طلبان دوم خرداد جدا نکرد. مردم فریب مدعیان «حل مشکلات مردم» را نخوردند و این علی رغم آن است که وضع مادی و معیشتی و اشتغال، طی دوسال ونیم گذشته به وخامت گرانید. حمایت بسیار گسترده مردم از نامزدهای جبهه دوم خرداد، به ویژه نامزدهای ویژه جبهه مشارکت ایران اسلامی و شکست سخت جناح راست که به زحمت توانست ۲۰ درصد کرسی ها را به دست آورد، نشان داد که مردم آگاه و بردبار ایران همچنان بر ضرورت اصلاحات و توسعه سیاسی - فرهنگی پای می فشارند. اندام انتخاباتی با چنین درک و روحیه ای به استقبال هاشمی رفسنجانی نمی رفت که به هنگام نامه نویسی به عنوان داوطلب اعلام کرد که «با هدف تحرک در سازندگی و ایجاد اشتغال و فقرزدایی وارد صحنه انتخابات شده است».

شعار او برای مردم و جوانان کشتی نداشت. به ویژه آنکه خاطره ریاست جمهوری آمرانه «سردارسازندگی» و آن سال های وحشتناک خودکامگی ها و قتل و کشتار و آزار دگراندیشان و دگریاشان با ورود به صحنه، در اذهان عمومی تداعی شد که همه این ها اثرات دافعه داشت. الحق مطبوعات آزاد و روشنفکران اصلاح طلب و دانشجویان، نقش بسیار روشنگرانه ای در افکار عمومی ایفا کردند.

۲- مردم ایران در تمام شهرها بلا استثنا افراد موثری را که طی دوسال ونیم گذشته علیه دولت محمد خاتمی کارشکنی کردند، در استیضاح عبدا لله نوری و مهاجرانی و تصویب لوایح آزادی بخش نقش داشتند، با رای منفی و حذف آن ها مجازات کردند. از آن میان می توان علی موحدی ساوجی، محمدرضا باهنر، مرتضی نبوی، غفوری فرد، اردشیر لاریجانی از تهران، رضا ترقی وفاکر از مشهد، علی اکبر پرورش و کامران از اصفهان و عباسی، زادسر و سنجرى و ... از سایر شهرستان ها را نام برد. مردم ایران طی این دوسال ونیم با شکیبایی، رفتار و کردار نمایندگان شهر خود را زیر نظر گرفتند و آنگاه که امکان داوری یافتند، هشیارانه به قضاوت نشستند و متجاوزان به حقوق ملت را مجازات کردند.

اما از میان طردشدگان از سوی مردم، وضعیت هیچیک به اندازه فلاحيان پرمعنا و تحسین برانگیز نبود. فلاحيان که تائیدیه صلاحیت خود از سوی شورای نگهبان را به حساب پاکی دست هایش از آن همه جنایات و آلودگی ها ی دوران وزارتش به رخ می کشید، آنگاه که در ترازوی داوری مردم قرار گرفت، در شهر چند میلیونی اصفهان بیش از ۲۷ هزار رای نیابرد و نفر ساقبل آخر شد! مردم دلاور اصفهان با انتخاب ۵ نماینده از دوم خردادی ها و پشت درگذاشتن علی اکبر پرورش و کامران، به ویژه تحقیر و تنبیه «شاه کلید» قتل ها، نفرت عمومی را از کشتارهای سیاسی دگراندیشان به نمایش گذاشتند و خواست و اراده ملی را برای پیگیری تا به آخر پرونده قتل های زنجیره ای با تعمیم آن به دوران وزارت فلاحيان بیان کردند.

آن وقت در چنین جو سیاسی و وضعیت روحی مردم و حساسیت و نفرت همگانی از عاملان مستقیم و پشت پرده این جنایات، چگونه ممکن بود مردم تهران که شهرشان صحنه قتل های زنجیره ای و گورستان بسیاری از قربانیان این اهریمن صفات بود به هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت که فلاحيان وزیر امنیت او بود، روی خوش نشان بدهند؛ چگونه ممکن بود مردم تهران به شخصی اعتماد کنند که حتی در مصاحبه های انتخاباتی اش مدعی شد که «در دوره مسئولیت اینجانب، وزارت اطلاعات تمیزترین دوره ها را

علت اصلی شکست هاشمی رفسنجانی را می باید در بیگانگی و ناسازگاری سیاسی - فرهنگی و اخلاقی و بینش او با فرهنگ حاکم بر بدنه انتخاباتی ۲۹ بهمن و اندیشه ها و معیارهای راهنمای افکار و رفتار مردم در مقطع انتخابات جستجو کرد. تامل در نتایج انتخابات مجلس ششم نشان می دهد، آنچه در ۲۹ بهمن رخ داد، گزینش نمایندگان مورد پسند هر شهر و استان نبود، بلکه در عمل تجلی اقدامی جمعی در مقیاس ملی با خصائل و جهت گیری های همگون و همسو بود. انتخابات ۲۹ بهمن نوعی همه پرسی سیاسی و تسویه حساب و مرزبندی مردم با نوعی از شیوه حکومت مداری و با سنخی از شخصیت های سیاسی و زمامداران بود. انتخابات مجلس ششم پژواک اراده عمومی و وجدان جمعی برای بیان یک «نه» بزرگ به گذشته و فریادی برای فردانی بهتر، جامعه ای باز، آزاد و آباد بود که می بایست به دست زنان و مردان شایسته آن برپا شود.



هاشمی رفسنجانی در این فضای سیاسی که استمرار دوم خرداد بود، به مهمان ناخوانده و فرد نامانوس مبدل شد. شکست او در قانونمندی و دینامیسم رویداد بزرگی بود که مردم ایران با استفاده از اهرم انتخابات بار دیگر آفریدند و جهانیان را شگفت زده کردند. بسیاری از ناظران سیاسی و دست اندرکاران و بازیگران سیاسی دوم خرداد، به خاطر ترندهای جناح راست، به دست شورای نگهبان یا دادگاه ویژه روحانیت و مجلس شورای اسلامی نگران بودند که جوانان کشور دلسرد شوند و از شرکت وسیع در انتخابات خودداری کنند. محاکمه و زندانی شدن عبدا لله نوری که محور و ستون جبهه دوم خرداد در انتخابات به حساب می آمد و ورود هاشمی رفسنجانی که موجب دو دستگی و برخی خصومت ها در درون جبهه دوم خرداد شد، مزید برعلت بود. جناح راست اقتدارگرا شادی می کرد و امیدوار بود، اما پویایی توده ها که قابل سنجش با ابزار متعارف نیست به گونه وجدان جمعی ایرانیان که هر از گاه در لحظات سرنوشت ساز متجلی می شود، خیرش ۲۹ بهمن را به بار آورد که حماسه ای عالی تر از دوم خرداد بود و همه حساب ها را برهم زد و نگرانی های دوم خردادی ها را به شادی و پیروزی بزرگی مبدل ساخت. با نگاهی به جریان انتخابات و کم و کیف انتخاب شدگان و پشت در مانده ها، می توان

داشته است؟! هاشمی رفسنجانی با آنکه می‌کوشید در تبلیغات انتخاباتی به زبان روز سخن بگوید و خود را با خواسته های جامعه در فضای دوم خرداد همسو نشان بدهد، ولی محدودیت های بینشی و فرهنگی او امکان نداد که به طور واقعی آنچه را که در ژرفای جامعه امروزی می‌گذرد درک کند. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه های خود با همان راه و روش گذشته که روزی در جامعه بسته و خوفناک دهه های ۶۰ و ۷۰ راهبردی داشت، به سوال های متعددی که در سطح جامعه مطرح است و در مطبوعات آزاد و مستقل به همت روزنامه نگاران جسور و بی پروا با قلم کارتر از شمشیر به نقد کشیده می شوند، پاسخ داد. رفسنجانی با اظهارات دوپهلوی و چندپهلوی و حقیقت پوشی و توسل به مترسک «خطر دشمن خارجی» به کلی گوتی و سفسطه کاری پرداخت و مسائل را سمبل کرد. چگونه ممکن بود جامعه جوان و پرسنده و بی تکلف که از زمامداران کشور صداقت و شفافیت و رو راست بودن می طلبید، به مردی که واقعا درخور نضای سیاسی - فرهنگی دوم خرداد نیست و در دنیایی سیر می کند که دوران آن به سر آمده است، رای اعتماد بدهد؟

۳. از نکات شایان توجه انتخابات مجلس ششم در کل کشور در مقایسه با پنج دوره قبل مشاهده این است که کسوت روحانی فی نفسه دیگر امتیاز نمی آورد و بیشتر بار منفی دارد. این امر حاصل سرخوردگی های مردم از این جماعت طی ۲۰ سال تجربه پر دردورنج و خونبار در جمهوری اسلامی است. برخورد مردم به نامزدهای روحانی بسته به نقش فرد فرد آنها در قبال پیکار سرنوشت سازی است که اینک میان اصلاح طلبان دوم خرداد با جناح راست اقتدارگرا بر سر آزادی و حقوق ملت و برقراری حکومت قانون درجریانست. سرخوردگی مردم از روحانیان حتی مجمع روحانیون مبارز را دربرگرفت. در حالیکه این جریان از مولفه های اصلی ائتلاف جبهه دوم خرداد و خاستگاه سیاسی روحانی محمد خاتمی نیز بود. قرار گرفتن مهدی کروبی دبیر مجمع روحانیون مبارز در مقام بیست و پنجم و یا منتجب نیا سخنگوی این مجمع در ردیف بیست و هفتم و انتخاب نشدن علی اکبر محتشمی از تهران و تعداد دیگری از نامزدهای این مجمع در سراسر کشور، بسیار معنادار و هشداردهنده است.

همان قدر که قرار گرفتن هادی خامنه ای در مقام چهارم، پاداش موضوع گیری های روشن و رادیکال او در دفاع از آزادی و حقوق ملت و بیان همدردی مردم با کسی است که از سوی اوباش «حزب الله» وابسته به جناح راست اقتدارگرا مورد حمله و آزار قرار گرفت، رای نسبتا پائین مهدی کروبی را می باید به حساب مواضع سازشکارانه او در قبال جناح راست و بسی گمان عکس العملی در برابر نامه مشترک او با علی اکبر محتشمی علیه آیت الله منتظری گذاشت که به خاطر حصر او و ستمی که بر او می رود و موضع گیری های شجاعانه اش از محبوبیت فراوانی برخوردار است.

نکته مهم دیگری که در همین رابطه بسیار شایان تأمل است، ولی کم درباره آن صحبت می شود. این است که جناح راست با پرچم «خط امام و رهبری» وارد کارزار انتخاباتی شد و پوسترها و لیست نامزدهای آنها مزین به تمثال این آقایان بود. حساب و خیال جناح راست این بود که با هزینه کردن این مقامات بتواند رای مردم «متدین و مسلمان ایران» را جلب کند. ولی در عمل هیچ پاداشی نگرفت. جناح راست با همه ترندهایش به زحمت توانست ۲۰ درصد آرا را کسب کند. این امر نشان داد که معیارها و ملاک داوری مردم به طور بنیادی تغییر یافته و صرف بلند کردن علم «امام» و «رهبر» جاذبه ای در افکار عمومی ندارد. وقتی گرایش عمومی برای منوال است، چگونه ممکن بود با هاشمی رفسنجانی که نماد نظام روحانیون حاکم و مردکلیدی رژیم بود که در آن همه ستم بر مردم رفت، برخورد استثنائی بشود و مورد استقبال قرار بگیرد؟

۴. عامل دیگر، چگونگی مشارکت مردم در انتخابات بود که عموماً به لیست ها رای دادند. همین که ۲۹ نفر از سی کرسی نمایندگان تهران از جبهه دوم خرداد، به ویژه از میان نامزدهای مورد حمایت جبهه مشارکت ایران اسلامی و مطبوعات مستقل و آزادند و تماماً نیز در دور اول انتخاب شدند بهترین گواه آنست. در چنین فضای انتخاباتی حاکم بر کشور، هاشمی رفسنجانی اگر شانس برای کسب رای نسبتا بالا و آبرومند داشت، در گرو تأمین حمایت جبهه دوم خرداد بود. من در مقاله «درنگی بر ورود احتمالی هاشمی رفسنجانی به کارزار انتخاباتی و پیامدهای آن» (راه آزادی ۶۸، آبان ماه ۱۳۷۸) با حساب هوشمندی سیاسی و تجربه او بر این تصور بودم که رفسنجانی «بلون حمایت مستقیم یا غیرمستقیم جبهه دوم خرداد پای به

میدان نخواهد گذاشت». اما خودپرستی و اطمینان از خود اجازه نداد که رفسنجانی واقعیت آنچه را که پس از دوم خرداد در ژرفای جامعه می گذرد درک کند و راه و روش های گذشته را کنار بگذارد. رفسنجانی به ظاهر پرچم فراجناحی را به اهتزاز درآورد، اما در عمل در راس لیست جناح راست باقی ماند. حزب خانوادگی کارگزاران سازندگی، تنها حامی او از جبهه دوم خرداد، چندان وزن و نفوذی در جامعه نداشت که ذهنیت آنها را دگرگون کند. در این صورت چگونه می شد از مردم تهران که عموماً به لیست واحدی از جبهه دوم خرداد رای دادند، توقع داشت که صدر لیست جناح رقیب راست را درمیان نامزدهای خود قرار بدهند. به ویژه به نحوی که از رای بالا نیز برخوردار باشد؛ مردم تهران با یک دقت و حساسیت سیاسی - اخلاقی تحسین برانگیز و براساس معیار ها و ملاحظات روشن و مشخصی، با رای خود به تک تک نامزدها نمره دادند. وقتی مهدی کروبی و علی اکبر محتشمی به ملاحظاتی که قبلاً اشاره کردم در مقام بیست و پنجم و سی و چندم قرار می گیرند، چگونه ممکن بود از هاشمی رفسنجانی، با آن همه آلودگی ها در قتل های سیاسی و بگیر و ببندها و وجود شایعات نفرت برانگیز که درباره فسادهای مالی خانواده او برسرزبان هاست، چنان حمایتی بکنند که در موقعیت بهتر و بالاتر از مهدی کروبی قرار بگیرد؟

یاران و هواداران او، به ویژه درمیان حزب کارگزاران سازندگی نظیر حسین مرعشی، غلامحسین کرباسچی و عطریان فر و ... شکست هاشمی رفسنجانی را معلول جوسازی ها و حملات تخریبی روزنامه های نزدیک به جبهه مشارکت اسلامی و انتقادات غیرمنصفانه علیه او می دانند. آن ها مدعی اند که رفسنجانی «بخاطر حفظ بسیاری از حريم ها و ترجیح مصالح نظام بر مصلحت های فردی و شخصی خود، بخش سنگینی از تقدرا را مظلومانه به جان خرید که دیگران در سطوح مختلف و متعدد باید در مقام پاسخگویی آن بررسی آمدند». معلوم نیست منظور این آقایان از نظام چیست و کیست که به خاطر مصالح او می باید براین همه قتل و جنایت و تخلفات سرپوش گذاشت و به جای پاسخ های روشن و شفاف به سوالات مردم تشنه حقیقت، همچنان با سفسطه همه چیز را ماستمالی کرد؟ حسن مرعشی می گوید «مخالفتان وی توانستند با تبلیغات منفی، انحرافی در واقعیت ها ایجاد کنند. آقای هاشمی رفسنجانی را که یک اصلاح طلب است به عنوان یک شخصیت ضد اصلاحات به مردم معرفی کنند». اما مرعشی فراموش می کند که رفسنجانی را جناح راست افراطی علم کرد، همان جناح در مجلس او را از قید زمان که شامل همه داوطلبان بود مستثنی کرد، در تمام مطبوعات راست و از زبان سخنگویان آن مدام به تبلیغ او پرداخت. اصلاح طلبان واقعی و آزادی خواهان حق داشتند تمام این تمهیدات و تشبیهات را به این حساب بگذارند که رفسنجانی برای نجات جناح راست وارد میدان می شود نه برای شتاب بخشیدن به برنامه توسعه سیاسی و اصلاحات. لذا درقبال احساس این خطر به مقابله برخاستند و شاید هم در این رودرونی تند رفتند و در مواردی (غیرمنصفانه) برخورد کردند. ولی دور از واقع نگری است که عده ای بخواهند چنین شکستی را ناشی از نوشته های چند اهل قلم نظیر اکبر گنجی، عمادالدین باقی و عباس عبیدی قلمداد بکنند. بی گمان پرده دری های آنها در حساس کردن افکار عمومی، تاحدودی در میزان رای هاشمی رفسنجانی موثر بوده است. اما اگر قانونمندی های حاکم بر انتخابات مجلس ششم را در نظر بگیریم که من کوشیدم روی برخی عناصر آن انگشت بگذارم، ملاحظه خواهد شد که فردی که در راس لیست جناح راست قرار داشت که مردم از آن بیزار بودند، هنگامی که تمام مولفه های اصلی جبهه دوم خرداد (به استثنای کارگزاران سازندگی) از قرار دادن نام او در لیست خود آشکارا خودداری کردند؛ در شرایطی که اساساً مردم تهران به لیست رای دادند و معیارهای سیاسی - اخلاقی دقیقی را رعایت می کردند و با این قصد به صنوق های رای روآوردند که جناح راست را شدیداً از میدان به در کنند، آن وقت چگونه ممکن بود که اقدام انتخاباتی با چنین ویژگی ها رای معتبری به هاشمی رفسنجانی بدهد؟! به باور من، این امر که رفسنجانی به مثابه تنها فرد لیست جناح راست است که موفق گردید، ولو در مقام آخر، از تهران در دور اول انتخاب بشود، خود یک موفقیت برای اوست. به نظر من یاران رفسنجانی به ویژه در حزب کارگزاران، اگر واقعا می خواهند در بازسازی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور نقش ایفا کنند، می باید به جای بهانه تراشی و انداختن گناه به گردن چند نویسنده، واقعیت هائی را که موجبات اصلی شکست رفسنجانی و نیز شکست فائزه هاشمی و بسیاری دیگر را موجب گردید، بررسی کنند و به انتقاد از خود بنشینند.

انتخابات مجلس ششم و گامهای نویدبخش

سخن سیاسی در کشوری که داغ هزاران سال استبداد را بر پیشانی دارد، کار دشواری است. آنجا که اعتبار افراد نه در محتوای سخنشان بلکه پایداری برای آن و کشیدن زجر و شکنجه در زندان به دست می آید. و می توان گفت سخن گفتن همزمان نوعی اعلام مبارزه است. اما آیا این سخن ارزش پیروی یا لااقل شنیدن دارد، مطلب دیگری است.

انتخابات مجلس ششم در راه است. هر بیننده و ناظر بی طرفی که کمی قلبش برای کشورش بتپد، می تواند دریابد که قواعد بازی در ایران به کلی عوض شده است. سخنی که امروز در نشریات مختلف ایران چاپ می شود، تا چند سال پیش از این، تنها در پستوی منازل شنونده داشت. گروه کثیری از انسانهای شرافتمند تنها به خاطر داشتن نظریاتی خلاف جریان عمومی، در برابر جوخه های اعدام قرار گرفتند، یا در گوشه زندان تحت فشار و شکنجه جان باختند و عده اندکی که «شانس» بیشتری داشتند مجبور به جلائی وطن شدند و عملاً آواره کشورهای غربی گشتند. اما مسلم بود که علی رغم جدائی از وطن درد و رنج وطنشان را با پوست و گوشت خویش لمس کرده و می کنند.

امروز همین افراد با مشاهده باز شدن فضای سیاسی شاد و مسرور هستند و از آن استقبال می کنند. اگرچه حتی هنوز اصلاح طلبان نیز بازی سیاسی را از دریچه عینک «خودی و غیرخودی» ببینند.

رابطه انسان با خدا و پیامبر در تکالیف دینی تجلی می یابد. اما رابطه انسان به مثابه شهروند در مقابل دولت، در حقوق فردی و اجتماعی او تعریف می شود و در واقع دولت پاسدار حقوق شهروندان است. مشکل اینجاست که در ایران وظیفه افراد در مقابل دولت و حکومت با وظیفه انسان در مقابل خدا و پیامبر یکی گرفته می شود و هر نظری که به شکلی با نظر عمومی حکومت در تقابل قرار می گیرد مستقیماً به عرصه دین و خدا و ... کشیده می شود. دین، طی هزاران سال مظهر عشق و محبت به انسانها و پاسدار ارزشهای متعالی انسانی بوده است. اما صاحبان قدرت تحت نام دین و دفاع از مبانی دینی گردن بسیاری را تنها به خاطر داشتن نظری خلاف ایشان و به جرم دگراندیشی زده اند.

مسئله هرکس تحت تاثیر برداشت خاص از مبانی دینی و اعتقادی اش می تواند با دیگران برخورد خاص خود را داشته باشد. اما با این روش نمی توان کشورداری کرد. خصوصاً در کشوری که ویژگی تاریخ چند هزارساله اش، پیوند انواع و اقسام مذاهب و اقوام و خلقها ... است و حتی حیات و شادابی اش به این پیوند بسته است. تحت چنین شرایطی، تنها قانون معتبر در تمام کشور و در برگیرنده حقوق برابر برای همه شهروندان است که

می تواند نیروی نهفته در تک تک ایرانیان را بارور سازد و زمینه ساز همیاری، همبستگی ملی و تقویت پیوند تاریخی ملت ما گردد. ارمغان مشروطیت برای کشور ما قانون بود. ولیکن تحقق حکومت قانون هنوز که هنوز است پس از گذشت ۶ دهه یکی از پایه های ترین نیازهای کشور ماست. آنچه که مایه امیدواری است، اینست که امروزه موضوع حقوق شهروندی ووظایف افراد (شهروندان) در مقابل دولت و بالعکس، با همت روشنفکران و مطبوعات، بخصوص با پافشاری و پشتکار شخص رئیس جمهور آقای خاتمی، از شکل بحث تجریدی خارج شده است. این سرآغاز بزرگترین گامی است که می توانست در میهن محنت زده ما برداشته شود. اما مشکل بتوان ارزیابی کرد که تا کجا قدرت الهی با قدرت انسانی به تفاهم خواهند رسید. چراکه تاریخ ایران از دوران مشروطیت به بعد شاهد مبارزه قدرت شرعی با قدرت عرفی بوده است و نیروهای پیرو شرع و عرف نیز طی دهه ها به یکدیگر نه به عنوان دو رقیب، که به عنوان دو دشمن برخورد کرده اند. شاید ۲ خرداد آغاز فصل نوینی در تاریخ ایران باشد و باعث پیوند یافتن این نیروها گردد.

گام مهم دیگر، پذیرش حق برداشت و تفسیرهای متفاوت از یک موضوع - نگرش دینی و ... - است. این گام هنوز در آغاز خود با مشکلات بسیاری روبروست. همه ما شاهد روش برخوردی هستیم که حتی مجتهدین شناخته شده و معتمدی همچون آقای آیت الله منتظری را به خاطر نگرش متفاوتش، تحت فشار و انزوای اجباری قرار می دهد و نشریات تنها به خاطر چاپ اطلاعیه ایشان، بسته می شوند. آنگونه که با آقای عبداللّه نوری و روزنامه خرداد نیز برخورد شد. با آقای دکتر سروش که طراح نظریه پلورالیزم دینی است، چگونه برخوردی صورت می گیرد؟ او امروزه با دشنام و ناسزا روبروست و حتی از سخنرانی اش در مجالس دانشگاهی هم جلوگیری می شود. در اخبار آمده بود که عده ای با توسل به خشونت، از سخنرانی آقای دکتر خاتمی در اندیشک جلوگیری کردند. مگر آقای دکتر خاتمی چه گفته است که مستحق اینگونه برخوردها می گردد؟ مگر نه اینست که روش دیگری برای حل مشکلات کشورمان عرضه کرده است؟ بازرزترین تجلی این تفاوت را می توان در شعار محوری "ایران برای همه ایرانیان" دریافت، که خود نوعی اعلام مبارزه با جریانهای در ایران است که طرح هرگونه شعاری در رابطه با ملیت را دوری جستن از دین تلقی می کند. آنها در این شعار درهای بسته نیروهای "خودی" را باز شده می بینند. و حتی آنرا ترویج بهائیت به شمار می آورند. (سخنان اخیر آقای مصباح یزدی!)

به قول آقای اکبر گنجی: "بیش از یک قرن از آشنائی و درگیری «ما» با «جهان جدید» می گذرد. طی این قرن قرار بود ما نسبت خود را با «مدرنیت» روشن کنیم. اما کوتاهی همچنان در آغاز راهیم و هنوز در سطح «ملی» راه حل و اجماعی در این خصوص وجود ندارد. (تاریکخانه اشباح - اکبر گنجی)

آری ما هنوز در آغاز راهیم. اما آیا علت این امر تنها مقاومت صاحبان قدرت در مقابل تغییرات است؟ مسلماً نه! زنده یاد علی اکبر دهخدا زمانی نوشته بود: "اگر به یک مسلمان ایرانی بگویند، مومن آب دماغت را بگیر، مقدس چرک گوشت را پاک کن، دشمن معاویه ساق جورابت را بالابکش کار به این اختصار برای این بیچاره مشقت بزرگی است! اما اگر بگوئی آقای سید، پیغمبر شو، جناب شیخ، ادعای امامت کن؛ حضرت حجت السلام، نسایب امام باش فوراً مخدومی چشمها را با حالت بهت به دوران می اندازد، چهره را حالت حزن می دهد، صدایش خفیف می شود و بالاخره سینه اش را سپر تیر شماتت محجوبین، منافقین و ناقصین عصر می سازد، یعنی تمام ذرات وجود آقا برای نزول وحی و الهام حاضر می گردد، ...

او دو عاملی که باعث عدم پیشرفت مدرنیته در کشور ما بوده اند را: "یکی جهل، دیگری عادت به تعبد" برمی شمرد. او در ادامه حکایت خود از روزگار خویش می افزاید: "... اینست حال یک ملت بدبخت که از حقیقت مذهب خود بیخبر و به اطاعت تعبدی و کورکورانه مجبور است و این است عاقبت امتی که علمای آن جز نفس پرستی و حب ریاست مقصدی ندارد." (از صبا تا نیما - فصل علی اکبر دهخدا) اگرچه حکایت دهخدا از جامعه وقت خود در دوران آغاز مشروطیت و بی تجربگی ملت ما است، اما این داستان را پایانی نیست مگر اینکه ملت ما از خواب غفلت بیدار شود و دست رد بر سینه "نفس پرستان" و "ریاست طلبان" بزند.

واقعه ۲ خرداد نشان داد که ملت ما آماده این حرکت است و تا تحقق آن فاصله زیادی ندارد. بی دلیل نیست که هیئت های نظارت شورای نگهبان و دیگر مراکز قدرت به دست و پا افتاده اند تا از این گامها جلوگیری کنند. انتخابات مجلس ششم همانگونه که انتخابات شورای شهر نشان داد می تواند تجلی اراده مردم برای پیشبرد اصلاحات در ایران باشد و شرکت هرچه گسترده تر مردم در انتخابات مجلس ششم است که می تواند زمینه ساز قابل اعتمادی برای تحقق پذیرش تعدد آرا (پلورالیزم) گردد.

مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران

اشاره: آقای دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران که اخیراً به دعوت بنیاد «هاینریش بول» آلمان برای برگزاری جلسات گفتگو و سخنرانی به این کشور آمده بود، دعوت نشریه راه آزادی را برای انجام مصاحبه ای حول انتخابات مجلس ششم پذیرفت. در زیر پاسخهای ایشان را به پرسشهای راه آزادی از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

راه آزادی: علیرغم تلاشهای گسترده نیروهای ملی - دمکرات بیرون از مدار حاکمیت برای درهم شکستن مرزهای «خودی و غیر خودی» و از آن طریق شرکت در انتخابات مجلس ششم، جناح انحصارطلب و تام گرای حکومتی، سرانجام با تکیه بر نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه تنها از شرکت نیروهای ملی - مذهبی در این انتخابات جلوگیری به عمل آورد، بلکه همچنین بسیاری از شخصیتهای پیگیر جنبش اصلاح طلبی درون حکومتی را نیز از کارزار انتخابات حذف کرد. این تعرض خشن به حقوق بخش وسیعی از شهروندان ایرانی، اصل آزادی انتخابات را به شدت خدشه دار ساخت، به طوری که بسیاری آنرا یک انتخابات غیر دمکراتیک ارزیابی می کنند. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

دکتر ابراهیم یزدی: رد صلاحیت بسیاری از کاندیداها توسط شورای نگهبان، اصل حق حاکمیت ملت را، که بخش اصلی قانون اساسی است، مخدوش ساخت. شورای نگهبان در رد صلاحیت ها، حتی رعایت موازین قانون انتخابات را هم ننمود. در یک نظام مردم سالار مردم هستند که باید صلاحیت نمایندگان خود را تعیین نمایند. شورای نگهبان حق ندارد با اعمال روش های قسیم مآبانه این حق مردم را محدود و یا نقض نماید. بنابراین می توان گفت که انتخابات مجلس ششم از این حیث با مبنای مردم سالاری تعارض داشته است.

راه آزادی: مردم ایران علیرغم ناراضیتهای عمومی ناشی از اوضاع وخیم اقتصادی، با شرکت گسترده خود در انتخابات، یکبار دیگر برخاسته و تمایل خود برای توسعه سیاسی و پیشبرد امر اصلاحات اجتماعی پافشاری کردند. گزینش آگاهانه آنان، بیانگر رشد فرهنگ سیاسی و تقویت قدرت تحلیل و تفکیک آنان از نیروهای سیاسی و اجتماعی بود. پدیده ای که حتی بسیاری از ناظران سیاسی را متعجب ساخت. به عقیده جنابعالی، علت اصلی این رشد فرهنگ سیاسی و تیز استقبال پرشور مردم از انتخابات را در کجا باید جستجو کرد؟

دکتر ابراهیم یزدی: از زمان انتخابات ریاست جمهوری، که ما آن را «جمهوری سوم» می نامیم، پدیده سیاسی - اجتماعی جدیدی در جامعه ما بروز و ظهور خارجی پیدا کرد. این پدیده به همه

طبقات اجتماعی، اقتصادی اعم از شهری و روستایی، تعلق دارد. محور اصلی آن جوانان (گروه سنی ۱۶ تا ۲۵ سال) و زنان می باشند. در جریان انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ میلیون ها زن ایرانی از منازل خود بیرون آمدند و همراه مردانشان در انقلاب شرکت کردند. این مشارکت، زنان جامعه ما را به شدت سیاسی کرد. همین سیاسی شدن زنان، نقش موثر و مهمی در دوران جنگ علیه تجاوز عراق ایفا نمود. هنگامی که بعد از پیروزی انقلاب، به خصوص از جمهوری دوم (بعد از درگذشت آقای خیسینی)، فشارهای اجتماعی نیروهای سنت گرا تحت عناوین مختلف از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» بالا گرفت. زنان و جوانان، اولین و بزرگترین قربانیان این نوع فشارها بودند. به این ترتیب زنان جامعه ما که سیاسی شده بودند، علیه این فشارها موضع گرفتند. زنان این موضع گیری ها را به فرزندان خود، در داخل خانواده ها منتقل ساختند. به این ترتیب ما با نسل جدید و جوانی روبرو هستیم که یا بعد از انقلاب به دنیا آمدند یا بعد از انقلاب دوران بلوغ خود را طی کرده اند، ولی علیرغم شستشوی مغزی در دبستان و دبیرستان، برنامه های یک جانبه رادیو و تلویزیون، و بمباران های گسترده تبلیغاتی، این جوانان هم بیداری و آگاهی و توجه سیاسی دارند و هم علیه این فشارهای بی معنای اجتماعی خشن، آن هم در یک محدوده بسیار باریک، موضع گیری کرده اند. از طرف دیگر، مردم با نتایج سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دو دهه حکومت گروهی از روحانیان به نام خدا و دین روبرو هستند و بنیانهای معنوی جوانان خود را با خطرات بسیار جدی روبرو می بینند، این عوامل بخشی از علل اصلی وضعیت کنونی محسوب می شود و ریشه های آن را باید در تأثیرات عمیق دراز مدت انقلاب بهمن ۱۳۵۷ جستجو کرد.

راه آزادی: پیروزی بزرگ نیروهای اصلاح طلب و شکست سنگین نیروهای تمامیت خواه در این انتخابات، به آرایش جدیدی در عرصه شطرنج سیاسی ایران منجر خواهد شد و نیروهای مخالف اصلاحات و گشایش فضای سیاسی را تاحلودی به حاشیه خواهد راند. آیا این امر با توجه به گرایشات افراطی موجود در جبهه نیروهای اقتدارگرا، خطر تلاطمات اجتماعی بیشتر و مقاومت غیرمسالمت آمیز این نیروها را به همراه خواهد داشت، یا اینکه آنان ناگزیر خواهند بود به بازی قانونی تمکین کنند؟

دکتر ابراهیم یزدی: این خطر جدی است. واکنش های تند و قهرآمیز نیروهای انحصارطلب ممکن است موانع جدی بر سر راه فرایند توسعه سیاسی به وجود آورد. این واکنش نیروهای افراطی دست راستی بستگی به دو عامل دارد. عامل موثر اول، سلوک سیاسی نیروهای اصلاح طلب است. اگر این نیروها، بعد از انتخابات اخیر، دچار غرور بشوند و خواست ها و شعارهای ناموزون و نارس مطرح

سازند و به قول شادروان مهندس بازرگان، همه چیز را زود و با زور بخواهند، قطعاً موجب واکنش های شدید راست های افراطی خواهند شد. البته فرایند توسعه سیاسی، فارغ از واکنش راست های افراطی، غیرقابل برگشت است. اما این واکنش ها ممکن است موجب تلاطم های ناخواسته و بالا رفتن هزینه های غیرضروری و اجتناب ناپذیر گردد، بنابراین اکنون جریان اصلاح طلب بیش از هر زمان به خردورزی و رعایت قواعد بازی سیاسی مدنی نیاز دارد. عامل دیگر، تحولات درونی نیروهای محافظه کار است. همه نیروهای محافظه کار افراطی و خردگرایز نیستند. در میان این نیروها، یک جریان با خط خردگرا در حال شکل گیری و توسعه است. شکست محافظه کاران در انتخابات اخیر بر آرایش درونی نیروهای محافظه کار به خردگرایان اثر می گذارد، و آنان را به سوی موضع گیری های منطقی سوق خواهد داد. باید بپذیریم که محافظه کاران ریشه های تاریخی محکمی در ایران دارند و حذف آنها نه ممکن و نه مفید است. بلکه باید تلاش کرد تا آنها مقررات بازی فوتبال سیاسی را رعایت کنند. به نظر می رسد شکست اخیر به نفع نیروهای محافظه کار خردگرا بشود. که اگر بشود، به سود توسعه سیاسی است و کل جامعه را به سوی تعادل سیاسی، با حضور همه نیروها، آرا و عقاید پیش خواهد برد.



راه آزادی: هنوز شمارش آرا به طور کامل به پایان نرسیده است و این امکان وجود دارد که آقای هاشمی رفسنجانی وارد مجلس شود. با این حال از هم اکنون می توان گفت که تعداد آرای که ایشان کسب نموده است، او را نسبت به رقبای خود در ردیفی قرار می دهد، که آنرا در واقع می توان یک شکست بزرگ برای او ارزیابی نمود. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟ آیا اصولاً راهیابی ایشان را به مجلس، به سود پیشبرد امر اصلاحات یا به زیان آن ارزیابی می کنید؟

دکتر ابراهیم یزدی: حضور ایشان در انتخابات، اگرچه به نفع موقعیت سیاسی خود ایشان تمام نشد و نشان دهنده عدم تحلیل واقع بینانه از وضعیت

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

خرداد فتح شد!

غیره داریم. گناه در برنامه های تلویزیونی و یا مطالب نشریات و کتب به اعتقادات این مردم توجه نمی شود و حتی مردم منطقه گاه احساس توهین می کنند. گفتگوی بین اقوام ایرانی به نوعی یک خواسته عمومی است. مردم کردستان خواهان آن هستند که حقوق شهروندی آنان مانند سایر هموطنان ایرانی شان به رسمیت شناخته شود و آنهم در موضع عمل و نه در حرف و شعار. بنابراین طرح گفتگو بین اقوام ایرانی مقدمه ای است برای تدوین استراتژی ملی ما بر اساس شعار معروف ریاست جمهوری یعنی «ایران برای ایرانیان» درباره اقوام و گروههای زبانی و مذهبی.

احسان هوشمند در اشاره به محرومیت های استان کردستان می افزاید: «در زمینه شانس سواد و تحصیل خصوصا برای دختران و زنان، وضعیت بهداشتی و آب و برق و تلفن رشد خوبی داشته ایم. اما متأسفانه هنوز کردستان با مسائل و مشکلات جدی روبرو است. کمبود مسکن، نهادینه نشدن صنعت، عدم گسترش کارخانه ها، بیکاری گسترده جوانان، کمی درآمد مردم و بهره وری معیشتی و سنتی در کشاورزی و دامداری از جمله مشکلات اقتصادی مردم منطقه است. در زمینه شاخص های توسعه سیاسی نیز با مشکلاتی روبرو هستیم. هنوز در کردستان یک تشکل شناسنامه دار به ثبت نرسیده است. انجمن فرهنگیان کردستان دو سال است که در انتظار مجوز به سر می برد و البته در کنار نبود احزاب و نهادهای واسط، مطبوعات محلی هم توسعه چشمگیری در منطقه نداشته اند».

احسان هوشمند در زمینه ضرورت استفاده از نیروهای بومی در این منطقه کشور یادآور می شود: «باید به نیروهای متخصص و شایسته بومی اعتماد نمود و با استفاده از ظرفیتهای منطقه، روند توسعه اجتماعی منطقه را هدایت نمود. گرچه در این راستا مقاومت هایی وجود دارد ولی باید مرز «خودی ها» را به تمام شهروندان ایران زمین تعمیم داد».

او در مقابل این پرسش که چه کسانی در برابر چنین روندی مقاومت می کنند، تصریح می کند: «بخشی از این مقاومت ها به بقایای جناح راست در سطح ملی و منطقه بر می گردد. برخی نیز به کسانی بر می گردد که هنوز قرائت های مختلف از دین را به رسمیت نمی شناسند. ضمن آنکه برخی نیز با توزیع قدرت منافعیان به خطر می افتد و طبیعی است مقاومت کنند».

احسان هوشمند در این زمینه که برخی معتقدند گسترش استفاده از نیروهای بومی و باز شدن فضای سیاسی در کردستان، به گسترش خشونت منجر شده و برای منافع ملی ایران خطراتی به همراه خواهد آورد، تصریح می کند: «باید مشخص کرد منافع ملی ما در چه هنگام به خطر خواهد افتاد، هنگامی که حقوق حقه مردم رعایت شود یا آن حقوق پایمال شود؟ تازه اگر از این نیروها هم استفاده نشود، پس آنان باید به کجا بروند تا استعدادهای و توانشان هز نرود؟ اینکه آزادی سیاسی در کشور و یا منطقه لزوماً به گسترش خشونت می انجامد، باز هم یک سخن کارشناسانه نمی تواند باشد. نهادینه شدن آزادی اگر توأم با مردمی شدن «قانونگذاری» و «حاکمیت قانون» باشد، آن گاه آزادی نقطه کلیدی برون رفت از توسعه نیافتگی است».

تمدن فیلسوف پرور و تمدن فقیه پرور

دکتر عبدالکریم سروش، متفکر دینی، در تاریخ ۱۵ آبان ۷۸ به مناسبت بعثت پیامبر اسلام سخنرانی ای داشته است که متن آن در شماره ۴۹ نشریه «کیان»، به چاپ رسیده است. وی در سخنرانی خود در باب بعثت و بحران هویت در تمدن اسلامی، از جمله بر فقدان اندیشه عقلانی در زمان پیامبر اسلام انگشت می گذارد و تصریح می نماید: «پیامبر در میان اعراب بحران عقلانیت ایجاد نکرد. البته معنایش این نیست که حرف نو نیارود؛ معنایش این نیست که چیزی نگفت که بر خلاف مرام آنها باشد؛ برعکس، سخنان فراوانی گفت که بر خلاف ایده ها و اندیشه ها و اعتقادات اعراب بود. با این حال، پیامبر بحران عقلانیت ایجاد نکرد؛ زیرا معیارهای عقلانی تازه ای معرفی نکرد. وقتی پیامبر می گفت من معجزه آورده ام، هیچ یک از

تنها دو هفته پس از توقیف روزنامه خرداد و زندانی شدن عبدا لله نوری، هیئت تحریریه این روزنامه، موفق به انتشار روزنامه جدیدی به نام «فتح» شد. روزنامه فتح در نخستین شماره خود به تاریخ ۲۰ آذر ۷۸، در مقاله اصلی خود خاطر نشان ساخته است که: «سی ماه از شکل گیری جنبش دوم خرداد می گذرد و هر چند اقتدارگرایان برای زودن اندیشه اصلاحات و توسعه سیاسی، به قطع درختان تنومند مطبوعات مستقل و منتقد دوم خرداد پرداختند و تعطیلی روزنامه های جامعه، توس، زن، سلام، نشاط و خرداد را در کارنامه مخالفت با آزادی مطبوعات و پایمال کردن حقوق شهروندان به ثبت رساندند، اما اندیشه «دوم خرداد» نه تنها زوده نشده بلکه با قوت و استقامت بیشتر پیگیر مطالبات اصلاحی جنبش جامعه مدنی است».

روزنامه فتح می افزاید: «تاریخ مبارزات رهایی بخش گویای این واقعیت است که نه اندیشه محصور شدنی است و نه اصلاحات برگشت پذیر است. مایه بقاء و دوام و یا زوال و نابودی یک اندیشه، خواست و اراده افکار عمومی است. اعضای روزنامه تعطیل شده خرداد در صدد هستند تا در «فتح» بدون وابستگی حزبی، برای دفاع از حقوق شهروندان و کرامت انسان و همچنین هموار کردن جاده پر پیچ و خم اصلاحات و توسعه سیاسی قلم زنند. «فتح» نیز همچنان که نوری در آخرین دفاعیه خود در دادگاه تاکید کرد می اندیشد: «هیچ خط قرمزی در طرح مباحث نظری و مسایل سیاسی جز آنچه قانون اساسی به صراحت مشخص و تبیین کرده، وجود ندارد و هیچ مقامی، مصون از انتقاد و سنوالات نیست». «ایران از آن همه ایرانیان، ادای حقوق اساسی شهروندان، حق مشروع و قانونی آنان و گفت و گو میان همه نیروهای اجتماعی، مقوله ای ضروری و لازم است». «معیار و ملاک در مباحث سیاسی و اجتماعی، امنیت و منافع ملی است، نه امنیت و منافع گروهی خاص» و «سلب آزادی نشانه ضعف حکومت است، نه اقتدار آن».

روزنامه «فتح» در پایان این مقاله اظهار امیدواری کرده است که: «امید که «فتح» در فرآیند توسعه سیاسی، هم پای دیگر نشریات اصلاح طلب در جهت تحقق اهداف جنبش جامعه مدنی و ایفای نقش خویش به مثابه جزئی از رکن چهارم دموکراسی، پاسخگوی نیازهای زمان و روح و ذهن جستجوگر مخاطبان آگاه خویش باشد».

همه اقوام ساکن ایران «خودی» هستند!

احسان هوشمند، مدیر اجرایی هفته نامه کردی زبان «سیروان»، در گفتگویی با روزنامه «صبح امروز» ۹ بهمن ۷۸، در باره محرومیت های کردستان و ضرورت گشایش فضای سیاسی استفاده از نیروهای بومی در این منطقه، مطالبی جالب و خواندنی عنوان کرده است. او معتقد است که محمد خاتمی که مبتکر اندیشه گفتگوی میان تمدنها بوده است، در عین حال باید طرح گفتگو بین اقوام ایرانی را نیز به نام خود ثبت نماید. احسان هوشمند تصریح نموده است: «کشور و سرزمین ما ایران علاوه بر پهناوری و گستردگی فراوان آلبوم متنوعی از اقوام و گروههای زبانی، مذهبی و قومی مختلفی را طی سالیان دراز در خود پذیرفته و جای داده است. کردها، ترک ها، عرب ها، بلوچ ها، لرها و سایر اقوام ایرانی که البته هریک از این گروههای زبانی و مذهبی ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی خاصی را نیز دارا هستند. اما علیرغم این تنوع دیدنی جذاب و دلنشین متأسفانه هم مردم و هم اهل فکر و اندیشه و هم مسئولان اجرایی و قانونگذاری، اطلاعات روشن و دقیقی از وضعیت اقوام ایرانی در اختیار ندارند و حتی گاه سوء تعبیرها و سوء برداشتهای خود را مبنای قضاوت و عمل قرار می دهند».

احسان هوشمند با اشاره به ضرورت به رسمیت شناختن حقوق شهروندی اقوام مختلف ایرانی تصریح می کند: «شما ببینید کردها امروز در کشور ما چه وضعیتی دارند. اگر قرار است از یک نیروی کرد اهل سنت در یک مسئولیت سیاسی یا فرهنگی استفاده شود چه مقاومتها که صورت نمی گیرد! گویی در نگاه برخی ما در این کشور شهروندان درجه یک و درجه دو و

اعراب در مقابل پیامبر برخاست و نگفت که اصل معجزه امر نامعقولی است. آنچه اعراب به پیامبر نسبت می دادند، دروغ و جنون بود، نه نامعقول سخن گفتن. در حالی که اگر شما با یک نفر عالم تجربه گرای امروز از معجزه سخن بگویید، به شما نخواهد گفت دروغ می گویند، بلکه خواهد گفت شما حرف نامعقول می زنید و معجزه اساساً غیر عقلانی است. اعراب به پیامبر نگفتند در عقلانیت ما اعجاز نمی گنجد. بلکه گفتند کارهایی که تو انجام می دهی معجزه نیست، سحر است. معنائش این است که عقلانیت اعراب سحر را بر می تافت و تحمل می کرد. پیامبر را مجنون و کاهن و ساحر خواندند، اما متعلق به عالم عقلانی دیگری ندانستند.

عبدالکریم سروش در اشاره به خصلتهای اصلی و بحران کنونی تمدن اسلامی خاطر نشان می سازد: "این تمدنی که میراث پیامبر بود چه بود و چه خصلتهای مهم و عمده ای داشت؛ تمدنی که اکنون می توانیم بگوییم تقریباً فرو ریخته است و اجزای پراکنده آن، در عین وجود، انسجام و حیویت و استحکام ساختاری پیشین را ندارد و قوت و عظمتش در خاک تاریخ مدفون شده است... حال بیابیم و این تمدن اسلامی را با دو تمدن دیگر مقایسه کنیم. این قیاس ما را به شناسایی خصلتهای عمده این تمدن راهبری خواهد کرد. دو تمدن دیگر که هر دو برای ما آشناست، یکی تمدن یونانی است و دیگری تمدن غربی جدید. تمدن یونانی یک تمدن فیلسوف پرور و فلسفی بود. تمدن جدید غربی هم یک تمدن عالم پرور و تکنولوژی پرور است. این قیاسی است از روی میوه ها: تعرف/الاشجار باتمارها، درختها را از روی میوه هایشان می شناسند. حال، تمدن اسلامی چگونه است؟ من در اینجا از نوشته های یکی از روشنفکران عرب کمک می گیرم. تمدن اسلامی علی الاغلب یک تمدن فقیه پرور بوده است. حجم اندیشه های فقهی که در دل تمدن اسلامی پدید آمده است، حجم کتابها و رساله هایی که در این باب نوشته شده است، تعداد مدرسه هایی که ساخته شد و علما و فقها و طلابی که در این مدرسه ها پروراند شدند چنان عظیم، گسترده و وسیع است که به هیچ وجه با فرآورده های دیگر این تمدن قابل قیاس نیست. ما در تمدن اسلامی، عالم تجربی و فیلسوف کم نداشته ایم، ولی چنان که می دانید فیلسوفان در تمدن اسلامی، با ترس و لرز زندگی می کرده اند و همیشه در معرض تهدید و ناامنی بوده اند. هیچوقت آن حرمت و منزلتی را که فقیهان داشتند یا آن نقش موثر جامعه ساز را که فقه داشت فیلسوفان و فلسفه نداشتند. فلسفه الهی زمانها هذا یک عنصر بیگانه، نفوذی، وارداتی و مشکوک محسوب می شده است. فیلسوفان ما بسیار کوشیدند فلسفه را خودی کنند، ولی هیچ وقت خودی نشد. هیچ وقت یک فیلسوف را چنان تحویل نگرفتند که یک فقیه را. گاهی یک فقیه وقتی از دنیا می رفت یکسال برای او عزاداری می کردند، ولی فیلسوفی مثل ملاصدرا را چنان از شهر شیراز بیرون کردند که ده سال در قریه کهک قم در انزوا و تنهایی زندگی کرد و کسی هم سراغش را نگرفت. فلسفه که علم سبب دانی بود (در مقابل علم فقه که علم تکلیف دانی بود و عرفان که علم رازدانی بود) تحقیر می شد... این است که می گویم تمدن اسلامی در درجه اول یک تمدن فقیه پرور بوده است، نه عالم پرور و نه فیلسوف پرور. به بیان دیگر، تمدن اسلامی تمدنی است نقلی، فقهی، تکلیفی و ولایی. ولایی گفتم به دو معنا؛ یکی تکیه بر شخصیتها، دیگری باطنی گری. صوفیان ما، در دو دستشان دو شمشیر داشتند؛ با یکی عالمان علوم تجربی را فرو می کوفتند و با دیگری فیلسوفان را. در این کار هم الحق موفق بودند. شما به سنتوی مولوی مراجعه کنید و در آنجا ببینید که از یک طرف چگونه با عقلی گری متکلمان و فیلسوفان در می افتد و آنها را فرو می کوبد و کمترین تهمت و طعنی که متوجه آنها می کند، این است که فیلسوفان راه سعادت را دور می کنند (بگذریم از اینکه باطن سخنان کفر است، ظاهرش ایمان).

دکتر عبدالکریم سروش در ادامه سخنرانی خود به بن بست تمدن کنونی اسلامی می پردازد و می گوید: "اما تمدن اسلامی در حال حاضر دیگر حتی نه فقیه پرور است، نه صوفی پرور. یعنی حتی نیرومندی پیشینش را هم از دست داده است. اکنون، مسلمانان با دو بحران بزرگ رو به رو هستند: بحران هویت و بحران عقلانیت. تمدن اسلامی در گذشته با بحران عقلانیت رو به رو نبود، اما اینک تمدن جدید مغرب زمین که نسب از تمدن قدیم یونان می برد، مدل نوینی از عقلانیت را به جهان عرضه کرده است. این تمدن عقلانی جدید، تمدن اسلامی را با بحران عقلانی رو به رو کرده است. این همان چیزی است که گاهی آنرا به شیروفرنی شرقی ها تعبیر می کنند. شیروفرنی (یعنی پریشانی روان و گسستگی ضمیر)، چیزی جز همان بحران عقلانیت نیست. تمدن اسلامی اکنون

هم با این بحران عقلانیت رو به روست هم با بحران هویت، یعنی هویتش در هویتهای بزرگتر رفته رفته حل و ذوب می شود. بنیادگرایی در جهان حاضر دقیقاً معلول بحران هویت است."

دکتر سروش در پایان سخنرانی خود نتیجه می گیرد: "قرنها پیش ترکهایی در حصار این تمدن [تمدن اسلامی] آشکار شده بود، اما آخرین میخ را بر این تابوت، تمدن جدید عقلانی غرب کوبید. اکنون، برای رستاخیز مجدد بیش از آنکه بر عنصر عاطفه تاکید کنیم، بیش از آنکه بر عنصر ولایت تاکید کنیم، باید بر عنصر عقلانیت مستقل تاکید کنیم و این تنها منجی ای است که ما را از گرداب زوال نجات خواهد داد."

جانیگاران بی انضباط !!

بی تردید یکی از جنجالی ترین و پر سرو صدا ترین رویدادهای انتخاباتی مجلس ششم، ورود هاشمی رفسنجانی به این کارزار بود. او که پس از حذف رقیب اصلی خود عبداً لله نوری توسط دادگاه ویژه روحانیت، با اندیشه تصاحب کرسی ریاست مجلس، ولی عملاً به عنوان عاملی برای جلوگیری از شکست فخت بار جریان محافظه کار سنتی، وارد رقابتهای انتخاباتی شد، هنگامی که با مخالفت جدی شخصیتها و نیروهای اصلی جبهه دوم خرداد روبرو گشت، به توجیه سیاستهای گذشته خود پرداخت و تلاش کرد که از خود سیمایی معتدل و از نیروهای پیگیر جبهه اصلاحات، چهره هایی تندرو و افراطی ارائه دهد. هاشمی رفسنجانی که در حاکمیت جمهوری اسلامی همواره از جایگاه و امتیازات ویژه ای برخوردار بوده است، این بار نیز منابر نماز جمعه، رادیو-تلویزیون و بسیاری از مطبوعات نزدیک به جریان کارگزاران را به طور درست در اختیار خود گرفت، تا هر آنچه دل تنگش می خواهد بگوید. اما نکته جالب این است که در همه سخنرانی ها و گفتگوهای اخیر او نیز، در همه جا دم خروس گذشته از ورای قسم حضرت عباس خودنمایی می کرد. برای مثال هاشمی رفسنجانی اعلام نمود که در دوره مسئولیت او، "وزارت اطلاعات تیزترین دوره خود را داشته است". یعنی آنهمه قتل و جنایت و ترور دگراندیشان در داخل و خارج، آنهمه زورگویی نسبت به مردم و فسادهای مالی وحشتناک تحت پوشش شرکتهای تجاری و غیره، به زعم او "تیزی" به حساب می آیند. از این جالب تر اظهار نظر هاشمی رفسنجانی در مورد قتلهای زنجیره ای بود که او آنها را "بسی انضباطی در وزارت اطلاعات" نامید. به عبارت دیگر، جانیانی چون سعید امامی که با دستور و فتوای مسئولین بالا، شبانه به خانه رهبران اپوزیسیون می ریزند و آنان را با کارد تکه پاره می کنند یا هترمندان و روشنفکران را می ربایند و پس از چند روز جسد شکنجه شده و بیجانشان را در بیابانها رها می کنند، صرفاً افسردگی بی انضباطی هستند که باید توسط دادگاه اداری مورد مواخذه قرار گیرند و به سطح مشاور وزیر تقلیل یابند! این را می گویند «اعتدال» به سبک آقای هاشمی رفسنجانی!

ترهات انتخاباتی ایشان، دستمایه مطلبی قرار گرفته است که اکبر گنجی روزنامه نگار دوم خردادی، تحت عنوان «عالیجناب سرخ پوش» در تاریخ ۲۹ دی ۷۸ در روزنامه صبح امروز به رشته تحریر درآورده است. گنجی پس از یادآوری ادعاهای بی پایه اخیر رفسنجانی می نویسد: «به گفته روح الله حسینیان، سعید امامی بر این عقیده بود که «مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه ها تجربه داشت» و به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، علی فلاحیان «حاضر است جان بدهد برای اینکه تهدیدها را دور بکنند». وقتی این دو، در دوره عالیجناب سرخ پوش [رفسنجانی] دست در دست یکدیگر نهادند، «تیزترین دوره وزارت اطلاعات» شکل گرفت.

اکبر گنجی می افزاید: "آقای هاشمی رفسنجانی حتماً به یاد می آورند که در یک مورد مشخص که پای منافع خصوصی ایشان در میان بود، یک معاون روحانی وزارت اطلاعات را با قدرت تمام در عرض ۲۴ ساعت از کار برکنار کردند، اما «بی انضباطی های» (بخوانید ده ها فقره قتل، جنایت و ارسال موشک به خارج و...) سعید امامی را به دادگاه اداری وزارت اطلاعات ارجاع دادند تا او به سطح مشاور وزیر تنزل یابد. چگونه است که وقتی پای مسایل خانوادگی در میان باشد یک معاون وزیر در عرض ۲۴ ساعت برکنار می گردد ولی وقتی پای منافع ملی و امنیت ملی ایران زمین در میان است، مساله «بی انضباطی» قلمداد می گردد؟"

اکبر گنجی در پایان مقاله خود از رفسنجانی دعوت می کند در دو زمینه مشخص موضعگیری کند: «عالیجناب سرخپوش باید در دو زمینه مشخص به شهروندان پاسخگو باشد: اول - ادامه جنگ بعد از فتح ←

خرمشر که باعث به شهادت رسیدن صدها هزار تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم شد. هزاران معلول بر جای گذارد و میلیاردها دلار خسارت برجای نهاد. دوم - قتل‌های زنجیره ای دگراندیشان و دگرباشان.

اسطوره کرباسچی فرو ریخت!

محمد رضایی راد نویسنده هفته نامه اصلاح طلب "آبان" در شماره ۱۱۳ این نشریه به موضوع آزادی کرباسچی که اخیراً با نوشتن درخواست عفو خطاب به خامنه ای، به دستور او از زندان آزاد شد، پرداخته و در مقایسه با اولین آزادی او پس از یک بازداشت ۱۱ روزه می نویسد: «عکس از کرباسچی در دست است که چهره خندان او را به هنگام آزادی از اسارتی ۱۱ روزه، در میان انبوه دوستدارانش نشان می دهد. عکس دیگری از او، چند روز پیش در روزنامه ها چاپ شد. در این عکس او تک و تنها، در برابر چند عکاس که دوربین هاشان را به سمت او گرفته اند، ایستاده است و اگر کمی دقیق شوم، انگار نیم لبخندی هم بر لب دارد و یا می گوشت آن را بنماید».

نویسنده این مقاله عکس نخست را «یادگاری با جامعه مدنی» می نامد و می نویسد: «غلامحسین کرباسچی در نخستین بار، ۱۱ روز در زندان مساند و همین ۱۱ روز می توانست او را برای همه عمر کفایت کند. زیرا در این ۱۱ روز اتفاقی کم نظیر رخ داد. کرباسچی چند شبهه ره صد ساله پیمود و به یکباره، به اسطوره بدل شد. کرباسچی در آن ۱۱ روز کانون توجه تمامی مردم ایران بود. تمامی واقعه کرباسچی از ۱۶ فروردین ۷۷ تا ۸ بهمن ۷۸، ۶۶۱ روز بیشتر طول نکشید. اسطوره او در همین زمان اندک ساخته و فرو ریخته شد. در واقع اوج و افول کرباسچی مدلی کوچک از فرایند شکل گیری و اضمحلال اسطوره سیاسی در عصر ماست و به خوبی به اثبات این نکته کمک می کند که اسطوره سیاسی در روزگار ما روزآمد است و به همان سرعت که ساخته می شود، فرو می ریزد».

نویسنده مقاله سپس به عکس دوم کرباسچی پس از درخواست عفو و رهایی از زندان می پردازد و در حالیکه آنرا «عکس بلون رتوش از قهرمان بازگشته» می نامد، می افزاید: «در عکس دوم کرباسچی تنها در برابر یک خبرنگار و چند عکاس ایستاده است... این راست است که اسطوره ها تاب مستوری و فراموشی ندارند، و هر بار به آرایه ای خود را می آریند و می آیند. اما کرباسچی از یاد برد که اسطوره نخست بر عنصر محبوبیت استوار است. او با درخواست عفو خود، بیش از هر کس دیگر، بر جرایمی که زمانی آنان را تهمت و توطئه خوانده بود، صحت نهاده است. بنابراین، این خود اوست که با محبوبیت خود به معارضة برخاسته است. آنان که او را به درخواست عفو تشویق کردند، بی شک به استفاده ابزاری از هاله فره مندانه کرباسچی در انتخابات مجلس ششم اندیشیده اند (گویی کرباسچی ابزاری برای بازیهای انتخاباتی است. او با هر انتخابات به جلوی صحنه می آید و آن گاه به پس رانده می شود)، اما آنان نیندیشیده اند که دیگر اسطوره کرباسچی کاربردی ندارد، و او به واسطه از کف دادن محبوبیت، خاصیت ابزاری خویش را از دست داده و به ضد خویش بدل شده است. فره کرباسچی به همین سادگی - با درخواست عفو - گویی به پیکر مرغی از کنار او پرواز کرد».

نویسنده در پایان نتیجه می گیرد: «اما با این احوال جامعه مدنی می باید از کرباسچی تقدیر کند. جامعه مدنی خوش اقبال بود که او با دست خود - و با شجاعت ملامت پذیری - تندیس اسطوره ای خود را ویران کرد. زیرا چنان که بارها گفتیم اسطوره به جامعه پیشامدرن تعلق دارد و به کار انقیاد اندیشه نقاد می آید. ستیز با اسطوره کاری توان فرساست، اما کرباسچی با دست خود این راه را هموار کرد».

روح نواب صفوی یا روحیه مطهری؟

مصباح یزدی اندیشه پرداز جناح راست سنتی، که با گذشت زمان از منطق و استدلال فاصله بیشتری می گیرد و به ارعاب و تهدید تمایل بیشتری نشان می دهد، اخیراً در نماز جمعه، با تهدید مستقیم روشنفکران دینی که «در آیات قرآن ایجاد شک و شبهه می کنند»، از عدم «عکس العمل مناسب» در قبال آنها ابراز دلتنگی کرد و خاطر نشان ساخت که: «در سالهای گذشته نیز این اتفاقات در کشور به وجود آمد که با اقدام نواب صفوی، حرکت‌های شیاطین خاموش و خط بطلان بر دیدگاه‌های اینگونه نویسندگان کشیده شد». مصباح یزدی با این عبارات، صریحاً یادآوری کرد که هر آینه قافیه استدلالات او علیه مخالفان فکری تنگ آید، شمشیر امثال نواب صفوی در

انتظارشان خواهد بود! این تهدیدات عریان و به ویژه پراکندن این شایعه که گویا اخیراً یک مامور سازمان سیا با چمدان پول به ایران آمده و پولها را در میان برخی از فعالین مطبوعات دوم خردادی تقسیم کرده است، آنچنان شور بود که هفته نامه اصولگرای «ارزشها» وابسته به محافل نزدیک به ریشه‌ری، در تاریخ ۱۱ بهمن ۷۸ در مقام پاسخگویی برآمد و خطاب به مصباح یزدی یادآور شد که جمهوری اسلامی در حال حاضر بیش از آنکه به روح نواب صفوی احتیاج داشته باشد، نیازمند روحیه مطهری است که با مجاهدت فکری و عقیدتی خود، به گسترش فرهنگ اسلامی همت گماشت. «ارزشها» می نویسد: «اشاره به شهید نواب صفوی و اقدامات وی در زمان حاکمیت طاغوت، خواسته یا ناخواسته، موجب بروز این ذهنیت است که سخنران به صورت تلویحی مشوق آنگونه اقدامات در زمان حاضر نیز است. به ویژه اینکه اخیراً ایشان در یک همایش، سخن از سفر یک مامور بلندپایه سیا به ایران به همراه یک چمدان پر از پول کردند و همچنین از توزیع این وجوه در بین برخی اهالی فرهنگ و مطبوعات خبر دادند. بدیهی است اینگونه همانند سازه‌های تاریخی می توانند موجب شوند تا ذهن عده ای، به این همانندی و یکسانی، جنبه عام داده و دیگر هیچگونه تفاوتی میان زمان حاضر با ازمنه سابق قائل نشوند و لذا همان اقداماتی که در زمان حاکمیت طاغوت، بایسته و لازم بود را در زمان حاضر و در حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و استقرار ولایت فقیه نیز جایز بدانند. این، یک خطای فاحش و استراتژیک است».

بهار تهران!

تیتربالا عنوان مقاله ایست که به قلم رضا سخن سنج، در هفته نامه دست راستی «شما» نشریه جمعیت موقوفه اسلامی، به تاریخ ۱۴ بهمن ۷۸ درج شده است. نویسنده مقاله با علم کردن لولوسی «توطئه بیگانگان» به تخطئه گشایش فضای سیاسی کشور پس از دوم خرداد پرداخته و خاطر نشان ساخته است: «از فرادی آن روز [دوم خرداد]، دشمنان انقلاب و نظام اسلامی برای انتقام از مردم مسلمان ایران در یک اقدام هماهنگ سیاسی، تبلیغی و امنیتی از داخل و خارج اینگونه وانمود کردند که حضور سی میلیون مردم در انتخابات علیه نظام اسلامی و ارزشها و باورهای دینی و برضد آرمان های امام و امت بوده است! و تاسف بازر اینکه عده ای در داخل راه را بر دشمن هموار کردند و بر موج تهاجمات ضداسلامی، ضد دینی و انقلابی که دشمن ایجاد کرده بود سوار شدند و تیشه بر اعتقادات دینی نظام و ارکان آن زدند!». نویسنده نشریه «شما» سپس صریحاً به انتقاد از وزارت اطلاعات پرداخته و می نویسد: «اکنون تهران محل رفت و آمد و تحرکات و اقدامات بیگانگان شده است و متأسفانه چتر امنیتی که باید بر روی حمایت از ملت مسلمان ایران و آرامش و ثبات آن گسترده شود، بر روی اقدامات ضدامنیتی، تبلیغی و رساته ای دشمن پهن گردیده است. برخی دیپلماتهای غربی مقیم تهران، این روزها سخن از بهار تهران به میان می آورند؛ بهاری که به گفته آنان از محافظه کاران [بخوانید طرفداران آرمانها، ارزشها، امام، انقلاب، رهبری و نظام] خبری نیست، بهاری که به گفته آنان هیچکس نباید از تیغ بران اصلاح طلبان در امان بماند، بهاری که به زعم آنان باید در آن تابوی امام (ره) شکسته شود!».

نویسنده در پایان مطلب، گریزی به انتخابات زده و می پرسد: «به راستی بهاری که آمریکا و غربی ها به دنبال آن هستند، چگونه بهاری است؟! این چه بهاری است که دیپلماتهای غربی و سیاستمداران آنان از آن سخن می گویند؟ مشخص است که بهار تهران برای غربی ها و آمریکایی ها و دشمنان نظام اسلامی، بهاری است که در آن مجلسی مخالف آرمانهای انقلاب، امام (ره) و رهبری شکل گیرد».

تورهای مشکوک!

هفته نامه «آبان» در تاریخ ۱۶ بهمن ۷۸، در بخش خبرهای اختصاصی خود به ماجرای مشکوک سو قصد به آیت الله عیابی خراسانی اشاره نوده و می نویسد: «آیت الله عیابی خراسانی که در سال ۷۳ از یک سو قصد، چنان سالم به در برده، گفته است: این قضیه از همان ابتدا برای من مشکوک بود و سخنان موسوی را - که هم اکنون در ارتباط با قتل‌های زنجیره ای در حبس است - مبنی بر اینکه منافقین قصد ترور من را داشته اند، نپذیرفتم و اعترافات فرد منافق دستگیر شده، مبنی بر این که «از طریق رادیو با منافقین ارتباط برقرار کرده ام و چون بیکار بودم، می خواستم یک مسوولی را بکشم ←

پرسشهای زنجیره ای در قبال قتل‌های زنجیره ای

اخیرا پس از مدتها وقفه، فیلم اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره ای برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی پخش شده است. علی نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، پیش از نمایش این فیلم، طی سخنانی در مجلس، نکاتی را مطرح کرده است که به عقیده امیر هوشنگ افتخاری راد روزنامه نگار هفته نامه «پیام هاجر»، با خود زنجیره ای از پرسشهای جدید را به همراه می آورد. نویسنده «پیام هاجر» در شماره ۱۲ بهمن ۷۸ این نشریه خاطر نشان می سازد: «نیازی در برابر نمایندگان مجلس قسم خورد که اعترافات واقعی بوده و هیچ تصنعی در کار نبوده است. در نظام جمهوری اسلامی افراد، نهادها و سازمانها همیشه از موضع اطمینان و اقتدار برخوردار بوده اند و همیشه ادعا کرده اند که برای هر قضیه ای، سند و مدرک کافی در اختیار دارند. در اینصورت چرا رئیس سازمان قضایی به عنوان یک مقام قضایی که باید با سند و مدرک صحبت کند، قسم می خورد که اعترافات واقعی بوده است؟ آیا قسم خوردن برای صحت یک حکم قضایی کافی است؟»

مقاله نویسی می افزاید: «نیازی در بخش دیگری از سخنانش گفت: سعیدامامی در همان ابتدای بازداشت پیش من آمده و گفته است که چون آمریکا بوده ام حاضرم اعتراف کنم که عامل آمریکایی ها بوده ام، به دو شرط، اول مرا نکشید، دوم هفته ای یک بار همسرم را ببینم. عبارت «حاضرم اعتراف کنم به شرط اینکه...» این نکات را به ذهن می رساند:

اولا گذاشتن شرط نشان دهنده نوعی تلاش برای توافق است و به این معناست که من حاضرم به چیزی دیگر غیر از واقع اعتراف کنم. ثانیا اگر سعیدامامی شرط «مرا نکشید» را گذاشته، در این قسمت رئیس سازمان قضایی باید پاسخ دهد پس انگیزه خودکشی سعیدامامی چیست؟ اگر کسی قرار است خود را بکشد دیگر چرا شرط زنده ماندن می گذارد؟»

نویسنده این مقاله همچنین تصریح می کند که: «متهمین در اعترافات بیان داشتند که عامل موساد، سیا و اف بی آی بوده اند و سعیدامامی و همسرش رابط آنها با آن سازمانها. اف بی آی، یک سازمان پلیس مخفی آمریکاست و به امور امنیت داخلی آمریکا می پردازد. اگر همسر سعیدامامی از طرف سازمانهای آمریکایی مأمور انجام کاری در ایران شده باشد آن سازمان قطعاً اف بی آی نیست. در آمریکا مانند برخی کشورهای جهان سوم سازمانها دارای خط و مرزی مشخص هستند و همه کاری نمی کنند. اگر متهمین عوامل خارجی هستند چرا بعد از دستگیری همکاران رده بالاترشان، اقدام به فرار نکردند یا توسط کشورهایی که برای آنها جاسوسی می کردند، حمایت نشدند تا اسرار آنها فاش نشود؟ گفتنی است که مصطفی کاظمی بعد از یاخبر شدن دستگیری بالادستی ها، خودش را تسلیم کرد، در حالی که می توانست فرار کند. طبق گفته حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، وزارت اطلاعات و سازمان قضایی کشور درباره پخش فیلم اعترافات اختلاف دارند، چرا که وزارت اطلاعات معتقد است که باید قنبری صبر کرد تا صحت و سقم این اعترافات محرز شود.»

نشریاتی که به آدرس راه آزادی ارسال شده اند:

- * «اتحاد کار»، ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران
- * «انقلاب اسلامی در هجرت»
- * «ایل گون»، نشریه مستقل ترکمن، شماره ۱۲
- * «بامداد»، نشریه اجتماعی - سیاسی - فرهنگی
- * «داروگ»، فصلنامه کودک، شماره ۷
- * «راه کارگر»، ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران
- * «کوردستان»، ارگان مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران
- * «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران
- * «نقطه»، نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی، شماره ۹
- * «نگاه»، نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر چهارم

تا به زندگی خودم هم خاتمه بدهم»، نپذیرفتم و پرایم مشکوک بود. بعد هم گفتند او را اعدام کرده ایم و نمی دانم آیا اصلا اعدام شده است یا نه؟ وی افزوده است: اخیرا هم یک نشریه در لبنان به مساله ترور من اشاره کرده و آن را در ارتباط با اقدامات باند سعید اسلامی دانسته است. البته چون مساله شخصی بوده، تمایل نداشتم که آن را دنبال کنم، اما می گویم که من از اول به این قضیه مشکوک بودم و سخنان آنها را نپذیرفتم و اگر در این زمینه تحقیق شود اصل قضیه روشن خواهد شد.»

هفته نامه «آبان» می افزاید: «گفتنی است آیت الله عبايي خراسانی در هنگام ایراد خطبه های نماز جمعه، در مشهد، مورد سوّ قد قرار گرفت. باند سعید امامی تا کنون به بسب گذاری در مشهد اعتراف کرده است. گروه مهبودیت نیز در این شهر اقدام به چند مورد ترور کرده است. عبايي خراسانی هم اکنون کاندیدای انتخابات مجلس، در شهر مشهد می باشد.»

این هفته نامه در ادامه اخبار اختصاصی خود به موضوع ترور صیاد شیرازی و لاجوردی اشاره می کند و می پرسد: «شنیده شده برخی از عواملی که در قتل‌های زنجیره ای، از جمله قتل فروهرها دست داشته اند، برای از بین رفتن سر نخ ها، توسط باند سعید امامی به قتل رسیده اند. همچنین با توجه به سخنان اخیر «نیازی» مبنی بر اینکه باند سعید امامی بعد از دستگیری امامی سعی داشته اند که از طریق انفجار و ترور، بحران ایجاد کرده و مسیر رسیدگی به پرونده را منحرف کنند، این سوال مطرح شده که آیا صیاد شیرازی و لاجوردی نیز توسط این باند به قتل رسیده اند؟»

امنیتی کردن فضای سیاسی و مطبوعاتی

پس از تهدیدات مستقیم دوباره رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران و نیز اتهامات سنگینی که اخیرا مصباح یزدی اندیشه پرداز جناح راست و حبیب الله عسگر اولادی دبیر کل جمعیت مولفه اسلامی، متوجه مطبوعات دوم خردادی نمودند، هفته نامه «عصر ما» ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره ۱۴۹ خود به تاریخ ۱۳ بهمن ۷۸، پروژه امنیتی کردن فضای سیاسی و مطبوعاتی ایران را توسط محافل افراطی راست سنتی، زیر نگاه نقد قرار داده و می نویسد: «مجموعه تحریکات و تحركات اخیر را باید به سان آتش تهیه ای برای انجام یک تهاجم گسترده در جهت تخریب و تحدید مطبوعات ارزیابی کرد که هدف محرکان اصلی آن ایجاد بحرانی تازه در آستانه برگزاری انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی است. خشونت طلبان و انحصارگران، نیک می دانند بلزی که آنان در پی محصول آندند، تنها در فضایی متشنج و ناآرام مجال رشد و نمو می یابد. انحصارطلبان و اقتدارگرایان تجربه تلخی از حضور فعال و آزاد مطبوعات در چارچوب های قانونی دارند و نقش آنها را در جهت دادن افکار عمومی به سمت طرح مطالبات و خواست های به حق و قانونی خویش به وضوح لمس کرده اند. اگر چه این سمتگیری در جهت ارزشها و آرمانهای اذیلیل انقلاب اسلامی ملت و در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی است اما با قرائت آمرانه و سنت گرایانه از این اصول و ارزشها سازگار نیست و آرزوهای عناصر فرصت طلب و خویش مدار را نیز بر باد می دهد.»

«عصر ما» می افزاید: «عوامل تحریک در این سناریوی تخریب و انهدام، ادعاهای بزرگی بر زبان رانده اند و تهمت ها و اتهامات سنگینی را متوجه مطبوعات و مجموعه نیروهای تلاشگر در این عرصه نموده اند. اینان یا باید ادعاهای خود را به اثبات برسانند یا رسماً و علناً از پیشگاه اهالی مطبوعات عذرخواهی نمایند.»

«عصر ما» در اشاره به بی تفاوتی قوه قضاییه می نویسد: «در شرایطی که مقامات قضایی در ظاهر این گونه نشان می دهند که شامه تیزی برای کشف تخلفات مطبوعاتی و برخورد با آنها دارند و با کوچکترین بهانه ای، دست اندرکاران مطبوعات را به پای میز محاکمه می کشانند، چگونه است که در برابر ادعاهای گزافی همچون نفوذ جاسوسان و عوامل دشمن به ارکان سیاست گذاری کشور که آشکارا پایه های نظام را در افکار عمومی سست و اعتبار آن را مخدوش می کند، مدعی العموم ساکت است و هیچگونه واکنشی از خود نشان نمی دهد؟ چرا دستگاه قضایی با سکوت معنی دار خود، دست و زبان اهانت کنندگان به خیل نیروهای زحمتکش مطبوعاتی را این چنین بازگذاشته است؟ آیا مدعی العموم حدود تازه ای برای وظایف خود تعریف کرده است؟»

جدال سنت و تجدد یا ستیز ایدئولوژی ها؟

کتب و انتشارات متعدد، جلال و جبروت ایران باستان را که از آن به عنوان بهشت یاد می کردند، احیا کنند. در این راستا، روایت ها و افسانه های بسیاری تحریر شد که گاه متناقض بودند. از پیروزیهای شگرف نظامی و فرهنگی هخامنشیان و ساسانیان، چه اسطوره ها که ساخته نشد. ایدئولوژیهای دوران پهلوی غافل از آن بودند که برای بنیانگذاری تمدن نوین، پیش از هر چیز لازم است که اسطوره و دین مورد نقد قرار گیرد، نه اینکه اسطوره و دین جدیدی ساخته شود. لازمه چنین نقدی نیز پرهیز از تفکر تصویری، شاعرانه، رمزی و نمادین و بارور نمودن مفاهیم فلسفی است. به عبارت دیگر، در دورانی که ایدئولوژیهای تازه سربرآورده، انسانها را از هر سر مورد تهاجم قرار می دادند، مسائل پیچیده جوامع نوین را تنها می شد از طریق تفکر مفهومی قابل شامل و دقت و با انضباط در تفکر پاسخ داد و برای آنها راهکارهای معقول یافت.

بدینسان ایدئولوژی «پان ایرانیستی» با مختصات زیر در ایران شکل گرفت:

- تمدن ایرانی می بایست از عناصر غربی که با اسلام به ایران آورده شده است، پالوده شود.
- برای نوسازی ایران می بایست بی مهابا با سنت رزمید (جدال سنت و تجدد).

- برای نوسازی ایران می بایست اولویت را به توسعه اقتصادی و تکنولوژیک داد و عامل اصلی دگرگونی، دولت است که باید پیش برود و جامعه و مردم را به دنبال خود بکشد.

در روش شناسی این نظریه، به این هسته مرکزی بر می خوریم که دولت عامل تاریخی دگرگونی است. بدین ترتیب این ایدئولوژی با انسانگونه پنداشتن عنصر سیاسی، سیاست را که میدانگاه عام و ادغام یکپارچگی منافع متعارض است، به بُعد ویژه ای که همانا بُعد دولتی است تقلیل می دهد. اما برای تاثیر مطلوب، لازم است که در راس دولت، هویتی انسانی قرار گیرد. بدینسان است که در این ایدئولوژی، روایت «مردان بزرگ»، «قائد اعظم» و «پیشوای محبوب» اعتبار می یابد.

آری، اینگونه بود که در ایران قشر خاصی شکل گرفت که همچون قبیله ای، شاه را به عنوان رئیس قبیله در راس هرم قدرت قرار داده بود. با بسط و گسترش ماشین دولتی - بوروکراتیک در جامعه ایران، این قبیله جدید با کمک ایدئولوژی متجدد خود «پان ایرانیسم»، هرگونه عنصری را که بوی سنت می داد، همچون دشمنی از خود دفع می کرد: قرآن، چادر، روسری، مسجد و ... دیگر عناصر اسلامی طرد شدند و به جای آنها

انتقادی است که تصور مبهمی از کلیت اجتماعی و هماهنگی نظم اجتماعی را با نظم طبیعی در هم می آمیزد، بدون اینکه تلاشی در جهت عقلانی کردن آن صورت دهد و توان رویارویی با تناقضات درون این کلیت را داشته باشد.



ایدئولوژی متجدد «پان ایرانیستی»، برای نوسازی ایران طرحی ارائه داد، که شیفتگی به شکوه و جلال شاهنشاهی باستان پیش از اسلام، عنصر اساسی آن بود. طراحان آن می خواستند با سرعت هر چه بیشتر، موانعی را که به پاور آنان مذهب بر سر راه پیشرفت فرهنگی و علمی ایران قرار داده است، از میان بردارند. آنان هر چند به مذهب حمله می کردند، اما دین زرتشت را به واسطه دربرداشتن عناصر ایرانی می ستودند. آنان در آغاز، در پیوند شاه و ملت، به حاکمیت مردم معتقد بودند، اما از آنجا که فاقد تفکر مفهومی بودند، موفق نشدند با برهان و استدلال و بدون شتاب و عجله، مفاهیم لازم را از بطن تمدن و جامعه بیرون بکشند و بارور کنند. مفاهیمی چون حکومت، دولت، مردم، حقوق، اخلاق، فرد و جمع، هیچگاه در این فرآیند صیقل نخوردند و بازسازی نشدند. اینان تنها با تلاش برای پالودن فرهنگ ایرانی از عناصر غیرایرانی و به ویژه عربی که در دین اسلام تجلی می یافت، در صدد برآمدند با

انقلاب مشروطیت، بر پایه لسرزان ایدئولوژی صورت گرفت و از همین رو ناتمام ماند و شکست خورد. شاید بتوان گفت که هر انقلابی بر پایه ایدئولوژی صورت می گیرد و در بستر بنیادهای غیرعقلانی به پیش می رود، اما کوششهای بعدی متوجه آن است که آنرا موضوع تفکر عقلانی و به عبارت روشن تر فلسفه و دستگاههای مفهومی قرار دهد، تا شاید با مفهومی ساختن ایده ها و نتایج آن، آنرا به مجرای عقلانی بکشاند و از این رهگذر، زندگی نوینی در کالبد آن بدمد. این امر در مورد انقلاب فرانسه صورت پذیرفت و از جمله فیلسوفانی چون کانت، فیخته و هگل حوادث این انقلاب را مورد مذاکره قرار دادند و نیازها و شعارهای این انقلاب، کماکان موضوع بررسی ها و کنوکارهای فلسفی است.

اما در مورد انقلاب مشروطیت ایران چنین نشد، چرا که دستگاههای مفهومی به جا مانده از ابن سینا، فارابی، سهروردی و ملاصدرا، برای این کار سترگ ناتوان بودند. از طرف دیگر همین دستگاههای مفهومی فرسوت نیز، مدتها بود در حوزه زبان فارسی مهجور شده بودند و فقه و عرفان و شطحیات، جایگزین آنها گشته بودند.

انقلاب مشروطه، نتوانست ایده ها و آرمانهای خویش را از طریق نشان دادن و تفکیک مفاهیم بسط دهد و مفاهیم جدیدی را در تمدن ایرانی بارور و بومی سازد. ناسیونالیسم برآمده از این انقلاب که خود را در دولت رضا شاه و سپس رژیم محمدرضا شاه تعیین داد، فاقد درکهای مفهومی و عقلانی و در غبار احساسات ایدئولوژیک گم و مبهم بود.

ایدئولوژیهای ناسیونالیسم پهلوی، تنها به طراحی یک ایدئولوژی مبادرت ورزیدند که می توان نام «پان ایرانیسم» بر آن اطلاق کرد. آنان تلاشی برای یافتن مبنای جدی برای ساختار مشروعیت شاه، ساختار قدرت و بوروکراسی جدید صورت ندادند تا قدرت حاکم بتواند از طریق آن، از مشروعیت خود دفاع کند و صرفاً بر زور متکی نباشد و یا اینکه با شرکت در مباحثات گسترده همگانی، بر مشروعیت خود مهر تایید بزند. این ایدئولوژیها، با عجله و شتاب، از جوامع پیشرفته تکه تکه های اندیشه های مبهم و ناروشن را به عاریت گرفتند و کوشیدند بر یک بنیاد اسطوره ای و با رویکرد به تاریخ ایران پیش از اسلام، هویت ویژه ای ایجاد کنند.

از ویژگی های نگرش اسطوره ای این است که در جایگاه خاصی نمی ایستد، فاقد یک آگاهی متمرکز است، تناقضات را می پذیرد و صدها روایت را که با هم هیچگونه هماهنگی ندارند مورد تایید قرار می دهد. لذا اندیشه اسطوره ای، نوعی آگاهی گنگ غیر متمرکز و در نتیجه غیر

کلاه پهلوی، کت و شلوار و کراوات و ... جایگزین شدند. بدینسان عملاً دو فرهنگ رو در روی هم صف آرایی می کردند.

خصلت هر ایدئولوژی از جمله این است که از عناصر فرهنگی خود، تصویری ایده آل می سازد و به عناصر فرهنگی غیرخودی امکان شکوفایی نمی دهد و به همین دلیل روز به روز بیشتر از واقعیت فاصله می گیرد. از همین رو در دوره رضا شاه، در هیچ مراسمی عناصر سنتی - اسلامی مجال بروز و خودنمایی نمی یافتند. اگر چه در دوره محمدرضا شاه از شدت این تهاجم نسبت به سنت کاسته شد، اما در حوزه های اصلی جامعه، برای دیگر اجزای فرهنگی ایرانی، فضایی وجود نداشت. برای مثال، هیچ گونه ای نمی توانست با روسری بر صفحه تلویزیون ظاهر شود، هیچ کارمندی اجازه نداشت خود را آزادانه پوشش دهد و آسته تیک و ویژه خود را داشته باشد.

ایدئولوژی از آنجا که بر پایه یک آگاهی کاذب شکل می گیرد، دچار خودبزرگ بینی و یک غرور کاذب نیز هست و حاملین آن از آگاهی و خودآگاهی لازم به دور هستند و همواره در غروری کاذب زیست می کنند. آنان دائماً آحاد جامعه را بنا به میل خود به دسته های خودی و غیرخودی تقسیم می کنند. هر کس حامل فرهنگ و ایدئولوژی آنها باشد خودی است و دیگران که غیرخودی هستند همواره از منظر تحقیر نگرسته می شوند.

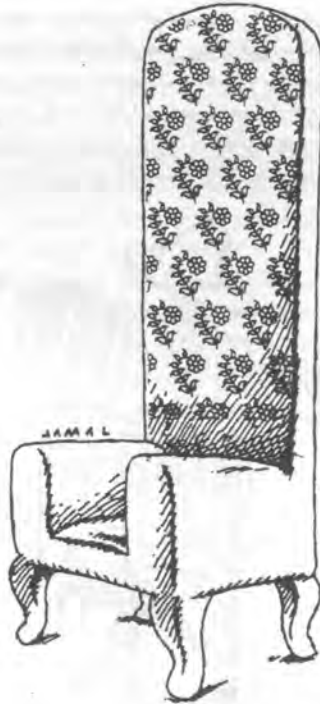
همین حس تحقیر حاملین ایدئولوژی «پان ایرانیستی» نسبت به حاملین فرهنگ اسلامی بود که جامعه را از جنبه فرهنگی و در روابط اجتماعی دچار گسست و شکاف عمیق ساخت و به ایجاد تنش و بحران در مناسبات انسانی انجامید و تخم کینه ورزی و دشمنی را کاشت.

این وضعیت منجر به آن شد که با فعال تر شدن طیفهای بزرگتری از جامعه، بخشی از نیروهای سنت، برای مقابله به مثل، به سازماندهی سیاسی خود بپردازند و به این ترتیب، زمینه ظهور ایدئولوژی جدیدی به نام ایدئولوژی «پان اسلامیستی - سنتی» فراهم آید. من در اینجا از «ایدئولوژی سنت» نام می برم و نه از «سنت»، چرا که به نظر من، سنت در نفس خود خواستار آرامش است و از تغییرات می گریزد و لاجرم خصلت محافظه کارانه دارد و عناصری جدی از تعقل در آن یافت می شود. اما سنتی که ایدئولوژی شده باشد، خصلت کاملاً تهاجمی و پرخاشجویانه دارد و بیشتر انقلابی است. از همین رو بهتر است که از کاربرد لفظ «محافظه کار» برای نیروهای راست افراطی پرهیز شود.

ایدئولوژی نوحاسته «پان اسلامیستی - سنتی»، برای نوسازی ایران به عظمت و قدرت امپراتوری در زمان صدر اسلام رجوع می کرد و می کوشید با اتکا به فرهنگ اسلامی، راهکارهایی بیابد. حاملین آن بر این باورند که علمای اسلام باید رهبری سیاسی را به عهده گیرند و در راه بهتر ساختن زندگی مسلمانان گام بردارند. اینان علت تضعیف اسلام را در دور شدن مسلمانان از راه اصلی مسلمانان صدر اسلام می پندارند و تصور می کنند با احیای اساطیر اسلامی و دین

می توان انرژی آزاد کرد و به حل مشکلات اجتماعی پرداخت. اینان نیز غافل از آن بودند که در عصر کنونی نمی توان از طریق بازسازی اساطیر دینی، جامعه را سامان داد و به ویژه درک نمی کردند که در عصر جدید، اسطوره بلافاصله به منظومه ایدئولوژیکی منجر می شود که قدرت تخریب آن بسیار بیشتر از قدرت سازندگی آن است. آگاهی کاذب حاصل از ایدئولوژی، اصولاً امکان نمی دهد که در برابر مشکلات و پیچیدگی های جهان امروز، راهکارهای معقولانه و سازنده ای جستجو شود.

ریشه تاریخی ایدئولوژیک کردن سنت و دین، با سیدجمال الدین اسدآبادی آغاز شد و با نواب صفوی ادامه یافت و سپس از طریق علامه طباطبایی، مطهری، شریعتی و بازرگان در سطوح مختلف عمق و گسترش یافت و سرانجام با جنبش سال ۴۲ و ظهور پدیده ای به نام آیت الله خمینی، نماینده سیاسی خود را یافت. پس از آن تدریجاً سازمانهای ایدئولوژیک مذهبی مانند جمعیت مرفله اسلامی، مجاهدین خلق، نهضت آزادی، گروههای هفت گانه منصورون، مهلبون، صف و ... ایجاد شدند.



ایدئولوژی «پان اسلامیستی - سنتی» تدریجاً خود را سازمان داد و آسته تیک و نمادها و نشانه های خود را عرضه کرد: چادر و روسری، ریش، تسبیح، نهج البلاغه، مسجد، روی زمین نشستن و ... همه سازوجی شدند تا یک مجموعه ناهمگون را به هم متصل کنند و مانند هر ایدئولوژی دیگری، نظام ارزشی خود را ایجاد کنند و به مرزبندی با غیرخودها بپردازند. با انسانگونه پنداشتن عنصر سیاسی، تئوری «قائد اعظم» و «رهبری فرهنگ» در درون این نیروها رسمیت یافت و شکافی که در جامعه ایران ایجاد شده بود و در بالا به آن اشاره شد، عمیق تر گشت.

بدین ترتیب دو نظام ارزشی اصلی در برابر هم صف آرایی کردند و به بازتولید زیر مجموعه های خود پرداختند. در هر دو سیستم، گرایشات راست و میانه و چپ شکل گرفت و به حیات خود ادامه داد. با پیروزی انقلاب اسلامی، در واقع ایدئولوژی نوحاسته پان اسلامیستی - سنتی، ایدئولوژی دیگر را کنار زد و خود حاکم گردید.

نزدیک به دو دهه، ستیز این دو ایدئولوژی، ظرفیت ها و انرژی فعال و سازنده جامعه را به خود مشغول کرد و مجالی برای لحظه ای تامل و تفکر باقی نگذاشت. اما شکستهای پی در پی از هر سو، جرعه هایی را در نقد دو ایدئولوژی ایجاد کرد و زمینه ساز بازنگری انتقادی هر دو شد.

اینک نیروهایی از هر دو طرف، در حال نزدیکی هستند. طیف گسترده ای از جنبش اسلامی به عناصر ایرانی - ملی روی نشان می دهند و می کوشند عناصری از تجدد را در خود هضم کنند. در بعد سیاسی، «جبهه مشارکت» و فراکسیونی از «کارگزاران سازندگی» بر ترکیب «ایران اسلامی» تاکید می کنند. از جنبه عملی، چاپ پیام فرح دیبا توسط فائزه هاشمی در روزنامه زن که به توقیف این روزنامه انجامید و دیدار او از مقبره محمد رضا پهلوی در قاهره، سخنرانی محمد خاتمی در مورد شاهنامه و غیره را می توان نشانه هایی در این راستا ارزیابی کرد. در جبهه مقابل نیز می توان تغییر سیاست کیهان چاپ لندن را به عنوان نشانه این همگرایی یادآور شد.

همچنین در سالهای پیش از انقلاب، فیلسوفی فرانسوی به نام «هانری کورین» در مجموعه ای که انتشار داد، از مقله ای به نام «اسلام ایرانی» یاد کرد. ایده های او بعدها توسط افرادی چون داریوش شایگان و احسان نراقی در مرکز مطالعات فرهنگها پی گرفته شد. از سوی دیگر، طیف متکلمین جدید که حول نشریه «کیان» چاپ تهران گرد آمدند، کوششهایی در جهت بیرون آمدن از ایدئولوژی گذشته صورت دادند، که مهمترین آن تئوری سه فرهنگ عبدالکریم سروش است. به عقیده او سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و مدرن، هویت ایران امروز را می سازند.

البته باید یادآور شد که اگر این جرعه های کوچک، پایه های مفهومی و تئوریک جدی نیابند، دولتشان مستعجل خواهد بود. بدین منظور باید آگاهی متمرکز پدید آوریم که هنوز فاقد آن هستیم. از طریق یک چنین آگاهی متمرکز است که همه رشته های جامعه به هم متصل می شوند. این گرهگاهی است که جهان، انسان، دین، دولت در آن بازتاب می یابند و سپس به سهم خود از طریق بازتاب در این گرهگاه، دچار دگرگونی می شوند. اگر این نوع آگاهی متمرکز یافته که متکی بر آزادی است، سامان نیابد، امکان آگاهی فردی و لاجرم نقد فرهنگ و نقد ایدئولوژی از دست خواهد رفت و یکبار دیگر طعمه ایدئولوژیها خواهیم شد. اسطوره، دین، عرفان و شعر فاقد خصلت متمرکز یافته آگاهی هستند و از طریق آنها امکان گفتار عقلانی - فلسفی، نقد ایدئولوژی، نقد اجتماعی، تاریخ نویسی علمی و در یک کلام نگاه خردگرایانه به جهان پیرامون وجود ندارد.

حزب توده ایران در گذرگاه زمان

نگاهی به گرایش‌های درونی حزب از پلنوم ۱۴ تا کنون

تاریخ حزب توده ایران را شاید بتوان به دو دوره متمایز تقسیم کرد: دوره اول: از آغاز تأسیس تا پلنوم ۱۴، یعنی سال ۱۳۴۹، و دوره دوم: از آن تاریخ تا کنون.

دوره نخست یا کودتای ۲۸ مرداد و اعدام افسران توده‌ای و آخرین آنان خسرو روزبه و سپس لو رفتن تشکیلات ۹۰ نفری اصفهان توسط حسین یزدی در برلین شرقی و نیز رخنه عباس شهریاری عامل ساواک در تشکیلات جنوب به پایان می‌رسد، چرا که پس از این رویدادها، خود حزب توده اعلام می‌کند که فاقد هرگونه تشکیلاتی در ایران است. من در بررسی خود از این دوره صرف‌نظر کرده‌ام و تنها به دوره متاخر یعنی از اوائل دهه ۵۰ به اینطرف می‌پردازم.

با آغاز دهه ۵۰ شمسی، پیامدهای اصلاحات ارضی و انقلاب سفید در جامعه ایران بیشتر رخ می‌نمود. ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران دگرگون شده بود. نسل جدیدی از توده‌ایها در حال شکل‌گیری بود، نسلی که در رفتار و کردار و منش اجتماعی خود، حامل گونه‌ای رادیکالیسم و متأثر از جنبش چریکی بود. این نسل متشکل از روشنفکران رمانتیک بود که دیگر از آن سنت شهروندی توده‌ای که به کار اجتماعی - سیاسی اهمیت می‌داد، فاصله گرفته بود. اینان روشنفکرانی با روحیات رمانتیک غلیظ و حرکات سکتاریستی در عمل اجتماعی بودند، که اگر چه به نقد مبارزه چریکی می‌پرداختند، اما درکشان از مبارزه سیاسی، بیشتر اقدامات تهییجی و پخش اعلامیه و غیره بود، تا سازماندهی نهادهای اجتماعی مانند سندیکاهای کارگری، تعاونی‌ها و ... در واقع می‌توان گفت که این نسل از توده‌ایها، اسلحه را با جزوه و نازنجک را با اعلامیه تعویض کرده بودند!

هنگامی که رادمش از دبیر کلی برکنار شد، اسکندری دبیر اول حزب شد و کیانوری که مدت‌ها در برلین شرقی در انزوی سیاسی به سر می‌برد، مسئول بازسازی تشکیلات حزب در ایران گشت. در این دوره، می‌توان به وضوح سه گرایش را در حزب توده تشخیص داد:

- ۱- گرایش ملی - رنالیستی
 - ۲- گرایش انقلابی - رمانتیک
 - ۳- گرایش تشکیلاتی - بوروکراتیک
- در اینجا به طور گذرا نگاهی به این گرایش‌ها می‌اندازیم.

گرایش ملی - رنالیستی
ایدئولوژی این گرایش جدا از مارکسیسم - لنینیسم، ایدئولوژی انقلاب مشروطه بود: تأکید بر عناصر ایرانیگری، به ویژه ایران پیش از اسلام و احیای سنن و آداب ایران منهای پوشش اسلامی

آن. شاید علت این تمایلات، نزدیکی اینان به گرایش کاظم زاده، ایرانشهر و تقی زاده و هسته فکری‌ای بود که حول مجله کاوه در برلین فعالیت می‌نمود. این گرایش که بزرگترین شخصیت آن در سیمای ایرج اسکندری متبلور می‌شد، در حزب توده نهادینه شده بود و خواستار مدرنیزاسیون ایران از طریق هرچه بیشتر صنعتی کردن کشور بود. از دیگر عناصر این ایدئولوژی، درک سیاست از بالا بود و نه کنش و واکنش در گستره همگانی. البته این ایدئولوژی محدود به حزب توده نبود و در میان محافل حاکمه نیز طرفدارانی داشت و دولت رضا شاه تعیین عملی چنین سیاستی بود. در واقع می‌توان گفت که گرایش ملی - رنالیستی حزب توده، روایت مارکسیستی این ایدئولوژی بود. مطالعه تک نگاریها و بیوگرافی اسکندری، تا حدودی منش، شخصیت و اعمال سیاسی او را روشن می‌کند: شاهزاده قاجار، تحصیل کرده حقوق در فرانسه، خوش برخورد و خوش مشرب و تساهل‌اندازه‌ای کم‌کار و کم‌تحرك در امور اجتماعی.



گرایش انقلابی - رمانتیک

مهمترین ویژگی این گرایش در حزب توده، روحیه رمانتیسم انقلابی بود. منش فردی پرکار و پر انرژی و منظم در عمل اجتماعی. در چارچوب اعتقادات این گرایش، توده‌ها در پهنه اجتماع نقش معین و قاطعی ایفا می‌کنند، منتها آنان بیشتر به مثابه سربازانی هستند که باید بسیج و سازماندهی شوند تا امر سیاست را در بالا به پیش ببرند. این گرایش خواستار دگرگونی سریع و انقلابی بود و علاوه بر کارگران صنعتی، به اقشار روستایی و حاشیه‌نشین نیز به عنوان نیروی محرکه

امر سیاست توجه داشت. اما از آنجا که دگرگونیهای سریع و پرشتاب، همواره با واقعیت‌های اجتماعی در تناقض قرار می‌گیرند، لذا فاکتور «توطئه سیاسی» در جهان بینی این گرایش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌شود. «توطئه» چه از جنبه کاربرد عملی آن در سیاست روز و چه به مثابه عینکی که از ورای آن همه حوادث با نگاهی مشکوک و توطئه‌آلود نگریسته می‌شود، از نکات مرکزی قابل ذکر در این گرایش است. بیهوده نبوده که کار در میان نظامیان و ارتش، از اقدامات جدی این گرایش بود. کیانوری تجسم اصلی چنین گرایشی در حزب توده بود: یک آرشیستیک برآمده از خانواده‌ای روحانی، سخت‌کوش، پرکار، پرخاشجو، خودمحور و ماجراجو.

گرایش تشکیلاتی - بوروکراتیک

این گرایش را در حزب توده، بیشتر اعضای فرقه دمکرات آذربایجان نمایندگی می‌کردند. اینان که بعد از ماجرای فرقه در سال ۱۳۲۵ به شوروی گریخته بودند، بیشتر اقشار روستایی و فاقد

تحصیلات عالی بودند و در مهاجرت به سرعت جذب سازمانهای اداری و بوروکراتیک آذربایجان شوروی شدند و توانستند با استفاده از اهرمهای بوروکراتیک، نقش ویژه‌ای در حزب توده ایران بازی کنند. بعدها پس از سرکوب حزب توده توسط جمهوری اسلامی و در جریان پلنوم ۱۸ که در آن خلا رهبری در حزب چشمگیر بود، این گرایش موفق شد، سکان اصلی رهبری را به دست گیرد. اینان از نظر فکری فاقد برنامه‌ای منسجم و از نظر منش رفتاری نیز فاقد خودویژگی خاصی بودند.

این سه گرایش، یا به عبارتی سه فراکسیون، زیر سقف مارکسیسم - لنینیسم یا بهتر است بگوییم مارکسیسم روسی، خود را در حزب توده ایران تعیین بخشیده بودند و در زیر چتر حمایت عمومی شوروی، هر یک با خودویژگی خود، روایت ایرانی مارکسیسم روسی را دنبال می‌کردند.

از دهه ۵۰ شمسی به بعد که اسکندری به مثابه دبیر اول شروع به کار کرد، اهرمهای تشکیلاتی در اختیار کیانوری قرار گرفت و به این ترتیب یک پیچیدگی و تناقض در فهم سیاست حزب بروز کرد. برنامه‌ای که اسکندری ارائه داده بود، در قالب «جبهه واحد ضدیکتاتوری» تعیین یافته بود و می‌کوشید در چارچوب رژیم شاه، راهکارهایی پیدا کند. اسکندری بارها از پیشرفتهای صنعتی - اجتماعی دوران محمدرضا شاه سخن گفته و آنها را تحسین نموده بود. او معتقد بود که قدرت اجرایی پروژه‌هایی که در زمان شاه متحقق شده‌اند، نشان دهنده

سطح پیشرفته‌ای از سازماندهی کار و امور اجتماعی است. لذا اگر هسته الیگارش - امنیتی که در وجود خانواده سلطنتی و ساواک متبلور شده بود، به عقب رانده شود، فضایی برای دموکراتیزه کردن جامعه ایجاد خواهد شد و نیروی چپ نیز از آن سود خواهد برد.

اگر من تر اسکندری را درست فهمیده باشم، او در واقع حلقه دیکتاتوری حاکم را، عنصر میلیتاریسم و برنامه های نظامیگری شاه می دانست که می خواست قدرت اول در منطقه باشد. اسکندری معتقد بود که این بلندپروازیهای نظامی، با ساختار اجتماعی - اقتصادی و نیازهای مبرم درونی جامعه ایران همخوانی ندارد و به همین دلیل شاه در سطح ملی به نیروهای چپ و ملیون که با این برنامه های او مخالفند فشار وارد می آورد.

در مقابل این پلاتفرم، برنامه و پلاتفرم کیانوری قرار داشت که با سازماندهی تشکیلات مخفی «نوید» در ایران می کوشید، سیاست رادیکالتری را به پیش برد. کسانی که آن دوران را فراموش نکرده اند، حتما به یاد می آورند که گسترش فعالیتهای سازمان نوید، با سیاست «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» اسکندری در تضاد بود، چرا که طبق برآورد نیروهای رفرمیست و اصلاح طلب، هم رژیم شاه و هم نیروهای ملی گرا از فعالیتهای مخفی کمونیستها به شدت وحشت داشتند. لذا تهاجم تبلیغاتی حزب توده از طریق سازمان مخفی خود، فرصت نمی داد که فضای مناسب برای پلاتفرم اسکندری شکل گیرد. این شکل از سازماندهی مخفی، در عین حال مانع از آن بود که نیروهایی که به تشکیلات حزب جذب می شدند، بتوانند وقت و انرژی خود را صرف امور اجتماعی کنند و به فعالیت پیگیر در نهادهای صنفی - سیاسی بپردازند. آنان برای مقابله با فشار پلیس سیاسی، ناچار بودند بیشترین انرژی خود را صرف رعایت موازین امنیتی کنند و کمتر امکان سازماندهی نهادهای شهروندی را داشتند. از همین رو نیروهایی که در چنین فرآیند و مکتبی پرورش می یافتند، در عرصه اجتماعی همواره سکتاریست و بدبین بودند و همه چیز را توطئه می دیدند و با ترس دائم می زیستند و عملا قادر به شرکت در روند رفرم و فعالیت روزمره شهروندی نبودند.

اگر چه حزب توده و به ویژه شخص کیانوری می کوشیدند نقش سازمان نوید را بسیار بیشتر از آنچه هست نشان دهند، اما در یک برآورد می توان گفت که اعضای این سازمان در فاصله سالهای ۵۴ تا ۵۷ حتی به ۵۰ نفر هم نمی رسید. این رقم شامل گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق نیز بود که عملا با حفظ استقلال سازمانی، به «نوید» پیوسته بود. رحمان هاتقی، مهدی پرتوی، هادی پرتوی، شاهرخ جهانگیری، امیر عابدین زاده و از گروه منشعب فرزاد دادگر، فریبرز صالحی، فاطمه ایزدی، ابوالحسن خطیب و محمد معزز سرشناس ترین افرادی بودند که در مجموع سازمان نوید را تشکیل می دادند.

اما در کنار تشکیلات مخفی نوید، باید به گرایش دیگری برای شکل گیری حزب توده در صحنه اجتماعی ایران نیز اشاره کرد. اگر چه

فعالیت سازمان نوید بسیار محدود بود، اما یک روح اسطوره ای، همپسون شبی در محافل اجتماعی - سیاسی ایران حاکم بود که بیشترین فعالیت را می کرد. این جریان جنبش نسل پیشین توده ایها در ایران بود که در فضای روشنفکری و فرهنگی کشور و در میان هنرمندان، نویسندگان و فرهنگیان حضوری دائمی داشت. آری اسطوره «حزب» علیرغم غیبت طولانی خود، از طریق این افراد در صحنه روشنفکری و غیرمذهبی ایران تاثیرگذار بود. شعرا، نویسندگان و مترجمینی چون به آذین، سیواش کسرائی، هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی، کریم کشاورز، محمدرضا فاشاهی، شرف الدین خراسانی، باقر مومنی، پرویز بابایی، محدثقی برومند، پرویز شهریار، نورالدین فرهیخته، غلامحسین متین و مجموعه ای از آموزگاران و معلمان توده ای که در مدارس مختلف تدریس می کردند، همگی در کنار بنگاه انتشارات گوتنبرگ که کتب مارکسیستی را به زبان ساده انگلیسی و به مثابه شاخه ای از انتشارات پروگرس شوروی پخش می کرد، در فضا سازی و تقویت مارکسیسم نوع توده ای نقش ویژه ای بر عهده داشتند.

از سال ۵۶ که رژیم شاه به دلیل سیاست حقوق بشر کارتر ناچار بود فشار ساواک را محدودتر سازد و از شدت دیکتاتوری خود بکاهد، با برآمد جنبش اعتراضی گسترده در سطح جامعه، سازمان نوید هم به گسترش فعالیتهای خود پرداخت. رحمان هاتقی (حیدر مهرگان)، هوشنگ اسدی، نوشابه امیری و عده ای دیگر که در هیئت تحریریه روزنامه کیهان کار می کردند، با دسترسی به اخبار دست اول، قدرت خبررسانی نوید را افزایش دادند. آنان در عین حال هرگونه فعالیت حزب را در سطح جامعه به شکل غلو آمیزی بازتاب می دادند.

همراه با گسترش جنبش عمومی مردم، درگیری در کمیته مرکزی حزب توده نیز بالا گرفت. مشی رفرمیستی اسکندری و مشی انقلابی کیانوری، در این فضای حساس و ملتهب، دیگر نمی توانستند در کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. «نوید» به مدت سه ماه انتشار نیافت و اعلامیه های حزب توده نیز متناقض بودند. اسکندری تلاش می کرد، با ملیون مانند جبهه ملی و نهضت آزادی و بختیار به توافق برسد تا مانع از قدرت گیری روحانیون و به ویژه آیت الله خمینی گردد. اسکندری خواهان تحول دموکراتیک در ایران بود و معتقد بود که بیرون رفتن از چارچوب سرمایه داری برای ایران مقبول نیست. او ایران را در مقایسه با کشورهای آسیا و آفریقا، پیشرفته تر ارزیابی می کرد و بر این نظر بود که با توجه به سطح علمی - فنی ایران و رشد نهادهای سرمایه داری در آن، بایستی در چارچوب دموکراتیزه کردن مناسبات سرمایه داری ایران کوشید. به عقیده او اصولا تعادل منطقه خاورمیانه و جهان، در چارچوب پیمان سانت ۲، به ایران امکان خروج از مناسبات سرمایه داری و پیوستن به اردوگاه سوسیالیستی را نخواهد داد و غرب در چنین حالتی با تمام وجود در مقابل طرح توسعه ایران خواهد ایستاد. لذا باید از حرکات چپ روانه و

اراده گرایانه پرهیز کرد و تلاش را متوجه جبهه گسترده ای از نیروهای چپ و ملی کرد.

در مقابل، پلاتفرم کیانوری قرار داشت. او معتقد بود که جنبش مردم بسیار عمیق است و می تواند به امپریالیسم ضربات کاری وارد کند و در همپوندی با اردوگاه سوسیالیستی قرار گیرد. کیانوری خواهان دور زدن مناسبات سرمایه داری و راه رشد غیر سرمایه داری با ستگیری سوسیالیستی بود. او بر این باور بود که ایران قادر است در سطح منطقه با پیوستن به بلوک پر قدرت ضدامپریالیستی متشکل از سوریه، لیبی، یمن و سازمان آزادیبخش فلسطین، از چارچوب سیاست غرب بیرون آید. کیانوری بر پایه همین پندار، خواهان تقویت هر چه بیشتر نیروهای ضدامپریالیستی حول آیت الله خمینی در حاکمیت و تضعیف و انزوی نیروهای ملی و لیبرال بود که خواستار تجدید مناسبات با غرب بودند.

این دو پلاتفرم در برابر هم قرار داشتند. اهرمهای تشکیلات مخفی نوید در داخل و تشکیلات دانشجویان توده ای فعال در کنفدراسیون که معروف ترین چهره های آن کیومرث زرشناس و فرهاد فرجاد بودند و نشریه «آرمان» ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات را منتشر می کردند، در دست کیانوری قرار داشت و نیروهای متشکل در این تشکیلات، پشتیبان پلاتفرم کیانوری در سطح رهبری حزب توده بودند. شتاب توفانی حوادث انقلاب و قدرت گیری بیش از پیش آیت الله خمینی، به تقویت پلاتفرم کیانوری انجامید و نشریه مخفی «نوید» پس از یک فترت کوتاه، با شعار «پیش به سوی تدارک قیام مسلحانه علیه رژیم شاه» دوباره به میدان آمد. نشریه «آرمان» نیز در خارج از کشور به همین سیاست پیوست و قطعه شعرگونه ای تحت عنوان «درود بر کلاشنیکف، رفیق خلق ها» به چاپ رسانید. این تغییر و تحولات حاکی از آن بود که سکان کشتی حزب توده ایران تدریجا در اختیار گرایش انقلابی - رمانتیک قرار گرفته است.

بی تردید امروز بسیاری با خود می اندیشند که برنامه اسکندری بسیار واقع بینانه تر بوده است. اما در عین حال باید پرسید که آیا با توجه به فضای انقلابی حاکم بر جامعه ایران و در میان روشنفکران رادیکال و سازمانهایی چون فداییان خلق و مجاهدین خلق که در آن فضا تنفس می کردند، به راستی شانسی برای پیش بردن برنامه عاقلانه تر و معتدل تر اسکندری وجود داشت؟

پلنوم شانزدهم، پیشنهادهای تشکیل «جبهه متحد خلق» را داد که می بایست زیر رهبری آیت الله خمینی و متشکل از نیروهای هوادار او، مجاهدین خلق، چریکهای فدایی و حزب توده ایران، در مقابل جبهه بازماندگان رژیم سلطنتی و لیبرالهایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی صف آرایی کند و مضمون ضدامپریالیستی انقلاب را عمق بخشد.

با پیروزی انقلاب، کادرهای رهبری حزب توده به ایران بازگشتند. دفتر حزب در خیابان ۱۶ آذر گشایش یافت و شعبه های مختلف کارگری، دهقانی، انتشارات، پژوهش، تشکیلات، زنان و جوانان، زیر نظر هیئت سیاسی شروع به کار ←

کردند. کیانوری می‌کوشید بسا وارد کردن افسران توده‌ای که ۲۵ سال از عمر خود را در زندانهای شاه به سربرده بودند به ترکیب رهبری حزب و هیئت سیاسی، برای آن اعتبار تازه‌ای ایجاد کند. گروه منشعب از چریکهای فدایی، به مسئولیت حفاظتی - امنیتی گمارده شد و تشکیلات نوید، در حالت مخفی باقی ماند و حتی به گسترش شاخه‌های خود در درون نیروهای مسلح پرداخت. بدینسان کار شبانه‌روزی حزب توده ایران در کشور آغاز شد. حزب توده توانست در تمام شهرهای بزرگ و کوچک، سازمانهای خود را ایجاد کند و گسترش دهد.

با انتشار «نامه مردم» ارگان حزب و نشریاتی چون «اتحاد مردم»، «اتحاد» برای کارگران، «جرقه نو» در امور دهقانی، «آذرخش» برای دانش آموزان، «آرمان» برای جوانان و دانشجویان، «جهان زنان» و نشریه تنوریک «دنیا» و در کنار اینها نشریات جنبی دیگر مانند «هدهد» در امور علمی، «بازتاب» در حوزه روانشناسی، آشنایی با دانش و ریاضیات و ... فضای مطبوعاتی ایران تحت تاثیر نشریات توده‌ای قرار گرفت.

در این دوره می‌توان تشکیلات حزب توده ایران را عملاً به سه شاخه اصلی تقسیم کرد:

۱- تشکیلات علنی: شامل دستگاه رهبری، کمیته‌های ایالتی، شهری، منطقه‌ای، بخشی و حوزه‌های حزبی که بر اساس محل کار و زندگی سازمان یافته بودند.

۲- تشکیلات مخفی: که اعضای آن از همان فردای انقلاب، با نام مستعار عمل می‌کردند و بسا چشمهای بسته به خانه یکدیگر رفت و آمد می‌نمودند و بیشترین فعالیتهای آنان صرف امور مختلف برای جاسازی و تدارکات و غیره می‌شد و برخی شخصیتهای آن در امور نگارشی نیز شرکت داشتند.

۳- تشکیلات نظامیان: شامل افرادی بود که در نهادهای مختلف ارتش فعالیت می‌کردند.

این سه شاخه کاملاً از هم مجزا بودند و فقط در سطح بالای رهبری با هم تلاقی می‌کردند.

حزب توده پیرو سیاست یادشده، با تمام قوا در تضعیف دولت بازرگان می‌کوشید و عملاً از نهادهای برآمده از دل انقلاب چون دادگاههای انقلاب، کمیته‌ها و غیره در مقابل ساختارهای اداری - بوروکراتیک دولت به دفاع می‌پرداخت. به موازات آن، هر نیرویی که از خود ضدیت با شوروی نشان می‌داد، آماج تبلیغات حزب توده قرار می‌گرفت.

شاید اگر پلاتفرم اسکندری چیره شده بود و به جای کوشش برای ایجاد «جبهه متحد خلق»، از طرف حزب توده، جبهه‌ای برای تحقق دموکراسی پیشنهاد شده بود، این حزب با توجه به تجربه کار سیاسی - تشکیلاتی خود موفق می‌شد از کشیده شدن مجاهدین به سیاستهای افراطی و هم‌ز رفتن نیروهای چریکهای فدایی در گنبد و کردستان جلوگیری کند و در جامعه فضایی ایجاد کند که جریاناتی مانند حزب دمکرات کردستان و ملیون دولت بازرگان همگی در جبهه‌ای گرد هم آیند و در مقابل نیروهای راست افراطی و چپ افراطی که یکی در حال عروج بود و دیگری فرصت هیچگونه

تعقلی را نمی‌داد، عرض اندام کنند. اگر چه این ایده در پلاتفرم اسکندری وجود داشت، متأسفانه نتوانست متحقق شود. واقعیت این است که در کنار مشکلات عدیده عینی و ذهنی برای تحقق این ایده، شخص اسکندری نیز فساد شهادت و رزمندگی لازم در راه دموکراسی بود تا بتواند اندیشه خود را در سطح حزب توده و یا جامعه پیش ببرد. او که در اوائل انقلاب رئیس برنامه خود را در مصاحبه‌ای با مجله «تهران مصور» مطرح کرده بود، تحت فشار روانی کیانوری و کمیته مرکزی حزب توده، سرانجام ناچار شد حرفهای خود را پس بگیرد. غم‌انگیز است اما در واقع می‌توان گفت که در جمهوری اسلامی، برای نخستین بار شخصی تحت فشار، اعتقادات خود را انکار نمود و این بدعت از آن حزب توده بود. شیوه مذمومی که بعدها به اشکال انسانسوزتری به زندانهای جمهوری اسلامی راه یافت و بسیاری افراد، تحت شکنجه‌های طاقت فرسای جسمی و روحی، به تخطئه شخصیت و اندیشه‌های گذشته خود پرداختند.

«جبهه متحد خلق» پیشنهادی حزب توده، با تمرکز نیرو بر روی «خط امام» و شخص آیت‌الله خمینی، غافل از آن بود که ایران کشوری نسبتاً توسعه یافته است و با کشورهای آسیا و آفریقا که در آن نیروهای به اصطلاح «دمکرات انقلابی» بر سر کار بودند، تفاوت زیادی دارد. قشرهای شهروندی در ایران حضور گسترده‌ای دارند و بافت نظام صنعتی - سرمایه داری ایران، قوام یافته‌تر از آنست که بتوان آنرا به راحتی دور زد. به این ترتیب حزبی پرسابقه که به واسطه قدرت اجرایی و کادرهای سیاسی ورزیده در مقایسه با جامعه ایران، می‌توانست با یک سیاست سنجیده، جبهه گسترده‌ای از نیروهای ملی و دمکرات را تدارک ببیند تا مانع عروج یک دیکتاتوری مذهبی شود، خود عملاً به انزوی جریاناتی پرداخت که خواهان دموکراسی و جامعه‌ای متکثر برای ایران بودند. شخصیتهایی چون: بازرگان، امیرانتظام، نژیسه، کاظم سامی، ابراهیم یزدی، معین فر، مقدم مراغه‌ای و دیگران، یک آن از حملات تبلیغاتی حزب توده در امان نبودند.

حزب توده و در راس آن کیانوری، در ارزیابی از ساختار قدرت درک نمی‌کردند که تغییر و تحولاتی جدی در سطح حاکمیت در جریان است و نیروهای جمعیت مولف، حزب زحمتکشانیهای مسلمان و توابعین حجتیه، در یک بلوک قدرتمند در حال اوجگیری به سمت قدرت هستند و بایست با تمام توان و با اتکا به همه نیروهای سیاسی کوشید، از عروج این نیروهای راست افراطی جلوگیری به عمل آورد. کیانوری که در میان توده‌ایها به تیزهوشی سیاسی معروف بود، از تغییر و تحولاتی که در جریاناتی مانند حجتیه و حزب زحمتکشان در شرف تکوین بود، غافل بود و در ارزیابیهای خود به ظرافتها و جزئیات توجه نمی‌کرد. آنان که دقت بیشتری در این امور داشتند می‌دانستند که در جریانات یادشده، انشعاب صورت گرفته و برای مثال نمی‌توان حاجی‌حلی را با خزعلی یکی دانست و آن دو را یک کاسه کرد و یا همه حجتیه‌ایها را با یک چوب راند. یا اینکه

آیت و زواره‌ای و بادامچیان با اشخاصی چون مظفر بقایی همسویی ندارند و اینها مدهاست از هم جدا شده‌اند. این درست مثل این بود که یک تحلیل‌گر از بیرون حزب توده، رادمنش، اسکندری و کیانوری را یک کاسه می‌کرد و می‌گفت همه توده‌ای هستند و نظریات واحدی دارند. بدینسان رهبران حزب توده و به ویژه کیانوری، در این مقطع دچار محاسبه‌های اشتباه در استراتژی و تاکتیک بودند.

بیهوده نبود که روز به روز بر مشکلات حزب توده افزوده می‌شد. کادرها و اعضای حزب، به این دلیل که از قشرهای مدرن جامعه ایران برمی‌خاستند، هیچ سختی با نیروهای حاکم نداشتند و لذا در فضاهای شهروندی، به سختی و با دشواری از سیاست حزب توده دفاع می‌کردند. دختران و زنان جوانی که پیش از انقلاب ظاهری مدرن و شیکپوش داشتند، مجبور بودند برای سیاست حزب چادر به سر کنند و از آن بدتر حتی از چادر دفاع کنند.

با اشغال سفارت آمریکا در تهران، دولت بازرگان استعفا داد. حزب توده که در انتخابات خیرگان به بنی صدر رای داده بود، به تدریج که بنی صدر با نیروهای انحصار طلب حاکمیت حول آیت‌الله خمینی درگیر می‌شد و اینجا و آنجا مواضع ضدشوروی اتخاذ می‌کرد، به مقابله با او پرداخت. اما ورود ارتش شوروی به افغانستان، حزب توده را با بزرگترین دشواریا روبرو ساخت. حزب توده که امینوار بود بتواند جمهوری اسلامی را به هم پیونددی با جبهه پایداری بکشاند و یک بلوک ضدآمریکایی در خاورمیانه تشکیل دهد، با حضور شوروی در افغانستان و تشدید مواضع ضدشوروی در میان روحانیون حاکم، رویاهای خود را بر باد رفته می‌دید. حمله نظامی عراق به ایران، دشواریهای حزب توده را افزایش داد. عراق از متحدین نزدیک شوروی بود و ساختار نظامی این کشور، وابسته با سلاحهای شوروی بود. حزب توده فعالانه در جنگ شرکت کرد و افسران آن مانند ناخدا افضلی، سرهنگ عطاریان و ... در راه دفاع از ایران، فداکاریهای زیادی از خود به خرج دادند. افسرانی که بعدها توسط جمهوری اسلامی و به جرم وابستگی به حزب توده، همگی تیرباران شدند.

با آغاز درگیریهای مستقیم مجاهدین خلق و بنی صدر با حاکمیت، حزب توده در کنار حاکمیت جمهوری اسلامی ایستاد، در صورتی که با کمی درایت و تیزهوشی سیاسی لااقل می‌توانست موضعی چون مسلمانان مبارز، یا میثمی و عزت‌الله سبحانی و دیگران اتخاذ کند و جبهه سومی ایجاد کند و در درگیری میان این نیروها به آتش بیار معرکه تبدیل نشود. رهبری حزب توده و به ویژه شخص کیانوری، خود را دانای کسل می‌دانستند و به امر رایزنی با کادرهای خود توجهی نمی‌کردند. هنگامیکه در مجلس، فراکسیونی متشکل از سبحانی، اعظم طالقانی، مهدی جعفری، مصطفی تبریزی، سیاست معتدل تری در مقابل بنی صدر اتخاذ کردند، حزب توده با سماجت در کنار امثال کروسی، محتشمی و انصاری ایستاد، چرا که اینان را نزدیکترین نیرو به خمینی ارزیابی می‌کرد.

← حزب توده، حوادث سال ۶۰ و سرکوب خوین مجاهدین خلق را با انلوه و تاسف نظاره کرد. رهبری حزب علیرغم عدم درایت سیاسی لازم، اینقدر می فهمید که بلائسی که بر سر مجاهدین خلق آمده، دیر یا زود بر سر حزب نیز نازل خواهد شد. ولی این حزب انتخاب خود را کرده بود و راه بازگشتی نداشت. با اینحال تلاشهای چندی صورت داد تا از شدت ضربه به مجاهدین بکاهد. در شهریور ۶۰ اعلامیه ای از طرف حزب توده منتشر شد که جامعه را به آرامش خوانده بود. ناخدا افضلی نیز تنها مقام حکومتی بود که در مصاحبه ای، لزوم آتش بس و عدم کاربرد خشونت در سطح جامعه را مطرح ساخت. اما تمام نیروهایی که بتوانند بلوک پر قدرتی در مقابل موج خشونت ها و سرکوبهای نیروهای راست افراطی تشکیل دهند و به کشتارهای امثال لاجوردی در زندان اوین و سایر زندانهای کشور پایان دهند، عملاً به نام لیبرال و سازشکار و از جمله با تلاشهای حزب توده، از دور خارج گشته بودند.

پس از آزادسازی خرمشهر و عقب نشینی نیروهای عراقی به پشت مرزها، حزب توده تلویحاً خواستار پایان جنگ بود. کیانوری در یک جلسه خصوصی به کادری حزب گفته بود: اگر ایران وارد خاک عراق شود، گام در باتلاقی گذاشته است که راه نجات ندارد. در این دوران، حزب هنوز فعالیت علنی داشت، اما دفاتر آن در اشغال بودند و نزدیک به ۲۰۰ نفر از فعالین حزبی در بازداشت و بلا تکلیفی به سر می بردند. سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، عملاً موش و گریه بازی با حزب توده را آغاز کرده بودند. بعضی مواقع ظاهراً سارقین به خانه های حزبی دستبرد می زدند ولی چیزی نمی بردند. گاه موتور سیکلت های پیک های حزبی و افراد شعبه اطلاعات و اخبار ربوده می شدند. کادریهای با سابقه ای چون ابوالحسن خطیب مسئول امنیت تشکیلات تهران، محمد رجالی فر مسئول شعبه شهرستانها در تشکیلات مخفی، فریبرز بقایی مسئول شعبه بین المللی و بسیاری دیگر از اواسط سال ۶۰ در بازداشت بودند. این ها همه حکایت از توفانی می کرد که در راه بود.

سیاستی که معمار آن کیانوری بود، در بن بست کامل قرار گرفته بود و حزب توده از طرف نیروهایی که آنها را متحد خود می دانست، زیر فشار بود و در انزوا به سر می برد. همه امید حزب توده در این ایام، به اردوگاه سوسیالیسم و در رأس آن شوروی بود. با مرگ برژنف و روی کار آمدن آندره پف، این امید نیز بریاد رفت. آندره پف در واقع پدر اصلاحات بود و سیاستی را آغاز کرد که با گورباچف تداوم یافت و سرانجام به فروپاشی شوروی انجامید. اما رهبری حزب توده و به ویژه کیانوری، غافل از آن بودند که در ستاد انقلاب جهانی، شکاف ایجاد شده است. کیانوری بعدها در مصاحبه تلویزیونی خود تصریح کرد که حوادث خاورمیانه او را گیج کرده بود و می خواسته به شوروی برود و این حوادث را بفهمد. موضوعی که رهبری حزب توده درک نکرده بود، این واقعیت بود که با آمدن آندره پف، سیاست شوروی در خاورمیانه دستخوش تغییر شده بود و این کشور

تلاش می کرد به دولتهای میانه رو عرب بیشتر نزدیک شود و از حمایت یکطرفه جبهه پایداری دست بردارد. و این از جمله یعنی سیاست نزدیکی بیشتر به عراق و ارسال سلاحهای جدید برای این کشور.

می توان گفت که کیانوری همه سرمایه سیاسی حزب خود را بر روی اتحادشوروی و آیت الله خمینی گذاشته بود و اینک هر دو آنها در مقابل او قرار گرفته بودند. در واقع در صحنه شطرنج سیاست ایران و منطقه، از همه طرف به حزب توده کیش داده شده بود. زمانی که کیانوری درک کرد باید دست به تغییر استراتژی حزب بزند و کادری را برای این تغییر آماده سازد، دیگر خیلی دیر شده بود و هیچ نوشاداری نمی توانست از مرگ سهراب جلوگیری کند!

با عملیات والفجر ۱، در بهمن ۶۱ هجوم دستگاههای امنیتی به حزب توده نیز آغاز شد و اکثر رهبران آن دستگیر شدند. سه ماه بعد باقیمانده دستگاه رهبری و بدنه حزب نیز مورد حمله قرار گرفتند و در این میان تعدادی موفق به فرار از کشور شدند. بعدها بسیاری از تحلیل گران، علت این شکست را در این یا آن اشتباه تشکیلاتی و یا خیانت فلان و بهمان عنصر خلاصه می کردند، اما شکست حزب توده یک شکست تمام عیار استراتژیک بود و نه شکست تاکتیکی و تشکیلاتی. در واقع می توان گفت که دوران پروژه رومانیسم انقلابی به پایان رسیده بود و شکست آن محتوم بود.

بعدها در مهاجرت، باقیمانده نیروهای حزب توده، سرنوشت متفاوتی یافتند. در حال حاضر می توان به سه گرایش اصلی در میان نیروهای بازمانده از این حزب اشاره کرد:

۱- حزب توده ایران رسمی به رهبری علی خاوری که محصول جریان بوروکراتیک و غالب در پلنوم هیجدهم است و پس از فروپاشی شوروی، همچنان مورد تایید احزاب کمونیست بین المللی قرار دارد و در برنامه عملی خود به پلاتفرم کمونیستی وفادار است.

۲- جریان حول نشریه «راه توده» که ادامه دهند پروژه انقلابی - رومانیست است و در واقع هنوز در خط کیانوری و مصوبات پلنوم شانزدهم و هفدهم قرار دارد و سیاست حزب توده را در سالهای پس از انقلاب «دقیق و علمی» می داند.

۳- حزب دمکراتیک مردم ایران، که اگر چه از طیف توده ایها بیرون آمده، اما به طور کلی از پلاتفرم و برنامه این حزب خارج شده و دیگر هیچ سنخیتی با حزب توده ایران ندارد. در واقع می توان حزب دمکراتیک مردم ایران را تکامل گرایش ملی - رنالیستی حزب توده ایران، در خارج از صفوف این حزب دانست. اگر میان این حزب و حزب توده در اینجا و آنجا وجه تشابهاتی نیز دیده شود، بیشتر جنبه عاطفی - فرهنگی دارد، تا جنبه بینشی - برنامه ای.

بررسی سه گرایش فوق الذکر و نیز گرایش توده ایهای داخل کشور را به فرصتهای دیگر موقوف می کنم.

مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی ...

کنونی نیروهای سیاسی است، اما با توجه به آرای مردم، به نفع جریان اصلاح طلب تمام شد. رای دهندگان بدون سروصدا، بدون تشنج و شعارهای مرگ خواهی، با یک رویه کاملاً مدنی پیام بسیار مهم و جدی به حاکمان فعال مایشاء دو دهه اخیر دادند.

راه آزادی: بسیاری بر این عقیده اند که نیروهای اصلاح طلب امروز، در برخورد با واقعیات و دشواریهای اجتماعی، به سرعت می توانند به محافظه کاران فردا تبدیل شوند. آیا جنابعالی با توجه به ترکیب احتمالی مجلس کنونی، تصور می کنید که مجلس ششم با توجه به صف بندیهای سیاسی موجود، قادر خواهد شد موانع قانونی اصلاحات را قاطعانه از پیش پا بردارد و اصولاً انتظاراتی که می توان از این مجلس داشت کدامند؟

دکتر ابراهیم یزدی: پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات اخیر فقط روحانیان حاکم و محافظه کاران را در سر یک پیچ سرنوشت ساز تاریخی قرار نداده است، بلکه رئیس جمهور و نیروهای اصلاح طلب نیز در معرض یک آزمون تاریخی قرار گرفته اند. آیا آنها از این آزمون موفق بیرون خواهند آمد یا نه، هنوز زود است که بتوان ارزیابی درستی داشت. اما نباید فراموش کرد که نیروی محرکه اصلی در فرایند توسعه سیاسی خود مردم هستند. و این فشار افکار عمومی است، که همه را مجبور به ادامه اصلاحات می سازد. بنابراین به نظر می رسد مجلس آینده راهی جز تبعیت از افکار عمومی را ندارد.

راه آزادی: به طور کلی، چشم انداز تحولات آتی جامعه ایران را چگونه و مسیر حرکت را به کدام سو می بینید؟ اگر بخواهیم به شکل نمادی اشاره ای کرده باشیم، آیا می توان امیدوار بود که در انتخابات مجلس هفتم، همه نیروهای سیاسی بتوانند صرف نظر از گرایشات بینشی و عقیدتی خود شرکت نمایند؟

دکتر ابراهیم یزدی: یکی از وظایف مهم در برابر مجلس ششم، رفع موانع جدی کنونی برسر راه فعالیت بهینه همه نیروهای سیاسی است، که حاضرند در چارچوب رعایت قانون، حرکت نمایند. مهم این است که جهت حرکت اصلاح به همان سویی باشد که شما پرسیده اید. اما زمان رسیدن به آن را نمی توان پیش بینی کرد. حتماً توجه دارید که از میان آن طیفی که شما مطرح کرده و نظر دارید، هنوز فعالیت تشکل های ملی - مذهبی، نظیر نهضت آزادی ایران آزاد و قانونمند نشده است. بنابراین نباید سطح توقعات از جنبش اصلاح را، آنهم در کوتاه مدت، خیلی بالا برد.

نهضت آزادی ایران امیدوار است و به سهم خود می کوشد که جامعه ما به آن نقطه ای که شما اشاره کرده اید برسد.

راه آزادی: از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.

ایران در پایان یک قرن بیم و امید

کشور ویران و از یاد رفته‌ای که بارها مورد تهاجم قرار گرفته و هویتش در حال زوال بود، با انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶ و اکتشاف نفت در ۱۹۰۸ در آغاز قرنی که گذشت شانس تجدید حیات یافت. این دو حادثه، خون تازه‌ای در رگهای ایران دواند و افق تازه‌ای به روی کشور گشود. قبل از آن، ایران دوران درازی به دور از ارتباطات و تحولات فکری، تکنولوژیک و اندیشه‌های جدید در خواب به سر می‌برد. نفت و انقلاب مشروطه در آغاز قرن بیستم به ایران شهرت جهانی بخشید. کشور را وارد دنیای جدیدی کرد و به هویت ایرانی اجازه داد که دوباره ابراز وجود کند.

ایران نفت خود را بیست سال پیش از عربستان سعودی صادر کرد. اما با صدور نفت بطور مستقیم وارد مسائل بین‌المللی و تحولات پویای اقتصاد جهانی شد. در یک قرن گذشته، نفت ایران در اقتصاد عمومی، در سیستم جاده‌سازی و ارتباطات داخلی و خارجی کشور و در تحولات سیاسی کشور نقش مهمی بازی کرد. اگر چه نفت و گاز بدبختی‌های بسیاری نیز برای ایران به بار آوردند، اما ثروتی که عاید کشور ساختند به ایرانیان اجازه داد که چند بحران بزرگ سیاسی و اقتصادی را از سر بگذرانند و با وجود فقر گسترده دوران پس از انقلاب اسلامی، سطح استانداردهای زندگی طبقه متوسط شهری را با زحمت بسیار در حد معیارهای قابل قبولی حفظ کنند.

دولت سالاری

یکی از بلاهای اقتصاد نفتی یا «استبداد نفتی» که سراسر قرن بیستم، ایران را رنج داد دولت سالاری در همه سطوح است. دولت سالاری روند تکوین رابط «دولت - ملت» یا نظام مردم سالاری را که پیش شرط اساسی توسعه واقعی و همه جانبه سیاسی و اقتصادی و صنعتی کشور است با دشواریهای زیادی روبرو کرد و از جمله شکل‌گیری یک نظام مالیاتی کارا را که پیش شرط ظهور شهروندیت است تا همین امروز به تاخیر انداخته است. با وجود این، تنها نفت همه چیز را دربار ایران بیان نمی‌کند، زیرا تجربه کشورهای دیگری از جمله در غرب نشان می‌دهد که در نقش نفت در پیدایش و تحکیم دولت سالاری نباید اغراق کرد. در قرن بیستم انواع برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه اقتصادی و صنعتی چه بسیار بلند پروازانه مانند تبدیل ایران به «ژاپن خاورمیانه» و چه نسبتاً واقع بینانه مانند برنامه‌های سازندگی پس از جنگ هشت ساله با عراق، از سوی دولت‌ها به اجرا گذاشته شد. برخی از آنها نیز موفقیت‌های مهمی در پیشرفت و رشد اقتصادی ایران دربرداشت. اما اکثر آنها با مانع بزرگ دولت سالاری روبرو شدند. زیرا بسیاری از برنامه‌های سازندگی در زمان پهلوی‌ها و جمهوری اسلامی، در اثر دولت سالاری و نبود بخش‌های رقیب در جامعه مدنی و بخش خصوصی

حالت ویران‌ترین نمایش را یافت و از جمله چنانکه می‌دانیم علیرغم آنکه تقریباً همه دولت‌ها صنعتی کردن ایران را جزو برنامه‌های خود اعلام کردند، صادرات ایران به استثنای نفت بطور کلی محصولات جهان سومی باقی ماند که ارزش ناچیزی عاید ایران می‌کند. در سراسر قرن بیستم دولت سالاری یعنی نقش بسی حد و حصر دولت در اقتصاد، سیاست و امور اجتماعی و برنامه‌های سازندگی ایران تسلط کامل و در موارد زیادی تا حد اختناق آمیز داشته است. از این منظر شاید بتوان نظام سیاسی - اقتصادی ایران را با دولت سالاریهای کمونیستی اروپای شرقی مقایسه کرد. زیرا دولت‌ها در هر برنامه اقتصادی و اصلاحی با تمام وسوسا مواظب بوده‌اند که کمترین جزئی از قدرت را از دست ندهند.



دولت سالاری و دنباله طبیعی آن استبداد سیاسی، مانع از تفکیک کامل سه قوه اجرایی، قضایی و پارلمانی کشور از یکدیگر گردید. حکومت قانون که تحقق آن در سراسر قرن بیستم یک نیاز اساسی جامعه ایرانی برای پیشرفت و ثبات سیاسی و مدنیت ایرانی بود، تنها در دو سال اخیر پایان قرن به پیش صحنه سیاست ایران رانده شد. این درحالی

است که قانونگرایی، خردباوری و خواسته‌هایی چون آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات، اصلاحات اداری و عدالت عرفی جرقه‌هایی بودند که با شعله ور شدن آتش مشروطه در فضای تاریک سیاست ایران در آغاز قرن بیستم شروع به درخشش کرده بودند. اما بسیاری از خواسته‌های آنها در دوران رضاشاه میوه داد. تمرکز انحصاری قدرت و اجرای خودکامه آن در دست دولت‌های مختلف، شناسن اصلاحات سیستم سیاسی به سوی مردم سالاری را تا اواخر قرن به تاخیر انداخت و تجربه ملی در تفکر سیاسی را بارها از هم گسیخت. در شروع هزاره سوم، ایران بنون تردید آن کشور بینوا و در حال فروپاشی اوایل قرن گذشته نیست. اما در طول یک قرن چه فرصتهایی که از دست رفته است. یک قرن دولت سالاری امکان استفاده پویا از نفت و ثروتهای بزرگ ملی ایران برای تبدیل به یک کشور صنعتی و پیشرفته را بسیار کند کرد.

سیاست

با وجود دولت سالاری و حکومت‌های استبدادی در بخش اعظم قرنی که گذشت، ایران در معرض کلیه جریانهای فکری و ایده‌های سیاسی مدرن قرار گرفت و با وجود داشتن مجموعه‌ای از اقوام گوناگون که زبان مادری نیمی از آنان فارسی نیست، وحدت خود را حفظ کرد. ایران با انقلابهای مهم خود در قرن بیستم نه تنها تأثیرات اساسی در خاورمیانه نهاد بلکه جهان غرب را به حیرت واداشت. کشور از یاد رفته‌ای که بارها در قرن گذشته مورد مداخله ابرقدرتهای شرق و غرب و نیز حسادت همسایگان قرار گرفت، نه تنها استقلال و مرزهای طبیعی و تمامیت ملی خود را حفظ کرد، بلکه در شروع هزاره سوم به یک کشور قدرتمند منطقه تبدیل شده است که پرچم گفتگوی تمدنهای شرق و غرب را برافراشته است. این اغراق نیست که در زمینه سیاست، ایران در طول قرن گذشته بارها نقش پیشگام را در منطقه ایفا کرده است. بحران آذربایجان یعنی دست اندازی شوروی به ایران در سال ۱۳۲۵ چند دهه قبل از کودتای پراگ در ایران تجربه شد و سیاست موازنه منفی و نیروی سوم دگر مصدق یک دهه زودتر از استراتژی راه سوم سوسیال دمکراسی غرب در ایران به منصفه ظهور رسید. تجربه دکتر مصدق نه تنها الگویی برای ملی کردن کانال سوئز شد، بلکه فرصتی برای سازمان سیا بود که از نخستین کودتای خود پشتیبانی نماید.

افکار دموکراتیک نخبگان مشروطه، دیکتاتوری اصلاح‌گرای رضاشاهی، جنبش ملی نفت به رهبری دکتر مصدق، یکریع قرن حکومت استبدادی اما شبه مدرنیستی و بلند پروازانه محمدرضاشاه، انقلاب بزرگ و سراسری سال ۵۷ و نهضت آیت الله خمینی کشور را به تحولاتی سوق داد که ایران حاشیه‌ای و در حال زوال ابتدایی ←

قرن بیستم را دگرگون ساخت. ایرانیان در سراسر قرن بیستم بهای بسیار سنگینی برای بی باکی های خود پرداخته اند، ولی از همه آنها تجربه ای گرانبها کسب کرده اند. این تجارب توانایی چیرگی بر موانع بسیار را فراهم آورده است. امروز ایران درحالی وارد قرن تازه می شود که از ثبات و استقلال تزلزل ناپذیری برخوردار است و با جمعیت ۶۲ میلیونی و جوان خود و یک گرایش نیرومند اصلاح طلبی، هم در بخشی از حکومت و هم در جامعه و افکار عمومی و آکتورهای سیاسی عزم خود برای تحقق و تامین آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و جامعه مدنی را جزم کرده است. کشوری که انقلابات بزرگ، یکی از مهم ترین ویژگیهای آن بوده است، اکنون بزرگترین تحول سیاسی خود را با انقلاب زدانشی و روی آوردن به فکر و فرهنگ سیاسی مسالمت آمیز آغاز کرده است. ظهور ارزش هایی چون مدارا و پرهیز از خشونت در فضای فکری کشور از نمونه های آن است. این ارزش ها نه تنها در افکار عمومی و مطبوعات و بازیگران سیاسی کشور بلکه در حاکمیت جمهوری اسلامی و روشنفکران اصلاح طلب اسلامی نیز یک جریان نیرومند سیاسی ایجاد کرده است که می تواند راه مردم سالاری در سیاست ایران را به طور جدی هموار کند. یک مشکل اساسی سیاست ایران را باید در ضعف نخبگان و اندیشه پردازان سیاسی که معماران تکامل و اسکت ساز آنند جستجو کرد. تاریخ سیاسی معاصر ایران نشان می دهد که علاوه بر مسئله دولت سالاری و تمرکزگرایی شدید، ←

یکی دیگر از علل جدی عدم توسعه سیاسی، فقر کشور ما در ظهور رهبران شایسته و صاحب مکتب است. آسمان سیاست ایران معاصر گواه است که فراوانند کسانی که فرصتهای تاریخی بی نظیری بدست آوردند، اما اندکند آنها که بدون سیاست حذفی و با در پیش گرفتن همزیستی با مخالف و کوشش برای اجماع و وحدت ملی از این فرصت چنان بهره گیرند که ادعا می کردند. فراموش نباید کرد که ابعاد ژئوپلیتیک ایران که نقش مهمی در حیات سیاسی آن بازی کرده است با فروپاشی شوروی سوسیالیست، نقش بازم تازه تری یافت. اکنون ایران دارای مرزهای آبی و خشکی با پانزده کشور است که یک رکورد جهانی به حساب می آید.

در زمانی که گذشت محافظه کاری، اصلاح طلبی و انقلابی گری صرفنظر از تسایزات و شاخه ها و طیف های رنگارنگ درونی هریک، سه گرایش محوری سیاست ایران بودند. همین سه محور با تحولات بسیار در درون هریک هنوز هم اصلی ترین خطوط سیاست ایران را تشکیل می دهند.

محافظه کاری ریشه دار ایرانی با رنگهای گوناگون باز تولید استبداد کهن ایران را برعهده داشته و منشا اصلی کارکرد استبدادی قدرت سیاسی تمرکزگرا و خودکامه در نهاد سیاسی ایران بوده است. محافظه کاری ایرانی منشا تبدیل دولت به «قدرت همه کاره و جامعه هیچ کاره» در ایران بوده است. یکی از بزرگترین تحولات سیاسی ایران که حتی تا اواخر قرن بیستم نیز جامعه عمل

نیوشید، دست برداشتن از سیاست حذفی و پذیرش قوانین بازی از سوی محافظه کاران اسلامی است. انقلابی گری ایرانی همچون عکس برگردان محافظه کاری خشن ایرانی علاوه بر چپ کمونیستی، همواره در گرایش های اسلامی نیز نمایندگانی داشته است. تفکر ایدئولوژیک، تعصبات فکری، جابجایی های تند فکری، دشمنی با پارلماناریسم، افراط گرایی و دوری از زندگی روزمره ایرانیان از مشخصات عمومی انقلابی گری ایرانی در لباسهای مارکسیستی و اسلامی بوده است.

اصلاح طلبی که همواره نمایندگانی در جریان اسلامی، چپ و ملی ایران داشته، با برداشتهای مختلف در صحنه سیاست قرن بیستم ایران حضور داشته است. اصلاح طلبان ایران از همان دوران صدر مشروطه با نگاهی آزموده تر و خردمندانه تر به باز کردن راه مدرنیته، روشنگری و قانونگرایی در سیاست ایران می نگریستند و با تاکید اساسی بر هویت ایرانی، بر این عقیده بودند که نوسازی و دموکراتیزه کردن ایران باید به تدریج و انطباق با شرایط، آرایش قوی سیاسی مملکت و آمادگی مردم صورت گیرد. تعادل و مدارا از مشخصات عمومی اصلاح طلبان ایرانی بوده است. چهره هایی نظیر صور اسرافیل، خیابانی، دهخدا، مصدق، خلیل ملکی، ایرج اسکندری، آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، عبدا لله نوری و خاتمی به طرق متفاوت و درجات گوناگون به این گرایش تعلق داشته اند.

پیوستن بخش های بزرگی از انقلابیون و محافظه کاران از طیف های سیاسی ایرانی به تفکر اصلاح طلبانه و مسالمت جویانه که نتیجه آن دوری جویی از «سیاست حذفی» و تمایل به همزیستی صرفنظر از نوع گرایشی سیاسی بازیگران است، مهم ترین تحول سیاست ایران در قرن بیستم را تشکیل می دهد. اما این روندی است که در سیاست ایران تازه آغاز شده است و تنها با ایجاد یک وفاق ملی، آزادی احزاب سیاسی و اجرای اصل «یک نفر یک رای» در انتخابات کردن و انتخاب شدن به نتیجه مطلوب خواهد رسید.

هویت ایرانی

ایران در سراسر قرن گذشته، به بهای سنگین و کوشش بسیار توانست بر بحرانهای متعدد چیره گردد و به نحو شگفت انگیزی هویت خود را بازسازی و نوسازی کند. آنچه که از فرهنگ آریایی، ایرانی، یونانی، اسلامی، ترک، یهودی، شهرنشینی و چادر نشینی و زرتشتی درهم آمیخته شده و میراث فرهنگی ایرانیان را شکل داده است، از همان آغاز قرن بیستم شاهد ورود یک فرهنگ جهانی یا غربی به فرهنگ، سیاست و طرز فکر و زندگی گردید که به بحث بحران هویت در میان نخبگان ایرانی دامن زد. اگر در ابتدای قرن، بحث هویت و نوع برخورد با غرب و تجدد تنها به چند هزار تخبه ایرانی مربوط می شد، اکنون این بحث مربوط به میلیونها ایرانی طبقه متوسط و شهرنشین شده است.

فرهنگ ایرانی که همیشه مرغ همسایه را غناز دیده است، بیش از پیش روشن بین و به محیط پیرامونی اش واقف شده و در آغاز قرن تازه برای

ادغام عناصری که ریشه های فرهنگی مختلف داشته است نیروی تازه ای یافته است. در ایران سه انقلاب بزرگ از مشروطه تا جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق و سرانجام انقلاب سال ۵۷ که مانند رشته ای بهم گره خورده اند، مورد نیاز بود تا خود آگاهی ملی و «احساس ملت» در همه آحاد کشور پدید آید و نیروی حیاتی پیوند دهنده ملت بعنوان یک جسامت دارای احساس تعلق قوی به تاریخ خویش، دین خویش، زبان خویش و سرنوشت مشترک خویش شکل گیرد. در گذشته ایران، احساس هویت قومی و سریلندی از آن بیشتر معنای فرهنگی داشته است تا سیاسی.

استبداد سیاسی در یک قرن گذشته مانع از شکل گیری یک جامعه روشنفکر که مهم ترین نیاز رشد فرهنگ ایرانی است گردید. به همین دلیل در غیاب طبقه روشنفکر ملی پیدایش فرهنگ انسانگرا در ایران هنوز بزرگترین ضعف تاریخی جامعه ایران را تشکیل می دهد. اما ایرانیان این کمبود بزرگ را با بازی تقیه میان سه قطب هویتی ایرانی، اسلامیت و نوگرایی به نحو زیرکانه ای جبران می کنند. می توان گفت که انقلاب مشروطه، سلطنت پهلوی ها، نهضت مصدق و نهضت آیت الله خمینی در واقع نشانه تصادمات شدید و نیز آمیختگی تماشایی همین سه عنصر پایه ای ایرانی، اسلام و تجدد بوده است. یک جنبه مهم همزیستی و تلفیق سه عنصر ایرانی، اسلام و تجدد نقش توازن دهنده آن در حیات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران است. این تلاشی در راه رفع تناقضهای موجود میان اسلام و ایران، جامعه سنتی و جامعه مدرن و جهانگرایی و ملی گرایی با اجتناب از ستیزه جویی است. می توان گفت که ایرانی، اسلام و تجدد مبانی فرهنگ و هویت ایران در آغاز هزاره سوم را تشکیل می دهد و ملاحظه همان هویت پیچیده ایرانی را می سازد که از پرسشهای مهم منتسکیو متفکر بزرگ و پرآوازه فرانسوی بود.

قرن بیستم در مجموع برای فرهنگ سازان ایرانی بسیار دشوار اما پر معنا بود. نویسندگان، شعرا و هنرمندان ایران در طی قرن گذشته وظیفه تاریخی خود را که کاهش شکاف میان نخبگان و فرهنگ توده مردم و تولید اندیشه و تخیل و حفظ امید و تسکین روحیه مخاطبان خود بود را به خوبی انجام دادند. ادبیات ایران وسیع ترین میدان و نوگرترین و عرفی ترین بخش زندگی فرهنگی کشور در قرن بیستم بود. از سوی دیگر سه میلیون ایرانی مقیم خارج از کشور که هسته اصلی فرهنگ ایرانی را بازسازی کرده و یک جریان قوی اطلاعات و مبادلات میان ایران و دنیای خارج ایجاد کرده اند، اکنون یکی از پایه های ایران امروز را تشکیل می دهند که حامل بازخوانی تازه ای از فرهنگ و هویت ایرانی در آغاز قرن ۲۱ هستند. در دوران ورود به هزاره سوم نقد تجدد و سنت، نقد خشونت و قرائت های جدید از فرهنگ و کوشش برای زدودن تنگ نظری از چهره نخبگان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور مهمترین نیاز رشد فرهنگ ایرانی برای تحکیم یک فرهنگ انسانگرا و قابل انطباق با جهان معاصر را تشکیل می دهد.

بزرگترین تحول قرن بیستم در ایران

در سال ۱۹۰۰ تقریب ۵۸ درصد از جمعیت ۱۰ میلیونی ایران روستایی و ۲۵ درصد چادرنشین بودند. ایران یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان بود که از انقلاب صنعتی و توسعه مدنی و شهری برکنار مانده بود. مهمترین تحولی که ایران در قرن بیستم از سرگذراند، در واقع گذار از روستا به شهر بود. این روند که هنوز به پایان نرسیده، می تواند بسیاری از تحولات سیاسی، ذهنی و فرهنگی و صنعتی ایران در طول قرن را توضیح دهد. شهرنشینی تا میزان بیش از ۶۰ درصد و پیشرفت سواد آموزی که حتی مناطق روستایی را نیز دربرگرفت، تا میزان ۷۶ درصد گسترش یافته است. ایران طی یک قرن اخیر بسیاری از مراحل مقدماتی و پیش شرط های توسعه سیاسی و اجتماعی را از سرگذرانده است. مهمترین زمینه هایی که در صد سال گذشته یکی پس از دیگری این مقدمات را فراهم کردند عبارتند از: پیدایش و رشد چشمگیر طبقات اجتماعی و به خصوص یک طبقه متوسط پر شمار که از امکانات اجتماعی و آگاهی سیاسی بالایی برخوردار بوده و دارای توانایی ها و تخصص های لازم جهت برنامه ریزی و مدیریت می باشند. صنعتی شدن نسبی کشور، ظهور بازیگران سیاسی با تمایلات گوناگون سیاسی و به ویژه گرایشات سیاسی معتدل و مسالمت جو در حکومت و اپوزیسیون و نیز مطبوعات و رسانه های گروهی، از دیگر الزامات توسعه عمومی در ایران است که همگی به منصفه ظهور رسیده اند. مطالبات جامعه شهرنشین ایران در زمینه فرهنگ، طرز زندگی و تاثیرگذاری بر سیاست در واقع جوهر افکار و آرا عمومی ایران امروز را می سازد. اما گذار به شهرنشینی مشکلات بزرگ و تازه ای نیز فراهم کرده است. نابرابری میان مناطق که شاید مهم ترین مسئله اجتماعی ایران کنونی است، به میزان چشمگیری گسترش یافت. نابرابری میان کردستان با تهران و مشهد و یا نابرابری میان شمال تهران با روستاهای فقیر بلوچستان از نابرابری میان طبقات اجتماعی نیز عمیق تر و برای کل کشور آسیب پذیر است. این وضع نتیجه تمرکز گرایی است که یکی از ویژگیهای مهم توسعه اقتصادی و صنعتی و اداری کشور در یک قرن گذشته بوده است. در حال حاضر نیز ۹۰ درصد مراکز تصمیم گیری عمومی و خصوصاً ۴۰ درصد موسسات بزرگ صنعتی در تهران قرار دارند. آب و هوای بسیار آلوده تهران بزرگ که بیش از ۱۶ درصد جمعیت کشور را در خود گرد آورده، یک مشکل جدی دیگر است. اهالی تهران یک سوم هزینه های خانگی و ۴۲ درصد هزینه های غیر خوراکی کشور را می پردازند. ایران علیرغم کاهش سریع تولید نسل از سال ۱۹۸۶ به اینسو در دومین دهه قرن تازه بیش از ۱۰۰ میلیون جمعیت خواهد داشت. یکی دیگر از روندهای سرنوشت ساز جامعه ایران مسائل زنان و جوانان ایران است که اکثریت آحاد کشور را تشکیل می دهند. حضور گسترده زنان در انقلاب و چالش های بزرگی که آنان در همه عرصه های حقوق برای برابری با مردان پیش کشیده

اند، یکی از مهم ترین پویایی های اصلی جامعه ایران پس از انقلاب را نشان می دهد. جنبش اجتماعی کردن زنان و حضور و مشارکت گسترده آنان در زندگی سیاسی و اجتماعی یکی از مهم ترین تحولات مربوط به تکوین شهرنشینی در ایران امروز است.

مطبوعات و افکار عمومی، پس از یک جرقه کوتاه مدت اوایل قرن در انقلاب مشروطیت، در طول قرن، به استثنای مواردی چند در حاشیه قرار داشتند و به گروههای فکری معین و یا برخی از شهرنشینان و نخبگان محدود می شدند. به طوریکه حتی نسبت به کشورهای مانند عراق، مصر و ترکیه نیز بسیار شرم آور به نظر می رسیدند. اما در حال حاضر در اثر تحقق بخش عمده روند اجتماعی و ذهنی گذار از روستا به شهر، ما در ایران شاهد ظهور افکار عمومی و مطبوعات با تیراژ قابل ملاحظه ایم که از ویژگیهای اجتناب ناپذیر یک زندگی امروزی شهرهای چند میلیونی است. علاوه بر این، درهای ایران هیچگاه در گذشته به اندازه امروز در برابر فیلم، ویدئو، تلویزیون ماهواره ای، رادیو و شبکه اینترنت باز نبوده است.

ایران به سوی قرن بیست و یکم

به نظر می رسد که ایران در آغاز قرن بیست و یکم، به تدریج همه عناصر تشکیل دهنده هویت سیاسی و فرهنگی خود را در حال بدست آوردن و تحکیم کردن است و به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه ای با ثروتهای طبیعی و انسانی و تواناییهای فرهنگی و فنی مردم، شروع به سر بلند کردن کرده است. جایگاه ایران در صحنه بین المللی رو به تحکیم است. احساسات ملی توان گرفته و مشارکت سیاسی در امور همگانی جامعه، هیچگاه به اندازه امروز گسترده نبوده است. ایران امروز از منظر حقوق شهروندی، یک جامعه نیمه باز است که کثرت فکری و سیاسی در آن یک واقعیت انکارناپذیر است. ظهور بازیگران تازه نفس در جامعه مدنی به ویژه در مطبوعات و پیدایش یک روحیه اعتماد به نفس عمومی در شهروندان از دیگر مظاهر رشد شتابان جامعه مدنی در ایران است. اما دولت سالاری، تمرکزگرایی، کمبود نخبگان و اندیشه پردازان، رشد نابرابری منطقه ای و اجتماعی، مسایل زنان و جوانان، انفجار جمعیت و آلودگی هوا و محیط زیست مهمترین مشکلات ایران کنونی است. حل این مشکلات ریشه ای بدون تحول در نظام سیاسی و پیدایش واقعی یک وفاق ملی در صحنه سیاست کشور، کاربرد دانش و تجارب جهانی و از جمله مهارتهای علمی و کارشناسی ایرانیان خارج از کشور غیرممکن است. تجربه صد سال گذشته ایران جای تردیدی نمی گذارد که روش اصلاح طلبی سازگارترین الگوی توسعه سیاسی و اقتصادی ایران بر مبنای مردم سالاری است. اصلاح طلبان ایرانی با حفظ تمایزات و نیز همگرایی، باید شایستگی نیروی سوم ایران را برای تحقق آرمانهای مردمی نشان دهند که یک صد سال برای حقوق شهروندی کوشیده اند و آرزوی بزرگشان ترفیع مقام ایران در جهان بوده است.

چرا مردم را به شوکت ...

راست سنتی برای حفظ یکبارچگی صرف خود، ما شاهد تجزیه این نیروها و پیدایش راست قانونگرا از بطن آنها و تشکیل آن حول روزنامه «انتخاب» بودیم که سرانجام در آستانه انتخابات با نام «حزب توسعه و اعتدال» پای به عرصه وجود نهاد. جالب اینکه در میان نیروهای راست، ما همچنین شاهد تفکیک بیشتر و تولد گروههای جدیدی بودیم که در انتخابات، عمدتاً با شعارهای ملی و مدرن و فاصله گرفتن از شعارهای اسلام سنتی و فقهاتی پا به کارزار انتخاباتی گذاشتند، چرا که نیک می دانستند کالای کهنه آنان در بازار سیاست ایران دیگر خریداری ندارد! بد نیست اشاره کنیم که نشریه «عصرما»، در این زمینه هشدار داد و با نگرانی نوشت: «در ظاهر تبلیغاتی گروههای تازه تأسیس راست، ضریب دگرگونی بیشتر است و شاید به جرات بتوان گفت که لاتیج ترین شعارها و نشانه ها را اکنون در فعالیت تبلیغاتی همین گروهها می توان دید».

به این ترتیب روشن می شود که در دوره انتخابات مجلس ششم، جامعه ایران گام های باز هم بلندتری در راستای رشد آگاهی سیاسی مردم و در جهت تمایزبندی و شفافیت گروهها و سازمانهای سیاسی به جلو برداشته شده است. این دوره انتخابات برای همیشه خط بطلان بر اندیشه و آرزوی نیروهایی می کشد که می خواستند از مردم ایران، یک «امت اسلامی» دنباله رو فقه سازند. از همین رو، حزب ما به اتفاق سازمان جمهوریخواهان ملی و سازمان فداییان خلق - اکثریت، در فراخوان خطاب به مردم ایران، آنها را به شرکت در انتخابات تشویق نمود و از جمله نوشت:

«این انتخابات بی گمان آزاد نیست. انتخاب شوندگان خود از صافی شورای نگهبان گذشته اند و انتخاب کنندگان حق انتخاب نمایندگان دلخواه خود را به طور کامل ندارند. ولی با توجه به آنچه که گفته شد، این انتخابات نه تنها فرمایشی نیست، بلکه تاثیری قطعی و سرنوشت ساز در پیشرفت حاکمیت مردم در نظام سیاسی کشور دارد و علاوه بر آن به سامان دهی و سازمان یابی نیروهای سیاسی کشور و تبدیل این گرایشها به احزابی با خواسته های کم و بیش روشن کمک می کند و در نتیجه گام موثری در سازماندهی سیاسی جامعه خواهد بود».

علی اردلان درگذشت

علی اردلان، مبارز کهنسال و از شخصیتهای برجسته ملی و دمکرات ایران و از یاران قدیمی مهندس بازرگان، اخیراً در تهران بر اثر سکته مغزی درگذشت. یاد این مبارز قدیمی را که در راه آرمانهای آزادیخواهانه و مردمی خود دمی از پای نایستاد و به ناچار سالهای زیادی از عمر خود را در زندانهای رژیم شاه و جمهوری اسلامی گذراند، گرامی می داریم و به بازماندگان آن زنده یاد و همه نیروهای ملی و آزادیخواه ایران تسلیت می گوئیم.

هیئت تحریریه راه آزادی

وقتی باز به آن سالها می نگرم، گویی دویدن جماعتی را در تاریکی احساس می کنم*

نقد کتاب: نگاهی ازدرون به جنبش چپ، گفتگو با ایرج کشکولی
حمید شوکت. نشر بازتاب، چاپ اول تابستان ۱۳۷۸

حمید شوکت بار دیگر به گفتگو با تاریخ معاصر ما نشست است و با نگاهی از درون به جنبش چپ، این بار به سراغ ایرج کشکولی رفته است. این کتاب را من دوبار در تعطیلات تابستانی، با فراغت خیال مرور کردم، دقیق و با وسواسی خاص. آنچه در پایان کتاب برایم ماند غمی توصیف ناپذیر بود که روزها و هفته ها مرا همراهی کرد.

کوشش می کنم این غم توصیف ناپذیر را با شما در میان بگذارم تا شما نیز چون من با عمق فاجعه ای به نام «جنبش چپ» بیشتر آشنا شوید. سرگذشت غم انگیز حزب طرازیونین، حزب توده ایران را هنوز در پیش چشم داریم. نقش رهبری و «پدر کبیا» را در آغاز انقلاب و اعدام رفقای حزبی را شاهد بودیم، حال ببینیم «چپی» که از درون حزب توده ایران برخاست، انشعاب کرد و مهر تهمت سازش و کافه نشینی را بر پیشانی رهبری حزب کوبید و اسلحه به دست وارد گود مبارزه با «رژیم سفاک پهلوی» شد کارنامه اش چگونه است؟

من جوهر اصلی این کتاب ۵۵۵ صفحه ای را از ابتدا تا به آخر برای شما بازگو می کنم تا شما را نیز در غم خود شریک نمایم. ایرج کشکولی متولد سال ۱۳۱۷ در روستای برشته از توابع اردکان فارس است، خان زاده است.

در سالهای حکومت مصدق در شیراز در دبیرستان حاج قوام در اثر جو سیاسی زمان با سیاست آشنائی پیدا می کند. بعد از کودتا چند ماهی به مدرسه نمی رود و به میان ایل باز می گردد.

ناصر خان و خسرو خان قشقائی، سناتور و نماینده مجلس نیز به میان ایل باز می گردند و اردو می زنند، او نیز همراه پدر سوار بر اسب به اردوی خان ها می رود و جادر می زنند. روز معینی به دستور ناصرخان همه جوانان را به صف می کشند و ناصرخان به هر یک تفنگی هدیه می کند.

تفنگ شکاری پیچ تیربران بلژیکی که گرفتن آن از دست خان مایه افتخار بود و شور و شوق جوانان را صد چندان کرد «آرزو داشتیم هرچه زودتر جنگی درگیریم و از آن تفنگ ها استفاده کنیم»

ایل قشقایی به پنج بخش تقسیم می شود: کشکولی، شش بلوکی، عمله، دره شوری و فارسی مدان.

پدر ایرج، فتح الله خان کشکولی یکی از روسای ایل بود، مصدقی بود و پسرخاله ناصرخان و خسروخان.

ناصرخان و خسرو خان عازم اروپا می شوند، شماری از سران عشایر با شاه می سازند و فتح الله خان خود را کنار می کشد.

ایرج کشکولی سال ۱۹۶۰ میلادی عازم اروپا می شود و به مونیخ می آید، پسردانی اش دکتر بهرام کشکولی او را با کوروش لاشانی آشنا می سازد، در جلسات دانشجویی شرکت می کند و در همان اوایل کار تحصیل را رها و حرفه سیاست را پیشه می خود می سازد.

خسروخان روزنامه «باختر امروز» را راه می اندازد. «محمد عاصمی، روزنامه نگار زبده ای که در مونیخ زندگی می کرد با باختر امروز همکاری داشت، خسروخان در آنجا زندگی لوکسی برای عاصمی تهیه دیده و مرتب صندوق های ویسکی بود که برایش می فرستاد. عاصمی فقط به خاطر پول این کار را می کرد. . . محمد عاصمی آدم جالبی نبود، کارش این بود که روزنامه را به میل خسروخان یعنی طوری که او می پسنند در بیاورد. . . خسروخان در مونیخ آپارتمانی برای محمد عاصمی گرفته بود و ماشین تحریرش هم بغل دستش بود و کار روزنامه را تمام می کرد. . .»

اولین کار سیاسی ایرج با جاسازی باختر امروز در ماشین و بردن آن به ایران است. دومین سفرش به ایران به دستور خسروخان برای تماس با سران ایل قشقائی انجام می گیرد تا او وضع را بررسی کند و اگر مساعد بود خسروخان به ایران بازگردد و میان ایل برود.

خسروخان معتقد بود که باید به ایران رفت و جنگ مسلحانه را آغاز کرد، به مصر میروند و مصری ها وعده های زیادی به او می دهند، همه نوع همکاری و همیاری، حتی آمادگی برای دادن هواپیما، خلبان؟ «یک خلبان بازنشسته آلمانی حاضر شد که رفقا را با چتر نجات میان ایل پیاده کند، خسروخان با تیمور بختیار نیز تماس می گیرد و به سازشی نمی رسند.

بهنمن، خواهرزاده خسروخان و پسرعموی مادر ایرج در مونیخ بی تابی می کند و «می خواهد به ایران برود و جنگ پارتیزانی را راه بیندازد».

در زمستان ۱۳۴۳ کنفرانس تدارکاتی سازمان انقلابی حزب توده ایران در مونیخ برگزار می شود، از مهمترین نتایج این نشست انشعاب در درون حزب توده و فرستادن عده ای به جمهوری توده ای چین برای آموزش تئوریک و نظامی است. عطا کشکولی به چین می رود و پس از بازگشت به ایرج می گوید که چمدان را ببند، که باید به چین بروی و بعد جنگ مسلحانه در ایران.

رفقای مسافر در رستوران راه آهن جمع می شوند: دکتر بیژن قدیمی، دکتر سیاوش پارسائزاد، دکتر کوروش لاشانی و جوانی به نام عطا که پس از بازگشت از چین به دنبال زندگی خودش می رود.

در چین استراتژی و تاکتیک جنگ پارتیزانی را می آموزند، در تئوری و در عمل: برنامه شامل تجربه انقلاب چین، آشنائی با مواد منفجره و مین گذاری، تاکتیک جنگ پارتیزانی و چگونگی استفاده از ابزار جنگی. و شب ها دیدن فیلم های انقلابی، شبیخون زدن، کمین نشستن، نبرد در تونل و کتاب؟

کتاب ها ماتوا! . فلسفه هم می خوانند، فلسفه مارکسیسم - لنینیسم و همه در مدت دو ماه و نیم تا سه ماه!

در غیاب رفقا سازمان انقلابی حزب توده ایران پایه ریزی می شود و کنفرانس تدارکاتی در سال ۱۹۶۴ بلون حضور ایرج برگزار می شود، در کنگره سازمان انقلابی در تیران یکسال بعد نیز رفیق ایرج حضور ندارد.

«یکسال پیش از برگزاری کنفرانس تدارکاتی مونیخ، بچه های چپ که در اروپا تحصیل می کردند برای پیشبرد انقلاب، به این نتیجه رسیده بودند که باید در ایران دست به مبارزه مسلحانه زد. . .» ایرج چگونه عضو سازمان انقلابی شد؟

« . . . یک روز آمدند و گفتند که دیگر عضو سازمان انقلابی حزب توده ایران هستیم . . . در کافه ای در مونیخ، مهدی خانبابا تهرانی گفت: ایرج قرار است که به ایران بروی، البته بسیاری رفته اند و تو نیز جزو آخرین کسانی هستی که به ایران می روی»

«بعد ها فهمیدم که هنوز خبری نبوده و اینکه خیلی ها رفته بودند واقعیت نداشت!!»

در این فاصله بهمن بی تاب به ایران رفته است و قرار می شود که ایرج به جنوب و به میان ایل قشقائی برود و جنگ مسلحانه را راه بیندازد.

«پیروزی یا شکست برابیان اهمیت درجه اول نداشت، حتی اگر شکست می خوردیم، مهم نبود، مهم این بود که مردم بدانند سازمان انقلابی تشکیل شده. شرایط جهانی و ایران هم مساعد بود، قهرمان بازی و شور جوانی ما هم در این انتخاب راه موثر بود، حاصل و احتیاط برابیان معانی نداشت»

← بیژن حکمت هم که عضو رهبری سازمان انقلابی بود، قرار شد به تهران برود که نرفت!

پیش از آنها گروه نیکخواه رفته بود، ایرج در مونیخ از کوروش لاشانی خداحافظی می کند و با عطا کشکولی با قطار و با گذرنامه های خود به ترکیه می روند، یک جوهر ویژه از نوشت افزارفروشی در مونیخ می خردند و اسامی شان را در گذرنامه عوض می کنند، خوب از آب در نمی آید و جوهر پخش می شود.

از ترکیه به عراق و از آنجا به کرمانشاه می روند، دو سه هزار مارک هم همراه دارند، پیش از سفر کوروش لاشانی نامه ای از هوشنگ توکلی خطاب به پدرش که از ثروتمندان کرمانشاه بود به ایرج می دهد، در آن نامه هوشنگ از پدرش خواسته بود که مبلغ ۵۰ هزار تومان به آنها بدهد، بدون هیچ دردسری از مرز ایران می گذرند، ایرج به منزل پدر هوشنگ می رود، دربان در را باز می کند، کاغذ را می گیرد و در را می بندد و می رود و بعد از مدتی بازمی گردد و می گوید: حاج آقا گفتند بروید پی کارتان!!

از کرمانشاه به اهواز می روند. مقصد منطقه باباکلان محل تشریفات ایل، گیوه ها را به پا می کنند، دو سه هفته ای پیاده روی است، تازه راه افتاده بودند که پاهای عطا به خاطر گیوه هائی که به پا داشت و عادت نداشت زخم می شود.

به فضل الله نامی برمی خورند، می گوید شنیده است که ایرج و عطا چند ماهی است در ایران هستند و شایعه شده که در منطقه فارس درحال جنگ با قوای دولتی هستند.

از کجا خبردار شده؟ از خسروخان. خسروخان از کجا؟ از مهدی خانبابا تهرانی!!

در این فاصله بهمین بی تاب دست به جنگ مسلحانه زده، شکست خورده و

با ۱۰

۱۵ نفری در کوه ها دریندر است. ایرج و عطا در کازرون به منزل دانی عطا می روند وقرار براین می شود که به منطقه قیر به پیش طایفه موسلو بروند، با جوانی شب به راه می افتند، شب سردی است، جوان از سرما می لرزد، ایرج کفشش را درمی آورد و به جوان می دهد، در راه استراحتی می کنند، جوان با کفش و پول فرار می کند، از ترس لورفتن به کوه می زنند و بالاخره به میان چادر ایل می رسند و مطلع می شوند عده ای که با بهمین می جنگیدند از او جدا و یاغی شده اند!

یکماهی پیش ایل می مانند و در جستجوی بهمین اند، محل او را پیدا می کنند و راهی می شوند. وضع بهمین خوب نیست، ۱۵ و ۱۶ نفری بیشتر دور او نیستند، خسته و اعصابش خراب است، به او می گویند که خسروخان به ایران خواهد آمد ولی مردم منطقه در انتظار خسروخان و هواپیمایش فرودگاهی درست کرده اند.

مردم از حضور بهمین ناراضی اند، به خاطر او نظامیان همه جا حضور دارند و مزاحم مردمند.

آیا حضور خسروخان در منطقه می توانست تاثیرگذار باشد؟
«فکر نمی کنم، چون در سایر نقاط ایران از جنبش مسلحانه خبری نبود»

دستگاه، حمله تبلیغاتی خود را متوجه آنان می کند و با هلی کوپتر و هواپیمای اعلامیه در مناطق عشایری پخش می کند که بهمین بی گناه است و عامل اصلی این یاغیگری ها ایرج و عطای کمونیست هستند، علم وزیر دربار به شیراز می آید تا بهمین را راضی کند و تسلیم شود و قول عفو می دهد. شاه در یکی از سخنرانی های خود می گوید: ایران جای عطاها و ایرج ها نیست! (؟)

چند روزی پیش بهمین می مانند، حمله دولت شروع می شود، ظرف دو و سه ساعت نیروهای دولتی را عقب می رانند، ۱۵ تا ۳۰ نفری هستند که با مقاومت آنان پیشروی نیروهای دولتی کاملاً کند می شود و می توانند خود را به ارتفاعات کوه برسانند و عقب نشینی کنند.

ایرج و بهمین در یک سنگرند، بهمین تیرانداز خوبی است و تا آخرین لحظه در سنگر ایستادگی می کند، اما مستاصل است، عصبانی است، تفتکش را بر زمین می زند، نمی داند چه کند و خسته است، شبانه روز در کوه با جمع کوچکی و همواره در حال عقب نشینی و فرار قابل تحمل نیست.

«وضعیت ما فرق داشت و با هدف دیگری رفته بودیم، می خواستیم خبر درگیری با نیروهای دولتی همه جا درگیر شود به خارج

از کشور برسد و نشانی باشد از آنکه سازمان انقلابی برخلاف حزب توده ایران که خارج نشین شده بود در مبارزه مسلحانه شرکت می کند»

در میان عشایر، خبرچین دولتی پراست. خبر می رسد که نیروهای دولتی در راهند و رفقا را محاصره می کنند، راه فراری جز مقاومت باقی نمی ماند، همه چیز را می گذارند و عقب نشینی می کنند، بهمین نظرش چیز دیگری است، اهل یکسره کردن کار است و کشته شدن را به تسلیم و شکست ترجیح می دهد.

خودشان را به کوه مقابل که شش بلوکی چادر زده بودند می رسانند و چون خطر دستگیری وجود دارد تصمیم می گیرند، منطقه قشقانی را ترک بگویند. در این مابین عده ای از یاران که به بهانه دیدار اقوام رفته بودند باز نمی گردند و در آخر بیش از ۵ نفر باقی نمی ماندند. بهمین و ایرج و عطا و دو نفر از افراد محلی ایل قشقانی منطقه را ترک می کنند، از ۵ نفر دو نفر دیگر هم فرار می کنند، بهمین خسته است و تصور می کند که شاه او را خواهد بخشید، امید دارد که علم به خاطر دوستی با قشقانی ها موفق خواهد شد مسئله را حل کند.

شب آخر، نوروز ۱۳۴۳ بهمین راهی منزل عباسقلی خان که مامور ساواک بود می شود، ایرج و عطا هم منطقه را ترک می گویند و راهی جهرم می شوند، در جهرم در کاروانسرای منزل می کنند. در این مابین محمد ضرغامی بهمین را به شیراز پیش علم می برد و علم بهمین را با خود به تهران می برد. بهمین چندی بعد به شیراز باز می گردد و به دست مین باشیان فرمانده عملیات ضد شورش جنوب می افتد و تیرباران می گردد.

ایرج و عطا به بندرعباس می روند، پیش آشپزی شاگرد می شوند، تا پولی جمع کنند.

در تمامی این مدت هیچ تماسی با سازمان انقلابی ندارند، عطا در مقابل شتابزدگی ایرج می گوید: «چرا شتابزدگی می کنی، در جنبش کمونیستی شرایطی پیش می آید که کمونیست ها سالها ارتباطشان با حزب قطع می شود، نباید نگران بود»

ایرج به تهران می رود به منزل بیژن حکمت در پاریس تلفن می زند، سراغ بیژن را می گیرد، به او می گویند در پاریس است و قصد آمدن به تهران را ندارد!

با عبدا لله کشکولی، از توده ای های قدیم تماس می گیرد، می گوید اوضاع نامساعد است و باید هرچه زودتر ایران را ترک کند.

ایرج به بندرعباس برمی گردد و با عطا به دوی می روند.

ارزیابی مبارزه مسلحانه در این مدت در ایران؟
«برای ما خیلی سنگین بود، برای بهمین حتی بیشتر، ما به عنوان نمایندگان یک تشکیلات کمونیستی در شورش جنوب شرکت کرده بودیم، وظیفه ای به ما محول شده بود و تا پای مرگ می رفتیم و با توجه به تجربه انقلاب در کشورهای دیگر معتقد بودیم شکست امری غیر طبیعی نیست، بهمین تصور می کرد که جنبش رشد خواهد کرد و یکی از رهبران قشقایی خواهد شد»

سه ماهی در دوی می مانند، با جعل گذرنامه وسیله یک توده ای به سوریه می روند و از آنجا به پاریس.

در فرودگاه بیژن حکمت به استقبال آنان می آید، عطا رو به بیژن می گوید «مرد حسابی ما در ایران منتظر تو بودیم» و بیژن در جواب می گوید «برنامه مهمی در پیش است که باید بلافاصله درباره آنها صحبت کنیم» در مورد آمدنش به ایران توضیحاتی داد که رفقا را قانع نمی کند!!

تضیه نیامدن رفقا به ایران را سطحی می گیرند و با حسن نیت حل می کنند!!

رهبری سازمان انقلابی در آن زمان در دست کوروش لاشایی، محسن رضوانی، بیژن حکمت، فروتن و محمود مقدم است.

بعد عازم کوبا می شوند: محسن رضوانی، عطا کشکولی، علی صادقی، سیاوش پارسا نواد، مهدی جلایر، پرویز واعظ زاده، س. ل. علی کاییدی چهارمحالی، گودرز و گرسیوز برومند، حسن قاضی، پری و ویدا حاجی و رفیق ایرج کشکولی.

با کوبایی اختلاف ایدئولوژیک دارند ولی می خواهند از تجربه کوبا هم استفاده ببرند.

←
راه آزادی ۷۰

برنامه آموزشی شروع می شود و به سربازخانه می روند. شبها نگرهبانی از انبار مهمات، روزها اسلحه شناسی و نحوه پنهان کردن آذوقه، علامت گذاری و چگونگی راهمایی در جنگل.

آموزش نظامی ۵ - ۶ ماهی طول می کشد، دو هفته پیش از تمام شدن دوره آموزشی برخوردی جدی بین پرویز واعظ زاده و فرمانده کوبایی پیش می آید و باعث می شود که آموزش قطع گردد، به هاوانا منتقل می شوند، قرار بر این بود که آنان را تحویل دادگاه نظامی بدهند، مسئله دادگاه منتفی می شود و رفقا به اروپا بازمی گردند.

۱۹۶۷ ایرج کشکولی با محسن رضوانی، سیاوش پارسنازاد، علی کاییدی چهارمحالی، علی صادقی و عطا کشکولی به ترکیه می روند تا اعزام ایران شوند.

(مهدی خانبابا تهرانی به کنایه می گفت که «رفقا رفته اند ترکیه و از پشت مرز به ایران دوربین می اندازند و تظاهر به کار انقلابی می کنند»

(مهدی همیشه مسخره می کرد، هرچند باید اذعان کرد که نوعی دوربین انداختن هم بود)

در ترکیه با خبر می شوند که اوضاع سازمان انقلابی بحرانی است و مهدی تهرانی تقاضای تشکیل جلسه ای از کادرها و رهبران سازمان را کرده است، به بیان تهرانی بر ضد آنان «اعلام جرم» کرده و مواردی را نیز به عنوان «کیفرخواست» آماده نموده است و رفقا مجبور می شوند به اروپا بازگردند (تابستان ۱۹۶۷)

انقلاب چین در راه است، علی شمس از چین آمده است، چند کتاب سرخ همراه دارد و مرتب از آن نقل قول می کند، رفقا را هر روز صبح زود از خواب بیدار می کند و از کتاب سرخ برایشان می خواند!

تهرانی معتقد است که سازمان از مشی مارکسیستی - لنینستی منحرف شده است و از اندیشه مانو عدول کرده است ولی خود اندیشه مانو را به مسخره می گیرد، پرویز واعظ زاده به ایران رفته است، محمود مقدم کنار کشیده و علی شمس پشت هر فکر و عمل منافع این یا آن طبقه نهفته است «حتی پشت لیوان آبی هم که می خوریم افکار هدایت کننده ای وجود دارد که یا پرولتری است و یا بورژوایی، شق سومی وجود ندارد» - چندی بعد علی شمس بدون آنکه کوچکترین نشانی از خود به جای بگذارد ناپدید می شود، بعدها معلوم می شود که در دوسلورف دنبال زندگی رفته است!

در بروکسل جلسه کادرها و رهبران به مدت ۴۰ روز تشکیل می شود، مدتی بعد بیژن حکمت از سازمان کناره می گیرد.

با تصمیمات جلسه بروکسل، تهرانی، بوذری و اسدا لله طیورچی مخالفت می کنند و جدا می شوند. تهرانی راه می افتد و جریان انشعاب را به راه می اندازد، لاشانی به عراق می رود و با طالبانی تمایز می گیرد و گزارش می دهد که در کردستان شرایط مبارزه مسلحانه کاملا آماده است.

نهایندی خود را جریان مستقلی از سازمان انقلابی تلقی می کند و سازمان رهائی بخش خلق های ایران را تشکیل می دهد، مدتی بعد دستگیر می شود و با رژیم همکاری می کند، دستگیری او منجر به کشته شدن شماری از اعضای سازمان انقلابی و سازمان رهائی بخش خلق های ایران می شود.

رفقا دوباره اعزام چین می شوند، در چین شعله انقلاب فرهنگی در گرفته است و رفقا مجبورند صبح و ظهر و شب، پیش از نهار و پس از نهار، پیش و پس از شام، کتاب مانو را در بیاورند و بخوانند.

به دانشگاه نظامی نانکن می روند، صبح ها باید سرود بخوانند: «خاور گلگون شد، شرق را روشنایی فرا گرفت، مانو به دنیا آمد»، هر کدام ۱۰ - ۲۰ سرود یاد می گیرند، علی کاییدی در سینما وسط فیلم بلند می شود و شعار زنده باد رفیق صدر مانو را سر می دهد و خلق مجبور می شود بلند شود و شعار بدهد، ظهرها هنگام استراحت، چوب بزرگی روی شانه اش می گذارد و در حیاط هتل راه می رود و در جواب می گوید: «می خواهم خسته بشوم و به طبقه کارگر نزدیک شوم»!

چین به سازمان کمک مالی می کند، مبلغی بالاتر از بیست هزار دلار در سال رفقا پس از ۲ تا ۳ ماه آموزش در چین به آلمان باز می گردند، انشعاب روی داده است و گروه کادرها جدا شده اند رهبری سازمان را رضوانی، لاشانی، واعظ زاده، پارسنازاد، علی صادقی و ایرج کشکولی در دست گرفته اند.

پارسنازاد، علی صادقی، محسن خاتمی، سیامک موید زاده، لاشانی و ایرج و عطا با هدف مبارزه مسلحانه و تشکیل پایگاه انقلابی در سال ۱۹۶۸ از راه عراق اعزام کردستان ایران می شوند.

یک گروه در عراق در مقر طالبانی می مانند تا اگر گروه دیگر سالم به مقصد رسید به آنان بپیوندند، گروه در دستیابی به ایجاد پایگاه انقلابی در خاک کردستان ایران با شکست روبرو می شود، گروه عراق در این مدت به ترین و کتاب خواندن و کردی یاد گرفتن وقت می گذرانند.

۱۹۶۹ رفقا به بغداد می آیند، موید زاده، خسرو صفانی و رفیق ایرج چند ماهی می مانند. موید زاده به دویی می رود تا در میان کارگران ایرانی فعالیت کند. رفیق ایرج و عباس صابری به افغانستان می روند تا راهی پیدا کنند و رفقای سازمان را به ایران بفرستند.

علی صادقی دکترای رشته فیزیک اتمی است، در ژنو درس خوانده است و مدت ها در دانشگاه پاریم تدریس می کرده است، کار دانشگاه را رها می کند و زندگی بخور و نمیری را می گذراند و با یک قرص نان زندگی می کند.

رفیق ایرج موظف می شود به پاکستان و هندوستان برود و به وضعیت حوزه های سازمان رسیدگی کند، می رود، رسیدگی می کند و به بغداد بازمی گردد، سپس به بیروت می رود و با گروه های فلسطینی تماس می گیرد.

خبر می رسد که چند تن از اعضای سازمان انقلابی، از جمله گرسیوز برومند توسط رژیم کشته شده اند.

رفقا هرکجا که می روند با دشواری های تازه روبرو می شوند ولی به راه خود ادامه می دهند. در این مابین موفق می شوند اکثریت کادرهای اصلی سازمان را به ایران منتقل کنند: پرویز واعظ زاده، لاشانی، پارسنازاد، خسرو صفانی، علی صادقی، مهوش جاسمی، فاطمه طوافچیان، گرسیوز و گودرز برومند، در این فاصله مهوش جاسمی، فاطمه طوافچیان، گرسیوز برومند و پرویز واعظ زاده کشته می شوند. پرویز واعظ زاده پس از ۷ سال کار مخفی در جریان یک درگیری مسلحانه در سال ۱۳۵۵ در ایران کشته می شود.

رفیق ایرج برای فعالیت بین کارگران ایرانی به کویت می رود، چند نفری نیز از اروپا و امریکا در کویت هستند، کمال نامی، دانسی که کارگر است و کارگری به نام خلیل رضوانی که بعد به وسیله جمهوری اسلامی کشته می شود.

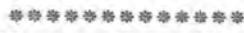
اکثر این رفقا بعد ها به عضویت کمیته مرکزی حزب رنجبران می رسند.

رفیق ایرج در کویت در خانه رفیق کمال که از امریکا آمده است و در کویت بنانی می کند زندگی می کند و به خاطر پوشش به رانندگی وانت مشغول می شود، تمام روز کار می کند و روزی ۷ - ۸ دینار درآمد دارد، عطا در دویی است و راننده تاکسی است، مدتی هم برقکار است.

رفیق عباس تبرچی هم در دویی است که پس از انقلاب شهید می شود، مویدزاده هم به دویی آمده است، هر دو یکسال قبل از انقلاب به ایران می روند، عطا کشکولی در آستانه انقلاب به ایران می رود، خسرو صفانی پیش از انقلاب کشته می شود.

در این فاصله منوچهر حامدی، دبیر تشکیلات کنفدراسیون در جریان یک درگیری کشته می شود، نهایندی، حامدی و واعظ زاده را لو می دهد، وفا و معصومه زیر شکنجه کشته می شوند.

انقلاب در راه است، ناصرخان به ایران رفته است، خسروخان هم می آید و رفیق ایرج در زمان دولت بازرگان از کنسولگری ایران در کلن گذرنامه می گیرد و به ایران می آید.



با سقوط رژیم پهلوی، رفقای چپ ما از سازمان انقلابی گرفته تا شعبات گوناگون آن، کادرها و سازمان رهائی بخش خلق های ایران، این بار بدون تفنگ شکاری پنج تیربران بلژیکی یا سلام و صلوات وارد ایران انقلابی می شوند.

ارزیابی فعالیت این سازمان تروریستی و در فرهنگ مارکسیست - لنینیست، انقلابی، از آغاز زمستان ۱۳۴۳ و انشعاب از حزب توده ایران به خاطر خارج نشینی رفقای کمیته مرکزی حزب تا زمستان ۱۳۵۷، یعنی به مدت ۱۴ سال کارنامه غم انگیز و فاجعه باری است که گواه می دهد گروهی «روشنفکر؟» با باری از فقر اجتماعی و سیاسی و با فقدان بینش علمی وارد گود مبارزه با رژیم می شوند، کتاب سرخ مانو را چون آیه های قرآن حفظ می کنند و با کیش شهیدپروری و با دیدن دوره های کوتاه آموزش نظامی در

خشونت سیاسی - بخش هشتم

آغاز اختلافات مذهبی - سیاسی در کلیسای رم فلسفه و علوم سربلند می کنند

«در قرون وسطی، کلیسا یک دولت نبود، همانا دولت بود؛ دولت، یا به عبارت دیگر مرجع مندی (از آنجا که جامعه ی مندی دیگری خارج از کلیسا [به معنای وسیع آن] رسمیت نداشت) که چیز دیگری جز وزارت پاپس کلیسا نبود. کلیسا از امپراتوری رم نظریه حق مطلق و عمومی تضاد متعلق به بالاترین مرجع را اقتباس کرده، آن را به صورت اختیارات تام پاپ (plenitudo potestatis) بسط داده بود. پاپ عالیترین واضع قانون، سرچشمه ی تشریف برای همگان و حتی تشریف شاهان، و بالاخره تنها مصدر مشروع دنیوی قدرت، موسس قانونی فرقه های مذهبی و مدارج دانشگاهی منحصر به فرد، «داور و بخش کننده ی» عالی میان ملل، پاسدار حقوق بین الملل و واستاننده ی انتقام خون مسیحیان بود» (۱)

صعود وافول اقتدار کلیسا (*)

در بخش های چهارم و پنجم این سلسله مقالات، موضوعاتی از مباحثات و مجالات کلامی و علمی در قلمرو مرجعیت مذهبی - سیاسی کلیسای رم، در قرون دوازدهم میلادی را دیدیم، و به گوشه ای از دنیای چند تن از بزرگترین و جسورترین متفکرانی که آتش این جنبش را در فراخنای ظلمت ناشی از تعصب و فرزندان خلف آن، یعنی جهل و نساد همراه با قدرت مذهبی - علمانی تقریباً نامحدود این دستگاه در سراسر پهنه ی اروپای باختری، برافروختند، و از آن میان راجر بیکن، مارسیل (مارسیلیوس) پادوایی، دانز اسکوت (اسکوتس) ایرلندی، و بالاخره ویلیام (گیسوم) آگمی، و نیز بلندپایه ترین همورد آنان، فیلسوف و متفکر نامدار توماس آکینو (توماس آکویناس) پای نهادیم. در مقاله ی حاضر با آخرین مرحله اعتلا قدرت مذهبی - سیاسی کلیسا که با اعمال خشونت بیسابقه همراه، و همزمان است با آغاز نهاد تفتیش عقاید (که قبلاً آن را بررسی کرده بودیم)، و نیز با مقدمات نزول آن آشنایی بیشتری کسب می کنیم.

معضل حل نشدنی منشأ مشروعیت

در یک مقاله ی پیشین گفته بودیم که کلیسای (کاتولیک) در مفهوم وسیع آن به معنای کل جامعه مسیحی، یا به اصطلاح، مسیحیت جهانی یا جهان مسیحیت بود (۲) و بدین اعتبار تمامی جامعه، مطلق جامعه، و بالاخره جامعه به معنای کنونی آن را شامل می شد؛ از سوی دیگر این جسامت مسیحی جهانی، در سلسله مراتب روحانی خود، همه ی نهاد های قدرتی را که به بیان دیگر بیسیاسی می نامند در برمی گرفت، ولو آنکه همه یا بخش هایی از آن را توکیلاً به مراجع علمانی (غیرمذهبی) واگذار می کرد. اما به نظر پروفیسور دومون که این اظهارنظر را براساس تتبعات محققان متخصصی چون نیجیس مطرح می کند، در بیان این نکات ظرافت و موشکافی بیشتری لازم است. به عبارت دیگر، چنانکه در مقاله ی پنجم از این رشته مقالات به شرح آمد: «نظریه ی تفوق کلیسا نه از قرون نخستین وضعی دانسی بوده، نه فارغ از هرگونه ایستادگی از طرف نیروهای مخالف در برابر آن. در نقل قول مذکور از نیجیس (عبارات پیش از متن درصدر این مقاله)، نامبرده اظهار می کند که این تفوق در طول زمان (انکشاف یافته) و در مورد سلطنت مبتنی برحق الهی، نظری در این باره صریح تر است. دکترین تام الاختیار بودن پاپ از طرف پاپ اینوکنتیوس سوم (۱۱۹۸ - ۱۲۱۶)، (که نگارنده قبلاً به مناسبت حکم جهاد علیه آلیبگیان از او نام برده بود) رسماً اعلام گردید» (۳)، و به طوریکه در مقاله پنجم به مناسبت کشمکش های شدید میان امپراتوران، هانری چهارم و پسرش هانری پنجم دیدیم (۴) «نظریه ی تفوق مقام پاپ از دوران گرگوار هفتم، در حوالی ۱۰۸۰، و انکشاف آن تا نظریه ی قدرت مطلقه

ی مندرج در فرمان عالی (۵) پاپ بونیفاس هشتم در ۱۳۰۲، ادامه یافت.» (۶)

در این مرحله برای یک روحیه ی امروزه مطلوب خواهد بود که بداند تدقیق هرچه بیشتر نظریه ی اقتدار پاپ در نتیجه ی رقابت میان این مقام و امپراتوران بوده یا ناشی از ناشکیبایی روزافزون امپراتوران در برابر ادعاهای دانتا فزاینده ی پاپ ها در کسب و اعمال همه ی اقتدارات (۷).

از زمان جلوس اینوکنتیوس III برتخت پاپان بود که اندیشه ی اقتدار بلامنزاع هر روز بیشتر از پیش به تنها مشغله ی دستگاه آنان تبدیل شد. این پاپ بود که قوانین موسوم به «کانونیک» (منشأ حقوق موسوم به «حقوق کانون» (۸)، یا حقوق رسمی کلیسا) را در کتابی تحت نظام قانونی ثابتی درآورد؛ کتابی که والتر فون فولگل واید درباره ی آن گفته است: «سیاهترین کتابی که دوزخ از ازل تا به ابد به وجود آورده است»؛ با این روش ها، دستگاه پاپی البته بازم به پیروزی هایی دست یافت ولی از همین زمان بود که آثار و علائم انحطاط آن آشکار گردید. درست از همین زمان نیز بود که مخالفت هایی از جانب برخی اندیشمندان اهل کلیسا بروز کرد، چه امپراتوران نیز حاضر به انصراف از حق حکومت دنیوی برای خود نبودند و برای این منظور نظریاتی نیز در آستین داشتند (۱۰). معهذ از طرفی دگرترین حقوقی سلطنت آنان هنوز استحکام درونی نظریه ی حکومتی کلیسا را نیافته بود و از طرف دیگر نیز انکار و اذهان زمانه هنوز برای این هدف آماده نشده بود، و قیام علیه شخص پاپ برای اکثر مسیحیان قابل هضم نبود. در قرون نخستین مسیحیت نمی توانست در برابر مخالفانش، نه از حیث اندیشه ی فلسفی و نه از جهت غنا و جذایب مناسک خود داعیه ی برابری داشته باشد. داشتن کتاب مقدس و دعوی انحصار حقیقت به عنوان تنها مذهب برحق را از یهود به میراث برده بود، بدون آنکه خود را در دیوار حصر قومی عبرانیان محبوس سازد؛ بسیاری از اعتقادات دیگر چون باور به بهشت و دوزخ و برخی از اعیاد و مناسک را نیز با تلفیق عناصر برگرفته از فرهنگ عبرانی و ادیان و آیین های دیگر به وجود آورده بود. دوگرایی (ثنویت) ایرانی را ضمن تاکید بر قدرت متعال اصل برین خیر و اینکه خدایان «جاهلیت» در خدمت شیطان قرار دارند، اقتباس کرده بود. در اقتباس مهارت فلسفی نیز رفته رفته به پیشروی هایی نائل شده بود. در بدو امر فلسفه در میان نیمه مسیحیان غنوصی (عرفان مشربان قرن دوم) رسوخ بیشتری داشت تا در میان کسانی که به ایمانی ساده و رسمی پایبند بودند. اما از عصر اریکنس (۱۱) بدینسو مسیحیان نیز با تصرفاتی در حکمت نوافلاطونی توانستند فلسفه ای چون آنان ساخته و پرداخته کنند. «قدرت روسا مذهبی در چهارچوب دستگاهی متمایز از جامعه، مآخوذ از مشرق زمین بود، اما در سایه ی اسلوب های حکومتی معمول در کلیسا که رسوم رایج در امپراتوری رم را به نفع خود اقتباس کرد، به مراتب سخت تر شد.» (۱۲) کتاب عهد عتیق، آیین های رمزآمیز (مقتبس از فرهنگ یونانی)، فلسفه یونانی و اسلوب های اداری رومی در کلیسا ی کاتولیک با یکدیگر تلفیق گردید و منظومه ی حاصل از آن به نیرویی تبدیل شد که تا آن زمان در هیچ سازمان اجتماعی دیگری سابقه نداشت. کلیسا نیز عیناً مانند روم کهن که از صورت جمهوری به رژیم سلطنت رسیده بود، عیناً چنین تحولی را، هرچند با سرعتی آرام تر، طی کرده بود؛ قبلاً به موفقیت های گرگوار بزرگ (پایان قرن پنجم)، سیلوستر دوم و به ویژه اوربین دوم (پایان قرن یازدهم) و جانشینانش، در برابر قدرت های سیاسی زمان خود، برخورد کردیم. اما اینها هنوز اوج پاپ ها در صعود به قله ی اقتدار مذهبی - سیاسی نبود. این دوران اوج با انکوئتیوس سوم آغاز شد و در جنگ های طولانی جانشین او هونوریوس III با فردریک دوم به نهایت خود رسید (۱۲). با نیل به این مرحله از اقتدار بود که حرکت صعودی به سیر نزولی تبدیل شد. از همان ابتدای قرن چهاردهم بود که پادشاه فرانسه فیلیپ چهارم توانست پاپ ها را طی مدتی نزدیک به یک قرن تحت انقیاد سلطنت این کشور درآورد.

←

آغاز نهضت شوراهای

غانله ای که با شکاف های عمیق در دستگاه اقتدار کلیسا و تنزل جدی اعتبار آن به سر رسید، از اختلاف میان پاپ بونیفاس هشتم با فیلیپ آغاز گردید. این پاپ سال ۱۳۰۰ را سال مقدس و سال آموزش گناهان اعلام کرد، و از این راه عواید عظیمی را به خزانه ی دستگاه اداری پاپ و اهالی رم سرازیر کرد. این درآمد چندان زیاد بود که قرار شد در پایان هر قرن یک سال مقدس برپا شود و این فاصله ی زمانی هم ابتدا به نیم قرن و سرانجام به بیست سال تنزل داده شد. معذالک این سال ۱۳۳۰ را باید سال آغاز سیر نزولی دانست. او سپس در ۱۳۰۲، طی فرمان عالی مذکور در فوق، ادعاهایی را مطرح کرد که تا آن زمان سابقه نداشت. بویستاس هنگامیکه در جوانی به ماموریت از طرف پاپ دیگری به کمک هانری سوم پادشاه انگلستان در برابر شورش بارون های انگلیسی شتافته بود در جریان یک گرفتاری در محاصره ی دشمن به همت ادوارد اول پادشاه آینده رهایی یافته بود. ضمناً در زمان انتخابش جناح نیرومندی از هواداران فرانسه در کلیسا وجود داشت به طوری که این انتخاب علی رغم رای اسقفان فرانسوی عملی شد. از این زمان بود که منازعه ی شدیدی میان او و فیلیپ چهارم، بر سر اینکه اخذ مالیاتی به نام عشریه از روسا دینی در فرانسه باید از طرف پادشاه صورت گیرد یا نه، در گرفت. پاپ به حمایت از بستگان و خست شدید مشهور، و مایل بود که دست بالا را بر روی منابع هر چه وسیعتری از عواید کلیسا داشته باشد. در نتیجه خود او به ارتداد (آنهم به نام پیروی از عقاید ابن رشد) متهم گردید. برای نخستین بار یک پادشاه، فیلیپ چهارم (ملقب به فیلیپ لویل) فرانسه، برای بازداشت پاپ، در عصری که این نهاد پاپی به اوج قدرت رسیده بود نیروی نظامی به ایتالیا گسیل داشت. علی رغم عقیم ماندن نقشه ی شاه در پی فرار پاپ از دست ماموران او، نامبرده به زودی از دنیا رفت، و از آن پس هیچ پاپی جرات مقابله با پادشاهان فرانسه را به دل راه نداد. پس از یک دوران کوتاه اسقفان برگزیننده اسقف شهر بوردو فرانسه را که از اهالی گاسکونی فرانسه بود با نام پاپ کلمان پنجم (۱۳) بدین مقام برگزیدند. این پاپ هرگز به ایتالیا نرفت. مراسم تحلیف او در شهر لیون فرانسه انجام شد، و سه سال ۱۳۰۹ در آرنیون، از شهرهای جنوب فرانسه که از ایتالیا نیز چندان دور نیست، در مقری که به کاخ پایان موسوم گردید، و مدت هفتاد سال مقر پایان دیگر پس از او بود، استقرار گزید. این پاپ که برکشیده و مرهون اراده ی پادشاه فرانسه بود اتحاد خود با او را رسماً طی مراسمی، که ضمن آن همکاری نیروهای خود با نیروی سلطنت را برای مبارزه با اصحاب معبد (۱۵) به اطلاع عموم رسانید، اعلام داشت.

تا پیش از غانله ی مربوط به اصحاب معابد همواره منافع پاپ ها و پادشاهان فرانسه با هم در تضاد بود. اما در مسئله مبارزه ی فیلیپ لویل با بونیفاس هشتم بر سر اخذ مالیات از روسا مذهبی شاه توانست پشتیبانی دولت ها، و حتی دولت های تابع کلیسا را به دست آورد؛ معذالک از زمانی که پاپ ها از لحاظ سیاسی وابسته به پادشاهان فرانسه شدند، سلاطینی که با پادشاه فرانسه دشمن بودند بالطبع پاپ ها را نیز دشمن خود شمردند. و از اینجا بود که دو مجتهد بزرگ ضد پاپ، ماریسل (مارسیلیوس) پادوایی و ویلیام (گیوم) آگمی که در مقدمه ی این مقاله و در مقاله ی پنجم ما از آنان یاد شد توانستند برای ابراز نظریات خود علیه اقتدارات سیاسی پاپ از حمایت امپراتور برخوردار شوند.

علی القاعده جاتلیقان (رهبران کلیسا) بالکل تابع پاپان بودند؛ و همواره شمار روزافزونی از آنان اساساً به فرمان خود آنان منصوب می شدند. طریقت های رهبانان و از آنجمله دومینیکیان نیز تابع تصمیمات قضایی پاپان بودند؛ مگر فرقه ی فرانسیسیان که از روح استقلال بیشتری برخوردار بودند و همین امر موجب گردید که بر سر اموال این فرقه که، برخلاف فرقه دیگر و علی رغم دستور و پافشاری پاپ یوحنا بیست و دوم دایر بر لزوم تصرف و استفاده ی فرقه از آنها، فرانسیسیان که بر اساس اصول موضوع بنیادگذار فرقه ی خود، قدیس فرانسوا، و وصایای او با رد مالکیت خصوصی به حالت نوعی زندگی اشتراکی با جامعه در مسئله ی اموال بسر می بردند و به هیچ وجه حاضر به قبول تسلک بر آنها نبودند، میان آنان و پاپ اختلافی اصولی و شدید در گرفت که نظریه پرداز اصلی آن همان ویلیام آگمی بود. به دستاویز این اختلاف بود که ماریسل پادوایی، دوست ویلیام، امپراتور را متقاعد ساخت که با سپاهیان خود به رم، که مردم آن شهر که لنی الورد تاج امپراتوری را به دست خود به او تقدیم کرده پاپ دیگری از فرقه ی فرانسیسیان را به جای یوحنا بیست و

دوم برگزیدند، بتازد. به دنبال این حادثه که موجب تنزل حرمت و اعتبار شان پاپ ها گردید وقایع متعدد و طولانی دیگری رخ داد که طی آنها گناه کلیسا دارای دو پاپ بود، و حتی یک بار نیز سه پاپ در عرصه ی رقابت حضور داشتند، و زمانی هم مردم رم که هم از دست پاپ ها و هم از دست اشراف این شهر به ستوه آمده بودند، تحت رهبری مردی گمنام ولی صاحب استعداد و همتی بزرگ موسوم به کولا دی ریبنزی (۱۵) که حاکمیت مردم رم بر امپراتوری را اعلام کرد، توانستند خود را از انقیاد آنان آزاد سازند و دست کم مدتی ولو کوتاه به برقراری نوعی دموکراسی ساده توفیق یابند. ریبنزی در سال ۱۳۵۴ هنگامیکه برای دومین بار با شکست اشراف به ریاست مردم رم رسیده بود طی آشوبی کشته شد و ۱۳ سال پس از این واقعه در ۱۳۶۷ وضع مقام پاپ همچنان نامعلوم بود، به طوری که یک پاپ به نام اورین ششم در رم و پاپ دیگری که منتخب فرانسویان بود در آوینیون مستقر و با هم در مبارزه بودند. این دوران است که به نام شقاق بزرگ (۱۷) موسوم گردیده است. از این پس، هر پاپ اسقفان خود را انتخاب می کرد و پس از مرگش نیز این اسقفان بدون اعتنا به پاپ دیگر، پاپ جدیدی به جانشینی او بر می گزیدند. بالطبع فرانسویان هوادار پاپ آوینیون، و انگلیسی ها که با ایشان در جنگ بودند به علاوه ی مردم رم و ایتالیا هوادار پاپ مستقر در رم بودند. کاملاً روشن بود که با چنین وضعی که هیچیک از دو پاپ مرجعیت دیگری را نمی پذیرد، برای خروج از بن بست مرجع سوم و بالاتری ضرورت پیدا می کند. تنها راه حل موجود می توانست برقراری یک شورای عالی مذهبی باشد که تصمیم آن برای همگی الزام آور و لازم الرعایه شناخته شود. دانشگاه پاریس تحت ریاست ژوسون، پیشنهاد کرد که اختیارات لازم برای ابتکار جدید و حل مسئله به چنین شورایی واگذار شود. این حادثه که خود مبداء اختلافات و تشکیل شوراهای دیگر بعدی بود آغاز حوادثی است که نهضت شوراهای نام دارد و طی آن متفکران آزاد اندیشی چون ویلیام آگمی نقش مهمی در جهت پیشبرد آزادی وجدان فردی و حاکمیت بیشتر مردم ایفا کردند. (ادامه دارد)

مقاله ی بعد: نهضت شوراهای و شورش های مردم

۱) ژ.ن. فیجیس: پژوهش در اندیشه ی سیاسی گرسیوس و ژوسون، نقل از لویی دومون، رساله در باب فردگرایی، ص ۷۵

Louis DUMONT, Essai sur l'individualisme, Paris, Seuil, 1983, p 75

(*) از این بخش به بعد به منظور تسهیل دریافت موضوع برای خوانندگانی که تمام بخش های پیشین یا برخی از آنها را نخوانده اند، کوشش خواهد شد تا هر بخش در شکل ارائه ی خود حتی المقدور صورت مستقلی داشته باشد.

(۲) کاتولیک از نظر لغوی از ریشه ی یونانی کاتولیکوس (katholikos) به معنای همگانی جهانی یا (universal) است.

(۳) لویی دومون، همان، ص ۷۶

(۴) به یاد داریم که این کشمکش میان پاپ و امپراتوران، علی الظاهر بر سر حق تفویض مقامات مذهبی، یا به اصطلاح «خلعت پوشان» (investiture) (به معنی اعطای لباس مخصوص یک منصب کسی را، و آن را برتن او کردن) در سرزمین های کاتولیک مختلف و در حقیقت بر سر تابعیت این مقامات از امپراتور یا از پاپ، و در ذیل این موضوع چگونگی استفاده و برداشت از درآمد های مالی حوزه های مذهبی از محل پرداخت های مومنان بود!

(۵) در برابر «بول» (bulle) که عالی ترین نوع فرامین پاپ بود که به طرز خاصی که غیرقابل تقلید باشد با سرب سر به مهر می شد.

(۶) لویی دومون، همان

(۷) به عنوان نمونه کشمکش پاپ اینوکنتیوس سوم نامبرده در بالا با اوتوی چهارم که سرانجام در پی دسانس او از سلطنت آلمان برکنار شد و جانشینی امپراتور فردریک دوم که ابتدا برکشیده ی همین پاپ بود و جنگ های جانشینی این پاپ با وی از مراحل مهم این کشمکش است.

اینو کنتیوس چهره ی مرکزی آغاز قرن سیزدهم، که سیاستمداری زیرک، مردی با اراده و پرنیرو و در ادعاهای خود در مورد جسورانه ترین مطالبات برای مقام پاپ صاحب اعتقادی راسخ، بود و در عین حال فاقد کمترین روحیه ی خفص جناح و فروتنی مندرج در تعالیم و مواعظ آیین مسیح، او در موعظه ی روز تحلیف خود این سخنان را بر زبان آورد: «بدانید، امروز شما را به سوی ملل و ممالک روانه می کنم تا از بیخ و بنشان برکنید، برخاک افکنید، تا ویرانشان سازید و سرنگونشان کنید پس آنگاه از نو بسازید و غرض ←

«کنید»! او خود را شاه شاهان، خدایگان خدایگان ها، و کشیش ابدی ... می نامید. پافشاریش بر تصویری که از علو مقام خود داشت چندان بود که از همه ی فرصتهایی که می توانست به خدمت خود بگیرد سود می جست. هنگامی که او به مقام پاپی رسید (۱۱۹۷) فردریک فرزند هانری ششم، از خاندان هوهن اشتاوفن (Hohenstaufen) و نواده پادشاه قوم ترماند سه ساله بود. مادر فردریک به منظور دفع خطراتی که فرزندش را تهدید می کرد، پاپ را به قیومیت او برگزید و از او خواست تا سلطنت او را بر سیسیل که مقرشان بود به رسمیت شناسد و او نیز در مقابل، تصویق پاپ را بپذیرد. جان، پادشاه انگلستان علی رغم ایستادگی های سرسختانه سرانجام به واگذاری حاکمیت کشورش به پاپ و واستاندن آن به عنوان یکی از ولایات پاپی، تسلیم شد و پرتغال و مملکت آراگون (که اسپانیا در نتیجه ی پیامد های اتحاد آن با کاستیل در ۱۴۹۴ پای به عرصه ی تاریخ نهاد) نیز ناچار با اعطا امتیازاتی به پاپ تفاهم با او را به دست آوردند. هنگامی که به منظور تصرف مجدد بیت المقدس خواست جهاد صلیبی چهارم را اعلام کند تنها مردم ونیز بودند که توانستند زیر بار فرمان های خودکامانه ی او نروند و بر اساس انگیزه های تجاری خودیه او بقبولاند که از آنجا که امپراتوری روم شرقی هیچگاه روی خوشی به صلیبیان نشان نداده، تصرف مقدماتی قسطنطنیه، بیشتر مقرون به صرفه است. با قبول پاپ این نقشه عملی شد و او حتی کوشید تا بار دیگر دو امپراتوری را تحت لوای واحدی درآورد، اما در این مقصود به نتیجه نرسید. با جهاد علیه آلیبگاییان که در مقالات پیش شرح آن گذشت، همراه با «ارتداد» ، خوشبختی، رونق اقتصادی و فرهنگ و ادب را نیز در جنوب فرانسه ریشه کن ساخت؛ در مقابل کمک به فردریک II از او انتظاراتی داشت که نامبرده هرگز برآورده نساخت.

۸) «کانون» نیز که از ریشه ی یونانی «kanon» و در این زبان به معنای قاعده است با خود کلمه ی قانون در فارسی و عربی دارای ریشه ی مشترک است

۹) کوتاه شده از ب. راسل، همان، ص ۴۵۵-۴۵۶

۱۰) این امر بیش از هرکس درباریه ی فردریک دوم فوق الذکر صادق است. فردریک دارای سنجایی رهبری بینظیری بود که بدان مناسبت یکی از بزرگترین رهبران تاریخ جهانش دانسته اند. او کودکی را در سیسیل گذرانده بود که در آن عصر محل مراده و دادوستد اقوام، ادیان و اندیشه های بسیار بود و تمدن های مسلمان، یونانی، ایتالیایی و آلمانی آنجا بیش از هر نقطه ی دیگر جهان باهم آمیخته شده بود. با آنکه در این زمان سیسیل از تصرف دولت های مسلمان بدرآمده بود مسلمانان هنوز بخش مهمی از سکنه ی آن را تشکیل می دادند. عربی هنوز جزو زبان های زنده به شمار می رفت. فردریک نیز به شش زبان با احاطه به ظرافت هایشان سخن می گفت. فلسفه ی اسلامی برایش مانوس بود و با مسلمانان منطقه روابط دوستانه داشت و این موضوع مسیحیان دیندار را خوش نمی آمد. در شهر محل اقامت و رشدش، پالرم، بارها اغتشاشات سیاسی شدیدی را به چشم خود دیده بود. نخستین بار در سیسیل شورش مسلمانان را دید. سپس ستیزه های اهالی پیر و ژن را. به علت تعلق به خاندان هوهن اشتاوفن آلمانی محسوب می شد، لیکن از حیث فرهنگ و نوع احساسات یک ایتالیایی بود با صبغه ای از یونانیت و عربیت. در نظر معاصرانش که او را «شگفتی عالم و نوآفرین شگرف» لقب داده بودند، شخصیتی بس اعجاب انگیز می نمود (۱۱).

از آنجا که اینوکنتیوس III که موجبات غلبه ی او بر اوتون چهارم را فراهم کرد اندکی بعد از جهان رفت، سرور کار این امپراتور با جانشین وی، هونوریوس III افتاد (ب راسل، همان، ص ۴۵۶)

۱۱) جنگ های هونوریوس III علیه فردریک، بخش اعظم نیمه ی قرن سیزدهم را در برمی گیرد. این پاپ که همچون اینوکنتیوس به سختی مایل بود تا با بره انداختن جنگ صلیبی دیگری مسیحیان غربی را با تحریک علیه مسلمانان «کافر» به شور و هیجان مذهبی بکشاند، و در سایه ی این نقشه پادشاهان و امرا نیز به عنوان ریاست مذهبی و فرمانروایی عالی جهاد تحت اوامر خود درآورد، فردریک را که دین بزرگی نیز نسبت به سلف او داشت، بهترین طعمه برای این توطئه تصور می کرد. به همین جهت پس از اعلام جهاد از او خواست تا سپاهیان خود را برای تسخیر بیت المقدس آماده کند. فردریک که سیاستمداری تیزهوش بود جنگ را به مصلحت امپراتوری و قدرت سیاسی ندانست و از آن سر باز زد. معذالک او با آشنایی زیادی که با روحیه و فرهنگ مسلمانان داشت به صورت صلح آمیز عازم بیت المقدس شد و در

محل با آنان عقد دوستی بست. اهمیت دینی اماکن مقدسه ی مسیحیان واقع در این سرزمین را که از لحاظ سوق الجیشی بی اهمیت خواند، برای آنان تشریح کرد به طوری که آنان با ملاحظه ی تساهل و صلحجویی او خود حاضر شدند تا حکومت بیت المقدس را ببند و واگذار کنند. این امر پاپ را به خشم آورد چه از نظر او با «کفار» تنها قهر و نبرد جایز بود و نه به مذاکره نشستن! معهدا فردریک در بیت المقدس تاج بر سر نهاد و کسی نمی توانست منکر آن گردد که در نیل به این مقصود به موفقیت زیننده ای نائل گردیده است. پاپ نیز ناچار در سال ۱۲۳۰ با او از در صلح درآمد. در چند ساله ای که سلطنت فردریک قرین صلح بود او دست به اصلاحات بزرگ قانونی و فرهنگی، که یکی از آنها تاسیس دانشگاه ناپل بود زد، اصلاحاتی که گواهی بر سطح تمدن مستملکات جنوبی او بود. این دوران صلح با شروع جنگ فردریک با اتحادیه ی شهرهای لومبارد در سال ۱۲۳۷ و اتحاد پاپ با آنان، و تکفیر مجدد فردریک که بار اول بر سر مسئله ی جنگ فلسطین او را تکفیر کرده بود، پایان یافت. از این تاریخ تا پایان عمر فردریک در ۱۲۵۰ پاپ ها یکی پس از دیگری به جنگ با او ادامه دادند. با وجود کاردانی، پشتکار و فرهنگ وسیع فردریک، موفقیت نهایی او علیه نهاد پایبندی در آن عصر هنوز قابل تصور نبود چه حتی مخالفان پاپ که جزو هواداران فردریک بودند نیز به علت اعتقادات مذهبی خود در آن زمان هنوز روحا از اقدام برای برانداختن پاپ بیم داشتند، و حاضر نبودند با مقاصد امپراتور به طور تمام عیار همراهی کنند.

۱۲) ن. ک. به مقاله ی پنجم

۱۳) ب. راسل، همان، ص. ۴۹۰

14) Clement V

۱۵) اصحاب معبد (Templiers) فرقه ای بودند که در ابتدا با عنوان شهبسواران فقیر مسیح برای جهاد و خدمت براساس قواعد او گوستین قدیس به بیت المقدس رفته بودند در سال ۱۱۱۹ به فرمان بودوشن دوم پادشاه آن سرزمین به انجام امور انتظامی مامور و در کاخی مجاور معبدی موسوم به معبد سلیمان مستقر گردیدند، و این امر منشا نام بعدی آنان شد. معبدیان چون بعدا مامور دریافت حق الزیاره ها و نذرهای زائران نیز شده بودند اموال انبوهی در دستشان انباشته شد و موجب گردید که به یکی از ثروتمندترین بنیادهای آن عصر تبدیل شوند و در مراکز بسیاری شعباتی به منظور عملیات بانکی برقرار کنند! پادشاه فرانسه فیلیپ لویل که مردی طماع بود، و بعدا به رواج سکه ی قلب متهم گردید(ن. ک. هانری گاردل، پول و مبادله، ترجمه مسعود تراگزلو، انتشارات علمی، ۱۳۴۱، ص. ۲۷) برای حل مشکلات مالی خود در جنگ با انگلستان به ثروت معبدیان نیز چشم طمع دوخته بود و می خواست این دارایی ها را از اختیار آنان خارج سازد. به همین دلیل هرچند در آغاز کار پاپ دست نشانده ی او روی خوشی به این کار نشان نمی داد، از آنجا که خود نیز به دارایی معبدیان برای بذل و بخشش میان هواداران خود بی اعتنا نبود، عاقبت تحت شرایطی تسلیم نظر او شد. قرار چنین شد که ابتدا کلیسا به «کشفی» در مورد ارتداد اعضا این فرقه دست یابد، و پس از بازداشت و محاکمه ی سرانشان اموال میان طرفین تقسیم گردد. نتیجه اینکه سران فرقه ی اصحاب معبد در ۱۳۰۷ دستگیر و به اتهاماتی واهی از قبیل تقدیس شیطان(!) و نظائر آن محکوم گردیدند. پس از شکنجه های سخت اعترافات لازم از آنان گرفته شد؛ ۳۶ تن از ایشان به مرگ محکوم شده به قتل رسیدند. گروه دیگری بالغ بر ۵۴ تن نیز در نوبت بعد مشمول مجازات سوختن در آتش گردیده از این طریق کیفر دیدند. با موافقت پاپ اموال منقول بنیاد از طرف شاه ضبط شد و اموال غیرمنقول که قابل فروش نبود، به یک بنیاد خیریه مذهبی واگذار شد.

۱۶) Rienzi یا Rienzo که شعرا بزرگی چون پترارک و بایرون در ستایش او تصاند و اشعار سرودند و ریشارد واگنر آهنگساز بزرگ رمانتیک آلمانی اولین شاهکار اپرایی خود را به داستانی از زندگی او اختصاص داد.

17) Grand schisme

نادر نادر پور رخ در نقاب خاک کشید

با کمال تأسف آگاه شدیم که نادر نادرپور، شاعر نامدار ایران، در سن ۷۰ سالگی، در ایالت کالیفرنیا آمریکا در گذشته است. مرگ نادرپور ضایعه بزرگی برای جامعه ادبی و فرهنگی ایران است. ما درگذشت او را به بازماندگان و همه فرهنگدانان ایرانی تسلیت می گویم.

هیئت تحریریه راه آزادی

توضیح: در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم، اعلامیه زیر از طرف سه سازمان انتشار یافت، که جهت اطلاع خوانندگان عزیز، اقدام به درج آن می نماییم.

برای پیشبرد امر توسعه سیاسی و تضعیف جبهه انحصار و آمریت در انتخابات شرکت کنیم!

با نزدیک تر شدن موعد انجام انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، صف بندی میان دو جناح حاکمیت، یعنی طرفداران انحصار و استبداد از یکسو و هواداران اصلاحات از دیگر سو آشکارتر می گردد. با نظاره دقیق تغییر و تحولات اخیر و آرایش جدید نیروها، می توان به اهمیت حیاتی انتخابات این دوره برای هر دو جناح حاکمیت پی برد.

در حالی که جناح طرفدار اصلاحات با افزایش تعداد نامزدهای نمایندگی مجلس، امکان عملی حذف چمگلی و یا اکثریت طرفداران خود را از شورای نگهبان سلب کرده است و با افزایش تعداد نشریات روزانه، می کوشد تا از همه راههای ممکن، ارتباط تبلیغاتی و روشنگرانه خود را با جامعه گسترش دهد و امیدوار است که با شرکت وسیع مردم در انتخابات، بیشترین کرسیهای مجلس رانصیب خود نماید؛ جناح تمامیت خواه با استفاده از اهرم شورای نگهبان، به حذف نامزدهای شاخص این جناح دست یازیده و می کوشد با استفاده از دادگاه مطبوعات، روزنامه های حامی جناح مقابل را به تعطیل کشاند و با کمک دادگاه روحانیت با محکوم کردن عبدا لله نوری، ضمن آنکه جناح اصلاح طلب را از قوی ترین شخصیت خود در انتخابات محروم کرده، با حمایت از کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی در پی آن است تا علاوه بر ایجاد اختلاف در صف طرفداران اصلاحات، در مجلس ششم شخصی را به کرسی ریاست بنشانند که تجربه و مهارت لازم را برای جلوگیری از به هم خوردن تعادل قوا به نفع جناح اصلاح طلب داشته باشد.

علاوه بر این، ایجاد تنش و حادثه آفرینی از طریق ترور، بسبب گذاری و جنایت به هیچ عنوان از برنامه گروههای افراطی حاکمیت حذف نشده است و آنان می کوشند با ایجاد فضای اختناق و ناامنی، از شکست خرد کننده خود در انتخابات که در شرایط عادی مسلم به نظر می آید، جلوگیری کنند. نا گفته نباید گذاشت که شدت فشار اجتماعی برای تداوم اصلاحات، تاکتیکها و استراتژی محافل افراطی را کم اثر و عقیم می نماید. بخشهای عاقل تر نیروهای محافظه کار سنتی، به تدریج متقاعد می شوند که شرکت در انتخابات مجلس، خود پذیرفتن عملی یک رقابت و بازی قانونی است و هنگامی که طرف مقابل به قواعد این بازی احترام می گذارد، برای آنان نیز در طول زمان چاره ای جز تبعیت از قواعد این بازی باقی نخواهد ماند. این بخشها به رای العین در می یابند که استفاده مداوم از دادگاههای فرمایشی و تکیه بر خودسری و قانون شکنی، نتیجه ای جز محبوبیت بیشتر طرفداران اصلاحات در نزد مردم در بر نداشته است. از همین رو گرایشی از جناح راست سنتی در صدد است خرج خود را از زورمداران و انحصارطلبان جدا کند و به بازی قانونی تمکین نماید.

به گمان ما، انتخابات مجلس ششم، صرفنظر از نتیجه آن، به دلیل بزرگی چالش سیاسی حول محور خود و تأثیری که در شفافیت فضای سیاسی، تولد گروهبندی های جدید و پویایی حیات مطبوعاتی کشور داشته است، سرنوشت سازترین حادثه سیاسی سالهای اخیر است که شاید بتوان آنرا از حیث اهمیت همپای رویداد دوم خرداد ۱۳۷۶ ارزیابی کرد. می توان امیدوار بود که مجلس ششم، بستر تولد راست قانونگرا از بطن نیروهای انحصار طلب و صحنه شفافیت بیشتر در میان طیف نیروهای دوم خرداد و تقویت بیش از پیش بخشهای قانونگرای آن باشد. در صحن این مجلس است که محتوای قوانین موجود به نقد کشیده خواهد شد و به اهمیت قوانین نیز با توجهی اساسی و بایسته نگرسته خواهد شد. از هم اکنون در برنامه های انتخاباتی، سخن از حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان، تعیین حدود و ثغور ولایت فقیه،

انحلال دادگاه ویژه روحانیت و اصلاح دادگاه مطبوعات به چشم می خورد. واضح است که بر محور چنین چالشی، هم اصرار کنندگان به این بازیگریها و هم مقابله کنندگان با آن، چاره ای جز تبعیت از چارچوب قانونی نخواهند داشت.

این انتخابات بی گمان آزاد نیست. انتخاب شوندگان خود از صافی شورای نگهبان گذشته اند و انتخاب کنندگان حق انتخاب نمایندگان دلخواه خود را به طور کامل ندارند. ولی با توجه به آنچه که گفته شد، این انتخابات نه تنها فرمایشی نیست، بلکه تأثیری قطعی و سرنوشت ساز در پیشرفت حاکمیت مردم در نظام سیاسی کشور دارد و علاوه بر آن به سامان دهی و سازمان یابی نیروهای سیاسی کشور و تبدیل این گرایشها به اجزایی با خواسته های کم و بیش روشن کمک می کند و در نتیجه گام موثری در سازماندهی سیاسی جامعه خواهد بود.

به دلایل فوق، ما امضا کنندگان این بیانیه، هم میهنان عزیز را به شرکت فعال در این انتخابات فرا می خوانیم. متأسفانه کسانی که بیشترین فصل مشترک را با برنامه سیاسی و خواسته های اجتماعی ما داشته اند، اکثراً توسط شورای نگهبان حذف شده اند. بنابراین ما فقط می توانیم به این توصیه کلی بسنده کنیم که کسانی را انتخاب کنید که نسبت به استقامت آنان در استمرار بازگشایی فضای سیاسی و انجام اصلاحات متقاعد هستید و به انضباط عملی و نظم فکری آنان در ایجاد فراکسیون پرقدرت اصلاح طلبان در مجلس آینده اطمینان دارید. یک مجلس مستقل و ملی، محل تولد قوانین واقعی است و قوانین واقعی، ضامن پیشرفت و رفاه و عدالت اجتماعی می باشند.

حزب دمکراتیک مردم ایران
سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت
۲۲ بهمن ۱۳۷۸

وقتی باز به آن سالها ...

نزد بیگانگان قصد براندازی رژیم را دارند که بنا بر تئوری های زنگ زده مارکسیست، سگ زنجیری امپریالیسم است، درس و مشق را تعطیل می کنند در دویس و کویت و پاکستان و هندوستان به راندگی وانت و تاکسی و برقیاری و شاگرد آشپزی مشغول می شوند. استاد فیزیک اتمی دانشگاه پاریس، کرسی استادی را ترک می کند و به فقر و زندگی انقلابی با قرصی نان پناه می برد تا کارگر جوش کار ایرانی مقیم دویس را با تعالیم رفیق صدر مانوس آشنا و به آگاهی طبقاتی راهنمایی کند، بهمین بی تاب که آرزوی چون جنگ مسلحانه در تفکر و تربیت ایلی خویش ندارد، نبرد در صحنه پیچیده سیاست ایران را به همان سادگی بیلاقی و قشلاق ایلی تجسم می کند و خسته و مستاصل پس از در کردن چند فشننگ در کوه های ایران، خود را به ساواک معرفی می کند.

رفیق ایرج و عطا در این سناریو ۱۴ ساله خود با جعل گذرنامه به کسک جوهری از نوشت افزارروشی، که جوهر نیز در صفحه گذرنامه پخش می شود به قصد جنگ مسلحانه به ایران می روند و فقط یک بار آنهم به مدت چند ساعت در کوه های ایران نیروهای دولتی را به عقب نشینی وادار می کنند و بعد فرار را برمانندن و مقاومت مسلحانه و «جنگ سیهی» ترجیح می دهند و ایران را ترک می گویند.

اما در این فاصله، در این ۱۴ سال گروه گروه جوان و «انقلابیون رشید» بر زمین می افتند، عده ای در اروپا بدون کتاب سرخ رفیق صدر مانوس به دنبال زندگی و نان زن و بچه می روند، چند تنهایی خود را به ساواک می فروشند، عده ای به دانشکده پزشکی و رشته فیزیک اتمی پشت می کنند تا به خیال بچگانه خویش با تفنگ شکاری پنج تیربران بلژیکی، شاه و ساواکش را از کرسی قدرت به پائین بکشاند و تمثال مبارک رفیق مانوس را به جای آن بنشانند.

این است کارنامه فقیرانه و غم انگیز رفقای چپ ما. حال نگاهی بیساندازیم به کارنامه انقلابی این رفقا در ایران انقلابی !!

(ادامه دارد)

* جمله از احمد راسیم. سرآغاز فصل سوم از کتاب گفتگو با ایرج کشکولی

Price:

Germany 4 DM Austria 30 ÖS
 France 15 FF Sweden 18 SEK
 USA 3 \$ Italy 4000 L
 Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی :

آلمان ۴ مارک اتریش ۳۰ شیلینگ
 فرانسه ۱۵ فرانک سوئد ۱۸ کرون
 آمریکا ۳ دلار ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
 سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

Rahe Azadi

No. 70 March 2000

راه آزادی مشترک می پذیرد:

- * نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- * بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
- * برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- * اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :

Rahe Azadi نام دارنده حساب:
 637569108 شماره حساب:
 Postbank Berlin نام بانک:
 100 100 10 کد بانکی:

آدرس بانکی در فرانسه :

BPROP SAINT-CLOUD نام بانک:
 شماره حساب بانکی:
 CPTÉ NO 01719207159
 GUICHET 00017 باجه:
 BANQUE 18707 شماره بانک:
 CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب:
 ATABAK F.
 شماره حساب:
 POSTGIROT
 شماره بانک:
 1473472 - 7



فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.